

عقصر دیدار

از نفسی تا اثبات

جواد جعفری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیدار در عصر غنیمت

چو او . جعفری

سرشناسه	: جعفری، جواد، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: دیدار در عصر غیبت؛ از نفی تا اثبات / جواد جعفری.
مشخصات نشر	: قم: مؤسسه آینده روشن، پژوهشکده مهدویت، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۲۵۱ ص.
شابک	: ۴۸۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۳-۱۷-۱
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص ۲۳۹
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - - رویت
موضوع	: مهدویت - انتظار
موضوع	: نمایشنامه - زمینه و موضوع
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ۶۷۶۵۹ ج/۴/۲ BP۳۳۲۲
رده‌بندی دیوبی	: ۳۹۷/۴۶۲
شماره کنایشناسی ملی	: ۳۳۳۳۶۱۸



دیدار در عصر غیبت

از نفی تا اثبات

نویسنده:	جواد جعفری (javad1350jafari@yahoo.com)
ناشر:	مؤسسه آینده روشن
طرح جلد:	مصطفی برجی
چاپ:	چاپخانه بزرگ قرآن کریم (اسوه)
نوبت چاپ:	اول، ۱۳۸۹
شمارگان:	۲۰۰۰ جلد
بها:	۴۸۰۰۰ ریال
شابک:	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۰۷۳ - ۱۷ - ۱
مرکز پخش:	قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۳، پلاک ۵، مؤسسه آینده روشن
تلفن:	۷۸۴۰۹۰۲

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۱۱	مقدمه
۱۱	تبیین موضوع
۱۲	اهمیت، اهداف و فواید موضوع
۱۲	الف) کارکردهای مثبت
۱۵	ب) کارکردهای منفی
۱۷	پیشینه تحقیق درباره موضوع
۲۲	سؤال‌ها، فرضیه و روش تحقیق

بخش اول: کلیات

۲۷	فصل اول: مآخذشناسی
۳۳	فصل دوم: واژه‌شناسی
۳۳	غیبت
۳۴	ظهور
۳۵	مشاهده
۳۸	ملاقات
۳۹	روایت

فصل سوم: انواع ملاقات	۴۱
۱. زمان دیدار	۴۱
الف) دیدار در زمان پدر	۴۲
ب) دیدار در دوره غیبت صغرا	۴۵
ج) دیدار در دوره غیبت کبرا	۴۶
۲. حالت ملاقات	۴۸
الف) خواب	۴۸
ب) مکاشفه	۵۴
ج) بیداری	۵۸
۳. شناخت	۵۸
الف) امام را نمی‌شناسد	۵۹
ب) بعد از ملاقات امام را می‌شناسد	۶۱
ج) هنگام ملاقات امام را می‌شناسد	۶۱

بخش دوم: اثبات ملاقات

فصل اول: دلیل امکان ملاقات	۶۵
جسم طبیعی امام <small>علیه السلام</small>	۶۵
الف) دلیل کلامی	۶۶
ب) دلیل نقلی	۷۱
ج) دلیل عقلی - عرفانی	۷۴
دیدگاه فرقه شیخیه	۷۸
نقد این دیدگاه	۷۸
دیدگاه شیخیه در مورد ملاقات	۸۰
فصل دوم: دلیل‌های وقوع ملاقات	۸۳
۱. حکایت‌ها	۸۵
الف) تواتر	۸۵
ب) اسناد معتبر	۹۰
ج) کرامات	۹۲

۹۲ ۲. اجماع تشریف
۹۸ ۳. گواهی علما و اختلاف نداشتن در آن
۱۱۰ ۴. اعمال و اذکار نقل شده
۱۲۲ یک مؤید: تعلیم طلب دیدار

بخش سوم: پاسخ اشکالها

۱۳۳ فصل اول: روایات
۱۳۳ روایت اول، توقیع علی بن محمد سمري
۱۳۳ متن روایت
۱۳۵ منابع
۱۳۶ سند
۱۴۸ دلالت
۱۶۱ احتمال‌های دیگر در «ادعای مشاهده»
۱۶۱ احتمال اول، ادعای سفارت
۱۷۰ احتمال دوم، ادعای حضور امام
۱۸۰ احتمال سوم، شناخت امام در حال دیدار
۱۸۲ احتمال چهارم، دانستن محل استقرار امام
۱۸۲ احتمال پنجم، دیدار اختیاری امام
۱۸۴ وجود استثنا
۱۸۵ نبود دلیل یقین‌آور
۱۹۰ راویان موثق
۱۹۲ روایت دوم، احادیث لا یرونه و لا یعرفونه
۲۰۸ روایت سوم، سخن محمد بن عثمان عمروی
۲۱۲ روایت چهارم، توقیع احمد بن خضر
۲۲۱ دو روایت دیگر
۲۲۹ فصل دوم: تضادهای
۲۲۹ الف) مخالف با فلسفه غیبت
۲۳۲ ب) منافات با تقسیم غیبت به صغرا و کبرا

۲۴۹ (ج) تضاد با نظر منکرین وقوع ملاقات
۲۶۷ فصل سوم: پیامدهای منفی
۲۶۷ الف) بسترسازی برای مدعیان دروغین
۲۷۰ ب) رواج خرافات
۲۷۲ ج) بدبینی اهل اندیشه
۲۷۵ خاتمه

ضمایم: حکایت‌های دیدار

۲۷۹ دیدار در بیداری
۲۷۹ الف) شناخت امام هنگام ملاقات
۲۷۹ ۱. دیدار آیت‌الله سید حسین حائری فشارکی
۲۸۴ ۲. دیدار محمد بن عیسی بحرینی
۲۹۱ ۳. دیدار مقدس اردبیلی
۲۹۴ ۴. دیدار سید بحر العلوم
۳۰۰ ۵. دیدار سید محمد باقر حسینی قزوینی
۳۰۲ ۶. دیدار استاد بزرگ، آیت‌الله شیخ مرتضی انصاری شوشتری
۳۰۳ ۷. دیدار آیت‌الله شیخ محمود عراقی
۳۰۴ ۸. دیدار ملا ابوالقاسم قندهاری
۳۰۷ ۹. دیدار آیت‌الله شیخ عبدالنبی اراکی
۳۱۳ ب) شناخت امام بعد از ملاقات
۳۱۳ ۱. دیدار علامه حلی
۳۱۵ ۲. دیدار آیت‌الله سید محمد مهدی عبدالصاحب لنگرودی
۳۱۷ دیدار در مکاشفه
۳۱۷ الف) می‌داند مکاشفه است
۳۱۷ ۱. دیدار شیخ حرّ عاملی (محمد بن حسن)
۳۱۸ ۲. دیدار مجلسی اول (محمد تقی)
۳۲۰ ب) متوجه مکاشفه بودن نیست
۳۲۰ ۱. شیخ احمد عسکری کرمانشاهی

- ۳۲۷ ۲. شیخ محمد کوفی
- ۳۳۱ دیدار در خواب
- ۳۳۱ ۱. دیدار شیخ صدوق (محمد بن علی)
- ۳۳۲ ۲. دیدار شیخ حرّ عاملی (محمد بن حسن)
- ۳۳۳ ۳. دیدار شیخ مرتضی حائری
- ۳۳۶ ۴. سید محمد تقی موسوی اصفهانی

۳۳۹ فهرست منابع

مقدمه

تبیین موضوع

منظور از ملاقات، دیدار حضرت ولی عصر، حجت بن الحسن المهدی علیه السلام است، نه هرگونه ارتباط. در نتیجه، پیام‌های کتبی و شفاهی امام غایب علیه السلام که به طور مستقیم یا غیرمستقیم به دست افراد رسیده، یا ارتباط روحی و معنوی با امام عصر علیه السلام که در سایه صفای باطن و توسل و راز و نیاز حاصل می‌شود و در آن دیداری صورت نمی‌پذیرد، از موضوع این پژوهش خارج است. از سوی دیگر، موضوع، انواع دیدار با امام زمان علیه السلام را دربر می‌گیرد.

دیدار و ملاقات از نظر زمان دیدار، سه گونه است:

الف) دیدار در زمان کودکی امام علیه السلام؛

ب) در زمان غیبت صغرا؛

ج) در زمان غیبت کبرا.

نوع ملاقات با امام مهدی علیه السلام نیز سه حالت دارد:

الف) دیدار در خواب؛

ب) در حال مکاشفه؛

ج) در بیداری.

دیدار از نظر شناخت امام نیز سه نوع است:
 الف) ملاقات کننده هرگز امام علیه السلام را نمی‌شناسد؛
 ب) بعد از ملاقات، امام علیه السلام را می‌شناسد؛
 ج) هنگام ملاقات، امام علیه السلام را می‌شناسد.

در این کتاب، به تشریح انواع این ملاقات‌ها و بیان حکم هر نوع و نیز ذکر دلایل امکان ذاتی و وقوعی ملاقات و پاسخ‌گویی به اشکال‌های گرفته شده بر آن می‌پردازیم. گفتنی است به دلیل اشکال‌هایی که به تازگی، به دیدار در عصر غیبت کبرا گرفته شده است، ملاقات در بیداری که امام هنگام یا بعد از ملاقات شناخته شود، مهم‌ترین قسمت بحث به شمار می‌رود.

اهمیت، اهداف و فواید موضوع

برای پی بردن به اهمیت موضوع ملاقات، باید به کارکردهای مثبت و منفی آن توجه کرد. برای مثال، به دو کارکرد مثبت و دو کارکرد منفی اشاره می‌شود:

الف) کارکردهای مثبت

۱. مؤید قوی وجود و حضور امام عصر علیه السلام: اگرچه وجود حضرت ولی عصر علیه السلام با برهان‌های محکم عقلی و دلیل‌های فراوان نقلی (آیات و روایات) ثابت می‌شود و برای اثبات این عقیده که فارق میان شیعیان و اهل تسنن است، به جریان‌های دیدار با امام عصر علیه السلام نیازی نداریم، اما این جریان مؤید قوی وجود و حضور امام در جامعه و بین مردم است.^۱ با توجه به این‌که دلایل علمی، کاربرد و طرفدار چندانی در

۱. و أمثال هذه الأخبار فی معنی ما ذکرناه کثیرة و الذی اقتصرناه منها کاف فیما قصدناه إذ العمدة فی وجوده و إمامته علیه السلام ما قدمناه و الذی یأتی من بعده زیادة فی

میان مردم عادی ندارد، ملاقات با امام عصر^{علیه السلام} می تواند وجود حضرت را بسیار محسوس و ملموس نماید و ایمان مردم را به امام دو چندان کرده، شک و تردید آنها را از بین ببرد؛ به همین دلیل بیشتر بزرگان ما مانند ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی، بعد از بیان روایات اثبات وجود حضرت ولی عصر^{علیه السلام} بسابی با نام «فی من رءاه»، آورده اند.^۱

یکی از منکران وجود امام مهدی^{علیه السلام} درباره نقش حکایت های دیدار می نویسد:

تلعب القصص الكثيرة التي يتداولها العامة و الخاصة من الشيعة حول رؤية بعض الناس أو العلماء للمهدي^{علیه السلام} و لقاءهم به ... دوراً كبيراً أيضاً في تعزيز نظرية المهدي^{علیه السلام} و تحويلها إلى قصة قريبة من الواقع، خاصة و أنها تروى عن مجموعة من الزهاد و العباد و العلماء البارزين؛^۲

داستان های بسیاری که مردم و علمای شیعه درباره دیدار و مشاهده مهدی^{علیه السلام} نقل می کنند ... در مستحکم کردن عقیده به مهدی^{علیه السلام} و تبدیل کردن آن به داستانی نزدیک به واقعیت، نقش بسزایی دارد؛ به خصوص که این داستان ها از عده ای تارک دنیا و بندگان راستین خداوند و علمای مشهور نقل شده است.

۱. التأكيد لو لم نورد له لكان غير منحل بما شرحناه و المنية لله عز و جل. (الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۴)

۲. الكافي، ج ۱، ص ۳۲۹، باب في تسميه من رءاه^{علیه السلام}؛ كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۵، باب ذكر من شاهد القائم^{علیه السلام} و رءاه و كلمه؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۱، باب ذكر من رأى الإمام الثاني عشر^{علیه السلام}؛ الغيبة للحجة، ص ۲۵۳، ما روى من الأخبار المتضمنة لمن رءاه^{علیه السلام} و هو لا يعرفه أو عرفه في ما بعد.

۳. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، ص ۲۶۸.

۲. عامل مؤثر در خودسازی و توسل به امام زمان علیه السلام: شنیدن توفیق دیدار دیگران با امام، در بیشتر موارد این پیام را دارد که سعادت دیدار در سایه عملی نیک یا پرهیز از عملی زشت به دست آمده است، یا افراد در لحظه اضطرار با توسل و چنگ زدن به دامان پر عطوفت امام زمانشان علیه السلام به این توفیق بزرگ دست یافته‌اند. وقتی امام عصر علیه السلام به بندگان خوب و صالح، لطف و محبت می‌کند و دست نیازمندان و گرفتاران را می‌گیرد، مردم را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که برای طهارت روح و انسانی پاک بودن بیشتر تلاش کنند و به هنگام گرفتاری و مشکل، متوجه امام زمان علیه السلام شده و به ایشان توسل نمایند و کمک بخواهند.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ»^۱ به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید:

على أن قوله تعالى: «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» الخ يدل على أن زكريا عليه السلام تلقى وجود هذا الرزق عندها عليها السلام كرامة إلهية خارقة فأوجب ذلك أن يسأل الله تعالى أن يهب له من لدنه ذرية طيبة؛^۲

افزون بر این که دعای زکریا بعد از پاسخ مریم، که عرضه داشت: «پروردگارا، از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن» بر این دلالت دارد که یافتن رزق نام‌برده در نزد مریم را کرامتی الهی و خارق العاده تشخیص داده و همین موجب شده او هم از خدای تعالی بخواهد فرزندی پاک روزی‌اش کند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۸.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۷۵.

ب) کارکردهای منفی

۱. جذب و علاقه‌مند کردن به مدعیان دروغین: تشریف به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام سعادت بزرگ و توفیقی عظیم به شمار می‌آید. دیدار امام، حتی برای لحظه‌ای کوتاه آرزوی قلبی هر مؤمن است. حتی شنیدن ماجرای تشریف دیگران، انسان را غرق در شادی و لذت می‌نماید و بیان حکایت دیدار، به دلیل برانگیختن عواطف و احساسات مذهبی، افراد بسیاری را جلب و جذب می‌کند.

علاقه عظیم و عمیق مردم موجب شده است افراد شیاد و فرصت‌طلب، برای رسیدن به اهداف پلید خویش از شوق پاک مردم به دیدار با امام زمان علیه السلام سوء استفاده نموده و ابتدا با ادعای ارتباط و ملاقات با امام زمان علیه السلام افراد ساده و زودباور را به دور خود جمع کنند و بعد با ادعای باب و واسطه بین امام و امت بودن، به نان و نوایی برسند و برای خویش مرید و موقعیتی فراهم سازند.

۲. ایجاد زمینه خرافه‌پردازی: اشتیاق و آرزوی دیدار با امام مهدی علیه السلام باعث شده است عده‌ای به دنبال یافتن راهی برای رسیدن به این هدف باشند و کارهایی انجام دهند که نتیجه‌اش ملاقات با امام زمان علیه السلام باشد. شدت علاقه به دیدار، موجب شده است تا در صحت و سقم راه‌های ارائه شده دقت نکنند و هر شیوه و عملی را از هر شخص و منبعی بپذیرند. در این میان، گروهی نیز بدون هیچ‌گونه علم و آگاهی، برای مشتاقان دیدار، نسخه پیچیده و راه‌کار ارائه می‌دهند و این امر موجب شیوع خرافات فراوان در جامعه و تشدید خرافه‌گری میان افراد ساده‌اندیش می‌شود. در بعضی از موارد، اعمال انجام شده حتی خلاف عقل و شرع بوده و چهره اسلام و تشیع را مخدوش و موهوم می‌کند.

با توجه به موارد یاد شده معلوم می‌شود، ملاقات به‌سان شمشیری دولبه است؛ از طرفی منشأ برکات بزرگی برای جامعه است و همین آثار مثبت باعث شده است گروهی در نقل و ترویج ملاقات، افراط کرده و بی‌هیچ حد و مرزی ملاقات‌ها را پذیرفته و نقل کنند. از سوی دیگر موجب مشکلات و معضلات اجتماعی و مذهبی می‌شود و این آثار منفی نیز موجب شده است گروهی دیگر دچار تفریط شده و هرگونه ملاقات را منکر شوند. روشن است که برای استفاده از برکات ملاقات و دوری از مشکلات آن، بحث درباره این موضوع و آسیب‌شناسی آن، اهمیت بسیاری دارد؛ به‌ویژه در زمان حاضر که مهدویت از مهم‌ترین مباحث جامعه به‌شمار می‌رود و موضوع ارتباط و دیدار با امام زمان علیه السلام در بین موضوع‌های مختلف آن، بیشترین آمار پرسش‌ها را به خود اختصاص داده و مورد نیاز بیشتر مردم است. با این همه، جالب است بدانیم، از مجموع دو هزار کتاب تألیف شده در موضوع مهدویت، کتاب‌هایی که درباره ملاقات نوشته شده‌اند به صد جلد هم نمی‌رسد و در میان این کتاب‌ها، آنهایی که افزون بر بیان حکایت، درباره امکان و دلایل آن نیز سخن گفته باشند، از تعداد انگشتان دست نیز کمترند. این تعداد انگشت‌شمار نیز تنها به توجیه توفیق شریف امام زمان علیه السلام پرداخته‌اند و در توجیه نیز همان مطالب پیشینیان را تکرار کرده‌اند و نکته جدیدی ندارند. بدین ترتیب، با یک آمار سرانگشتی درمی‌یابیم کتاب‌های مربوط به ملاقات، پنج صدم کتاب‌های مهدویت هم نمی‌شوند و تعداد کتاب‌های تحلیلی این موضوع، حتی به پنج هزارم کل کتاب‌ها هم نمی‌رسد و هیچ منبع

۱. آمارها از مقایسه کتاب‌های نام برده شده در کتاب‌نامه حضرت مهدی علیه السلام نوشته علی‌اکبر مهدی‌پور به دست آمده است.

مستقل و معتدلی که به این مهم پرداخته باشد وجود ندارد. معرفی منابع بحث و شناساندن انواع ملاقات و بیان مقدار اعتبار هر کدام از آنها از روی دلیل و نیز اثبات اصل وقوع ملاقات در عصر غیبت کبرا و پاسخ به اشکال‌های وارد شده بر آن، که گروهی را وادار به انکار کل ملاقات کرده، از اهداف این نوشتار است.

فایده این بحث، روشن شدن دقیق حد و مرز ملاقات‌هاست؛ یعنی هنگامی که شخصی، سعادت دیدار می‌یابد یا جریان دیداری را می‌شنود، به آسانی دریابد که اعتبار این دیدارها و کلمات شنیده شده تا کجاست و چه مقدار از آن را می‌توان پذیرفت و عمل نمود و بیش از آن را نباید باور و عمل کرد. از ثمرات این تحقیق، به دست آمدن ملاک‌های روشنی برای تشخیص افراد راست‌گو از مدعیان دروغ‌پرداز است. با در نظر گرفتن این معیارها می‌توان از سؤاستفاده افراد فریب‌کار جلوگیری کرد و ضمن بهره‌مند ساختن جامعه از آثار مثبت ملاقات، از پی آمده‌های منفی آن مصون ماند.

پیشینه تحقیق درباره موضوع

با مراجعه به منابع روایی و کتاب‌های بزرگان شیعه روشن می‌شود بحث و گفت‌وگو از دیدار با امام عصر علیه السلام در بین شیعیان از اولین زمان امکان آن، یعنی روز تولد حضرت، متداول بوده است و شیعیان از کسانی که امکان دیدار با امام را داشتند، درباره ملاقات با امام سؤال می‌کردند.

مرحوم ثقة الإسلام کلینی در روایتی از نایب اول امام زمان علیه السلام چنین می‌آورد:

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ
الْحَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو - رَحِمَهُ اللَّهُ - عِنْدَ

أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَعَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ .
 فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرٍو! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَمَا أَنَا بِشَاكٍ
 فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ... فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ
 أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام . فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ وَرَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا وَ أَوْمًا بِيَدِهِ ...^۱
 حمیری می گوید: من و شیخ ابو عمرو رضی الله عنه (عثمان بن سعید
 عمری، نایب اول) نزد احمد بن اسحاق گرد آمدیم. احمد بن
 اسحاق به من اشاره کرد که درباره جانشین (امام حسن
 عسکری علیه السلام) از او بپرسم. به او گفتم: ای اباعمرؤا می خواهم از
 شما درباره چیزی بپرسم که نسبت به آن شک ندارم ... پس به
 او گفتم: شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را
 دیده‌ای؟ گفت: آری؛ به خدا، گردن او این چنین بود و با دست
 اشاره کرد ...

و باز ایشان از یکی از خادمان منزل امام زمان علیه السلام نقل می کند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْيَسَابُورِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ ظَرِيفِ الْخَادِمِ
 أَنَّهُ رَأَاهُ^۲

ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر، از ظریف
 خادم نقل می کند که او آن حضرت را دیده است.

مرحوم شیخ صدوق همین سؤال را که از نایب خاص امام زمان علیه السلام
 پرسیده شده است، چنین نقل می کند:

حدثنا أبي و محمد بن الحسن - رضی الله عنهما - قال: حدثنا
 عبدالله بن جعفر الحمیری قال: كنت مع أحمد بن إسحاق عند

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۳۲، ح ۱۳.

العمری - رضی الله عنه - فقلت للعمری: إني أسألك عن مسألة
كما قال الله عز و جل في قصة إبراهيم ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ
لَكِن لَّيَطْمِئِنَّ قَلْبِي﴾، هل رأيت صاحبي؟ فقال: لي نعم و له عنق مثل
ذی و أوماً بيديه جميعاً إلى عنقه...^۱

عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: با احمد بن اسحاق، نزد
عمری رضی الله عنه بودم و به او گفتم: من برای اطمینان قلبم از تو
پرسشی دارم، هم‌چنان که خدای تعالی در داستان ابراهیم
فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش
یابد». آیا صاحب مرا دیده‌ای؟ فرمود: آری، و او گردنی مثل
این دارد؛ و با هر دو دست به گردنش اشاره کرد.

شیخ صدوق درباره نایب دوم می آورد:

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رضی الله عنه - قال: حدثنا
عبد الله بن جعفر الحمیری قال: سألت محمد بن عثمان العمری
- رضی الله عنه - فقلت له: أ رأيت صاحب هذا الأمر؟ فقال: نعم و
آخر عهدي به عند بيت الله الحرام و هو يقول: اللهم أنجز لي ما
وعدتني؛^۲

عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: از محمد بن عثمان
عمری رضی الله عنه پرسیدم: آیا صاحب‌الأمر را دیده‌ای؟ گفت: آری، و
آخرین دیدارم نزد بیت‌الله‌الحرام بود و ایشان می گفت: بار الهای!
آن‌چه به من وعده فرموده‌ای برآور!

چنان که ملاحظه می شود از نخستین زمان تولد امام عصر رضی الله عنه با
آن‌که افراد به وجود امام یقین داشتند، برای اطمینان کامل و آرامش
قلبی، خواستار بیان ماجرای دیدار بودند.

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲. همان، ص ۴۴۰، ج ۹.

همین سیاست در سال‌های بسیاری اجرا شده و بزرگان قوم برای تقویت قلب شیعیان و اثبات وجود و حضور امام مهدی علیه السلام به نقل دیدارها پرداخته‌اند؛ چنان‌که این روش، هم از کلام شیخ مفید^۱ که از علمای نخستین شیعه است، و هم از بیان آیت‌الله صافی گلپایگانی که از مراجع تقلید معاصر به شمار می‌رود، به روشنی فهمیده می‌شود.^۲ بنابراین، مسئله ملاقات با حجة بن الحسن المهدی علیه السلام از ابتدا در منابع شیعی که به بحث درباره امام مهدی علیه السلام پرداخته‌اند، مطرح بوده است و تا به حال نیز پیوسته ادامه دارد. در این جا به برخی منابع اشاره می‌شود و تفصیل آنها در فصل مآخذشناسی خواهد آمد.

در دوره اول نگارش حدیث، ثقة‌الإسلام کلینی (م ۳۲۹ق) در *الکافی*، شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) در *کمال‌الدین*، شیخ مفید (م ۴۱۳ق) در *الارشاد* و شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) در *الغیبة* که قدیمی‌ترین کتاب‌های موجود شیعه هستند، جریان‌های دیدار را آورده‌اند. در دوره دوم نگارش حدیث، ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق) در *السوافی*، شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ق) در *اثبات الهداة و علامه مجلسی* (م ۱۱۱۰ق) در *بحارالانوار* به نقل ملاقات پرداخته‌اند. در دوران معاصر نیز شیخ علی اکبر نهاوندی (م ۱۳۶۹ق) در *العقبری الحسان*، علامه سید محسن امین (م ۱۳۷۱ق) در *اعیان الشیعة*، شهید سید محمد صدر (ش ۱۳۷۱ق) در *موسوعة الإمام المهدی علیه السلام* و آیت‌الله صافی گلپایگانی در *منتخب‌الآثر* این جریان‌ها را نقل کرده‌اند.

۱. *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲. و من تصفح الكتب المدونة فيها هذه الحكایات التي لاریب فی صحة كثير منها...
یحصل له العلم القطعی الضروري بوجوده علیه السلام (منتخب‌الآثر، ص ۵۲۰)

اولین کتاب مستقل نقل ملاقات را محدث بحرانی قبل از سال ۱۰۷۱ قمری با نام *تبصرة الولی فیمن رأی القائم المهدی* به رشته تحریر درآورد. بعد از ایشان، محمد تقی الماسی، نوه برادر علامه مجلسی (م ۱۱۵۹ق)، *بهجة الاولیاء فیمن فاز بقاء الحجة* را نوشت و سید محمد یزدی (م ۱۳۱۳ق) کتاب *بدائع الکلام فیمن فاز بقاء الامام* را پدید آورد و بالأخره محدث نوری (م ۱۳۲۰ق) *جنة المأوی* را نوشت و آن را همراه اضافاتی به فارسی ترجمه کرد و *نجم الثاقب* نام نهاد که اینک از مهم‌ترین منابع نقل ملاقات به شمار می‌رود.

گفتنی است در دوران معاصر، کتاب‌های مستقل بسیاری به زبان فارسی با موضوع ملاقات نگارش یافته‌اند که به برخی از آنها در فصل مآخذشناسی اشاره خواهد شد.

محدث اربلی (م ۶۹۳ق) با آن‌که حدود چهار قرن با آغاز غیبت کبرا فاصله دارد، نخستین کسی است که در کتاب *كشف النعمة* تنها در یک سطر به احتمال منافات دیدارها با توقیع امام عصر علیه السلام پرداخته، و خود نیز آن را رد کرده و پاسخ داده است. قبل از ایشان کسی بین دیدار و توقیع حتی احتمال تعارض هم نداده است. بزرگانی مانند قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ق) در *الخسرات*، هم توقیع را نقل کرده‌اند و هم دیدارهایی که در غیبت کبرا رخ داده است و هرگز تعارضی را عنوان نکرده‌اند.

از اشاره کوتاه علی بن عیسی اربلی نیز مشخص می‌شود در زمان ایشان هم احتمال مطرحی نبوده است. بعد از ایشان نیز تا زمان علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ق) یعنی بیش از چهار قرن، با آن‌که ایشان احتمال منافات را عنوان کرده است، باز حرفی از منافات نیست. مثلاً مرحوم سید علی بن عبد‌الکریم نیلی نجفی (م ۷۹۰ق) با آن‌که توقیع را نقل

کرده، فصلی مستقل را به ملاقات اختصاص داده است و اشاره‌ای به تعارض ندارد.

علامه مجلسی نیز بیش از دو سطر به آن پرداخته است. بعد از علامه مجلسی نیز تا دو قرن کسی به تعارض اشاره نکرده است. با آن‌که بزرگانی مانند ملا محسن فیض کاشانی و شیخ حرّ عاملی در کتاب‌های خویش دیدار با حضرت را نقل کرده‌اند، اما سخنی از تعارض ندارند.

شیخ محمود عراقی (م ۱۳۰۸ق) در *دارالسلام* پاسخ تویح را در سه سطر بیان می‌کند و بعد از ایشان محدث نوری (م ۱۳۲۰ق) در *جنة المأوی و نجم الثاقب* با تفصیل بیشتری به مطلب پرداخته و بیش از دو صفحه بحث نموده‌اند. از جمله کسانی که این بحث را به طور مبسوط طرح کرده است، شهید سید محمد صدر (ش ۱۳۷۱ق) در *موسوعة الإمام المهدي* است. ایشان در تاریخ غیبت صفرا به بحث از تویح و در تاریخ غیبت کبرای این موسوعه، به بحث از دیدار در غیبت کبرا می‌پردازد. از محققان و نویسندگان حاضر نیز شیخ یدالله دوزدوزانی، کتابی مستقل در این موضوع با نام *تحقیق لطیف حول تویح الشریف* نوشته است. علی‌اکبر ذاکری، مقاله «ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت» را نگاشته است. علی‌اکبر مهدی‌پور نیز با مقاله «تشرفات بین نفی و اثبات» پاسخ مقاله قبل را داده است و در بهار ۱۳۸۶ نیز مقاله‌ای از آقای قنبرعلی صمدی به چاپ رسید.

سؤال‌ها، فرضیه و روش تحقیق

پرسش اصلی: شرایط و حدود پذیرش ملاقات در عصر غیبت

چیست؟

پرسش‌های فرعی:

آیا ملاقات امکان دارد یا خیر؟

آیا ملاقات اختیاری امکان دارد؟

با مدعیان دیدار چه برخوردی باید کرد؟

معنای توقیعی که مدعی مشاهده را کاذب می‌خواند چیست؟

آیا پذیرش ملاقات، باعث رواج خرافات و رونق بازار شیادان

نمی‌شود؟

چه افرادی می‌توانند توفیق ملاقات بیابند؟

آیا ما در عصر غیبت مأمور به ملاقات هستیم؟

آیا از اندیشمندان شیعه، کسی منکر امکان ملاقات شده است؟

آیا نقل ملاقات‌ها سند معتبری دارد؟

چگونه می‌توان از پی‌آمدهای منفی دیدار جلوگیری کرد؟

آیا از بزرگان شیعه کسی ملاقات خود را بیان کرده یا بعدها به آنها

نسبت داده شده است؟

فرضیه: دیدار در عصر غیبت کبرا ممکن است و واقع هم شده و

اشکالات ایراد شده وارد نیست؛ اما ملاقات، محدودیت‌هایی دارد و

هر نوع آن پذیرفتنی نیست. از جمله آن محدودیت‌ها می‌تواند ادعای

نیابت، ارتباط اختیاری و پیام‌رسانی به امام باشد.

روش تحقیق: کتابخانه‌ای و تحلیلی است. آیات و روایات یا سخن

بزرگان و محققان در هر موضوعی مطرح و تحلیل می‌شود.

بخش اول:

کلیات

فصل اول: مأخذشناسی

چنان‌که در پیشینه تحقیق بیان شد، علمای شیعه از ابتدا جریان‌های دیدار را در کتاب‌های خود آورده‌اند و برخی نیز کتاب‌های مستقلی در این موضوع نگاشته‌اند. برخی تنها به نقل دیدارها بسنده کرده‌اند و برخی ضمن نقل دیدارها به بحث از توفیق نیز پرداخته‌اند. در ذیل، نام تعدادی از کتاب‌ها که به صورت مستقل یا در ضمن مطالب دیگر به موضوع ملاقات پرداخته‌اند و نیز نام برخی مقالات ذکر می‌شود تا ضمن آشنایی با منابع بحث، معلوم شود در همه زمان‌ها، دانش‌مندان شیعه دیدارها را نقل کرده‌اند و در این موضوع مخالف و منکری وجود نداشته است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، باب فی تسمیه من رءاه علیه السلام، ثقة الإسلام کلینی علیه السلام، م ۳۲۹، ۱۶ ملاقات.
۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۵، باب ذکر من شاهد القائم علیه السلام و رءاه و کلمه، شیخ صدوق علیه السلام، م ۳۸۱، ۲۶ ملاقات.

٣. الارشاد، ج ٢، ص ٣٥١، باب ذكر من رأى الإمام الثاني عشر عليه السلام، شيخ مفيد رحمته الله، م ٤١٣، ١٠ ملاقات.
٤. الغيبة، ص ٢٥٣، ما روى من الأخبار المتضمنة لمن رآه و هو لا يعرفه أو عرفه فى ما بعد، شيخ طوسى رحمته الله، م ٤٦٠، ١٦ ملاقات.
٥. دلائل الإمامة، ص ٢٩٤، من شاهده عليه السلام فى حياة أبيه و من شاهد صاحب الزمان عليه السلام فى حال الغيبة و عرفه، محمد بن جرير طبرى رحمته الله، معاصر شيخ طوسى رحمته الله، ٧ ملاقات.
٦. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، ج ٢، ص ٢٥٦، محمد بن حسن فتال نيشابورى رحمته الله، م ٥٠٨.
٧. إعلام الورى بأعلام الهدى، ص ٤٢١، الفصل الثالث فى ذكر من رآه عليه السلام، أمين الاسلام طبرسى رحمته الله، م ٥٤٨، ٩ ملاقات.
٨. الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٤٥٥، الباب الثالث عشر فى معجزات الامام صاحب الزمان عليه السلام و ج ٣، ص ١٠٩٥، العلامات السارة الدالة على صاحب الزمان حجة الرحمن عليه السلام ما دار فلک و سبح ملك، قطب السدين راوندى رحمته الله (سعيد بن هبة الله)، م ٥٧٣، ١٨ ملاقات.
٩. كشف الغمة فى معرفة الأئمة عليهم السلام، ج ٢، ص ٤٣٥، ذكر من رأى الأمام الثاني عشر عليه السلام، على بن عيسى إربلى رحمته الله، م ٦٩٣، ٩ ملاقات.
١٠. العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، ص ٧٣، و اما الذين شاهدوه عليه السلام، على بن يوسف حلى رحمته الله (برادر بزرگ علامه حلى)، م ٧٠٥، ١٥ نام.
١١. منتخب الأنوار المضيئة، ص ١٣٩، الفصل العاشر ذكر من شاهدده عليه السلام من شيعته و حظى برويته، و السلطان المفرج عن اهل الإيمان، سيد على بن عبد الكريم حسيني نيلى نجفى رحمته الله (استاد ابن فهد حلى)، م ٨٠٣، ١٥ ملاقات.

۱۲. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۶ و ۲۴۰، علی بن یونس نباطی بیاضی رحمته، م ۸۷۷، ۹ ملاقات.
۱۳. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محمد بن حسن رحمته (شیخ حرّ عاملی)، م ۱۱۰۴.
۱۴. تبصرة الولی فیمن رأى القائم المهدي رحمته، سید هاشم بحرانی رحمته، م ۱۱۰۷، ۷۶ ملاقات، ترجمه: روزنه‌ای به خورشید، مترجم: سید حسن افتخارزاده (اولین کتاب مستقل در ملاقات).
۱۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱، باب ۱۸ و ص ۷۸، باب ۱۹ و ص ۱۵۹، باب ۲۴، علامه مجلسی رحمته، م ۱۱۱۰، ۶۲ ملاقات.
۱۶. بهجة الأولیاء فیمن فاز بقاء الحجة رحمته، میرزا محمد تقی الماسی رحمته (نوه برادر علامه مجلسی)، م ۱۱۵۹، (یافت نشد).
۱۷. دارالسلام فیمن فاز بسلام الإمام رحمته، بخش پنجم، شیخ محمود عراقی رحمته (شاگرد برجسته شیخ انصاری)، م ۱۳۰۸، ۲۰ ملاقات.
۱۸. بدائع الكلام فیمن فاز بقاء الإمام رحمته، سید محمد بن حسین یزدی حائری رحمته، م ۱۳۱۳، (یافت نشد).
۱۹. جنة المأوی فی ذکر من فاز بقاء الحجة رحمته أو معجزاته فی الغیبة الكبرى، محدث نوری رحمته (حاج میرزا حسین)، م ۱۳۲۰، ۵۷ ملاقات و نجم ثاقب در احوال امام غائب رحمته (تکمیل و ترجمه جنة المأوی)، ۱۰۰ ملاقات.
۲۰. التحفة المهدیة (المهدویة)، باب العاشر و هداية الانام فیمن لقی الحجة فی المنام، سید حسین ارموی رحمته (عرب باغی)، تألیف ۱۳۳۱.
۲۱. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۱، غصن پنجم، فرع چهارم و پنجم و ج ۲، غصن ششم (غیبت کبرا)، علی یزدی حائری رحمته، م ۱۳۳۳، ۷۱ ملاقات، ترجمه: چهره درخشان امام زمان رحمته، مترجم: سید

محمد جواد مرعشی نجفی.

۲۲. مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام، ج ۲، ص ۳۶۹ (تکلیف ۷۲)، سید محمد تقی موسوی علیه السلام، م ۱۳۴۸، بحث توقیع و استحباب طلب الرؤية.

۲۳. بغیة (تذکرة) الطالب فیمن رأى الامام الغائب علیه السلام، محمد باقر بیرجندی قائینی علیه السلام، م ۱۳۵۲.

۲۴. العبقری الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام، ج ۶، البساط الرابع المعروف بالیاقوت الأحمر فیمن رأى الحجة المنتظر علیه السلام، علی اکبر نهاوندی علیه السلام، م ۱۳۶۹، ترجمه: بركات حضرت ولی عصر علیه السلام مترجم: سید جواد معلم، ۱۰۰۰ ملاقات. نیز در جلد دوم بساط دوم (المسک الأذفر) و جلد سوم بساط سوم (الصبح الاسفر)

۲۵. اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۷۰، فیمن رأى المهدي علیه السلام، سید محسن امین علیه السلام، م ۱۳۷۱ ق.

۲۶. موسوعة الامام المهدي علیه السلام، ج ۱ (تاریخ الغیبة الصغری)، ص ۶۳۰ - ص ۶۵۵، و ج ۲ (فصل چهارم، تاریخ الغیبة الكبرى)، ص ۸۹ - ص ۱۳۵ سید محمد صدر علیه السلام، م ۱۳۷۱ ق، ترجمه: تاریخ غیبت کبرا، مترجم: سید حسن افتخارزاده، ص ۱۱۵ - ۱۶۴.

۲۷. الأخبار الدخیلة، ج ۲، فصل اول، محمد تقی شوشتری علیه السلام (علامه تستری)، م ۱۳۷۴ ش.

۲۸. منتخب الأثر فی الامام الثاني عشر علیه السلام، فصل سوم، چهارم، پنجم و بخش مقالات، ج ۳، ص ۳۳۰ - ۴۳۰ (رد اشکال های الأخبار الدخیله) و امامت و مهدویت، ج ۳، پاسخ ده پرسش، لطف الله صافی گلپایگانی، معاصر.

۲۹. عنایات حضرت مهدی موعود علیه السلام به علما و مراجع تقلید، علی کریمی جهرمی.
۳۰. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، یدالله دوزدوزانی.
۳۱. مهدی منتظر، محمد جواد خراسانی، م ۱۳۹۷.
۳۲. میر مهر، سید مسعود پورسیدآقایی.
۳۳. پادشه خوبان، سید عباس موسوی مطلق.
۳۴. شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام احمد قاضی زاهدی، ج ۳.
۳۵. موعودشناسی و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی، ص ۴۴۹ - ۶۶۱.
۳۶. سودای روی دوست (راه کارهای عملی دیدار با حضرت ولی عصر علیه السلام)، مرتضی آقانهانی.
۳۷. چشم به راه مهدی علیه السلام (مجموعه مقالات)، «ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت»، علی اکبر ذاکری.^۱
۳۸. فصل نامه موعود، ش ۱، ۳ و ۵ (سال ۱۳۷۶)، «تشرفات بین نفی و اثبات»، هادی دانشور (علی اکبر مهدی پور).
۳۹. فصل نامه علمی - تخصصی انتظار موعود، ش ۳، (بهار ۱۳۸۱)، مصاحبه محمد سند.
۴۰. فصل نامه علمی - تخصصی مشرق موعود، ش ۱، (بهار ۱۳۸۶)، «تأملی در باب ارتباط و ملاقات با امام زمان علیه السلام»، قنبرعلی صمدی.

۱. این مقاله، نخست در سال ۱۳۷۴ در مجله حوزه، ۷۰ - ۷۱ (ویژه امام عصر علیه السلام) به چاپ رسید و این ویژه نامه در سال ۱۳۸۲ به صورت کتاب منتشر شد.

فصل دوم: واژه‌شناسی

غیبت

الغیبُ مصدرٌ غابت الشمس و غيرها إذا استترت عن العین... و استعمال فی کل غائب عن الحاسة و عما یغیب عن علم الإنسان بمعنی الغائب.^۱

اصل صحیح یدل علی تستر الشیء عن العیون... و وقعنا فی غَیْبَةٍ و غیابَةٍ، اى هبطت من الأرض یُغابُ فیها.^۲

الغَیْبُ: کلُّ ما غاب عنک... و قد تکرر فی الحدیث ذکر الغیب، و هو کل ما غاب عن العیون، سواء كان مُحَصَّلًا فی القلوب، أو غیر محصل... و غاب عَنی الامر... و تَغَیَّبَ: بَطَنَ... و غابَ الرجلُ غَیْبًا و

۱. غیب مصدر خورشید و غیر خورشید غروب کرده است. هنگامی که از چشم در پرده رود... و استفاده می‌شود در هر پنهان از حسّ و آنچه از آگاهی انسان پوشیده می‌شود به معنای پوشیده. (المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۶۶)

۲. اصل صحیحی است که بر پوشیده بودن چیزی از چشم‌ها دلالت می‌کند... و در غیبت و غیابت واقع شدیم، یعنی زمین گودی که در آن مخفی می‌شوند. (معجم مقاییس اللغة، ص ۷۷۹)

مَغِيباً وَ تَغَيْبًا: سافر، أو بان؛ ... بَدَا غَيْبَانُ الشَّجَرَةِ، وَ هِيَ عُرُوقُهَا التِّي تَغَيَّبَتْ فِي الْأَرْضِ، فَحَفَرَتْ عَنْهَا حَتَّى ظَهَرَتْ.^۱

از بیان اهل لغت روشن می‌شود منظور از غیبت، مخفی بودن از دیده، یعنی دیده نشدن است، هر چند به واسطه دور شدن یا مسافرت یا پنهان شدن در گودی یا زیر خاک باشد. بنابر این، آنچه در روایات درباره امام دوازدهم علیه السلام آمده است که «لایری جسمه» یا «لایری شخصه»، معنایی جز خبر دادن از غیبت ایشان ندارد و حامل معنایی بیشتر از این نیست تا بیان‌گر معجزه و امر خارق‌العاده‌ای باشد. پس «یغیب» و «لایری»، هر دو به یک معنا هستند و با هم تفاوتی ندارند.

ظهور

الظهور: بدو الشيء الخفی و الظهور الظفر بالشیء و الإطلاع علیه.^۲
 اصل صحیح واحد يدلّ علی قوّة و بروز. من ذلك، ظهر الشيء يظهر ظهوراً فهو ظاهر، إذا انكشف و برز.^۳

ظهر الشيء، أصله أن يحصل شيء على ظهر الأرض فلا يخفى و بطن إذا حصل في بطن الأرض فيخفى ثم صار مستعملاً في كل بارز مبصر

۱. غیب هر آنچه است که از تو غایب باشد... و غیب در حدیث مکرر آمده است و آن هر چیزی است که از چشم‌ها غایب باشد؛ چه در قلب حاصل باشد یا نباشد... امر از من غایب شد: درون رفت. ... و مرد غایب شد: سفر کرد یا دور شد؛ ... غیبان درخت آشکار شد و آن ریشه‌های درخت است که در زمین غایب شده بود، بعد زمین را کندی تا ظاهر شد. (لسان‌العرب، ج ۱، ص ۶۵۴ - ۶۵۶)

۲. ظهور: آشکار شدن چیز مخفی است و ظهور پیروزی بر چیزی و اطلاع یافتن بر آن است. (کتاب‌العین، ج ۵، ص ۳۷)

۳. یک اصل صحیح است که بر قوت و آشکاری دلالت می‌کند. از این است ظهر الشيء وقتی که کشف شود و آشکار گردد. (معجم مقاییس اللغة، ص ۶۱۸)

بالبصر و البصيرة.^۱

(ظهر) الشيء (ظهوراً) بالضم (تبين).^۲

از جمله‌های نقل شده در کتاب‌های لغت، درمی‌یابیم که ظهور به معنای پایان غیبت است؛ یعنی اگر غیبت و پنهان بودن چیزی از بین برود و بروز یابد و دیده شود، گویند ظاهر شده است؛ مانند ریشه درخت که در زیر خاک غایب است و اگر در اثر کندن یا شسته شدن خاک، ریشه دیده شود، گویند ریشه ظاهر شد. در توفیق علی بن محمد سمری نیز منظور امام عصر علیه السلام از «فلا ظهور» در جمله: «فقد وقعت الغيبة الثانية فلا ظهور الا بعد إذن الله»، پایان غیبت و ظاهر شدن امام است که می‌فرماید: «تا خداوند اجازه ندهد، چنین اتفاقی نمی‌افتد».

مشاهده

المشاهدة: المعاينة. و شهده شهوداً: أي حضره، فهو شاهد. و قوم شهود، أي حضور... و امرأة مشهد، إذا حضر زوجها، بلا هاء. و امرأة مغيبة، أي غاب عنها زوجها، و هذا بالهاء... و أشهدني إملاكه، أي أحضرنی. و المشهد: محضر الناس.^۳

۱. اصل «ظهر الشيء» این است که چیزی بر روی زمین آشکار شود و مخفی نمی‌شود و «بطن» وقتی است که در درون زمین حاصل شود و مخفی می‌شود. سپس استفاده شد در هر آشکاری که با چشم بر یا قلب قابل درک است. (المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۱۸)

۲. «ظهر الشيء» ظهوراً، یعنی آشکار شد. (تاج العروس، ج ۳، ص ۳۷۲)

۳. مشاهده یعنی معاينه، و شهده شهوداً یعنی در نزد او حاضر شد، و اسم فاعلش شاهد است. و قوم شهود یعنی حاضر... و زن «مشهد» (بدون هاء مؤنث) وقتی گویند که شوهرش حاضر باشد و زن «مغیبه» (با هاء مؤنث) یعنی شوهرش از او

اصل يدل على حضور و علم و إعلام، لا يخرج شيء من فروعه عن الذي ذكرناه.^۱

الشهود و الشهادة: الحضور مع المشاهدة إما بالبصر أو بالبصيرة و قد يقال للحضور مفرداً. لكن الشهود بالحضور المجرد أولى و الشهادة مع المشاهدة أولى، و يقال للمحضر مشهد. «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» أي لا يحضرونه بنفوسهم و لا بهمهم و إرادتهم. و يقال شهدت كذا: أي حضرته ... و الشهيد هو المحضر فتسميته بذلك لحضور الملائكة إياه.^۲

الشاهد: الحاضر و قيل في قوله تعالى: «وَشَاهِدِ وَمَشْهُودٍ» إن شاهداً يوم الجمعة، و مشهوداً يوم عرفة، لأنَّ الناس يشهدونه: أي يحضرونه و يجتمعون فيه. (النجم) سمَّاه الشاهد لانه يشهد بالليل: أي يحضر و يظهر.^۳

غایب است، ... و اشهدنی إملاکه، یعنی مرا در عقد ازدواجش حاضر کرد. و مشهد یعنی محل حضور مردم. (الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۲، ص ۴۹۴)

۱. اصلی است که بر حضور و آگاهی و اعلام دلالت می‌کند؛ مشتقات آن نیز از معنایی که گفتیم خارج نیست. (معجم مقاییس اللغة، ص ۵۱۷)

۲. شهود و شهادت به معنای حضور، همراه با دیدن است، یا دیدن با چشم و یا دیدن قلبی و گاه شهود و شهادت به صرف حضور اطلاق می‌شود. البته واژه شهادت به معنای حضور صرف، سزاوارتر است و واژه شهادت با صرف دیدن سازگارتر و به محل حضور، مشهد گفته می‌شود و آیه «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» به این معناست که: آنان حاضر بر باطل نمی‌شوند؛ نه با نشان و نه با همت و نه با اراده خود و گفته می‌شود: شهدت کذا؛ یعنی آن‌جا حاضر شدم. و شهید یعنی کسی که نزد او حاضر می‌شوند و نامیدن شهید به شهید برای آن است که فرشته‌ها نزد وی حاضر می‌شوند. (المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۶۸ - ۲۶۹)

۳. شاهد یعنی حاضر و درباره گفته خداوند متعال که: «سَوَّغْتُ لَهُ شَاهِدًا وَمَشْهُودًا» گفته شده که شاهد همان روز جمعه است و مشهود، روز عرفة؛ چون مردم در عرفة حاضر می‌شوند و در آن سرزمین جمع می‌گردند و ستاره را شاهد نامید، چون در

الشهيد: الحاضر ... ابن سيده: الشاهد، العالم الذي يُبَيَّنُّ ما عَلِمَهُ. ...
 أنشد ثعلب: كَأَنِّي، و إن كَأَنْتَ شُهُوداً عَشِيرَتِي، إِذَا غَبَيْتَ عَنِّي يَا عَثِيمُ،
 غَرِيبٌ أَي إِذَا غَبَيْتَ عَنِّي فَإِنِّي لَا أَكَلِمَ عَشِيرَتِي وَلَا أَنَسُ بِهِمْ حِجَّتِي
 كَأَنِّي غَرِيبٌ. ... و قوله عزَّوجلَّ: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» ...
 المعنى: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ فِي الشَّهْرِ أَي كَانَ حَاضِراً غَيْرَ غَائِبٍ فِي سَفَرِهِ.
 و شَاهِدَ الأَمْرَ و المِصْرَ: كَشَهِدَهُ.^۱

(و شهده کسمعه شهوداً) ای (حضره فهو شاهد شهود) ای
 حضور... (شاهده) مشاهدة (عاینه) کشهده.^۲

چنان‌که ملاحظه می‌شود، اهل لغت این واژه را به معنای حضور
 دانسته و در مقابل غیبت قرار داده‌اند. حاضر نقیض غایب است. با
 توجه به این مطلب وقتی امام عصر علیه السلام در توقیع علی بن محمد
 سمري می‌فرماید: «من يدعى المشاهدة» منظور از مشاهده ادعای

شب حاضر می‌شود و ظاهر می‌گردد. (النهاية في غريب الحديث، ج ۲، ص ۵۱۳ -
 ۵۱۴)

۱. شهيد يعنى حاضر. ابن سيده می‌گوید: شاهد، فرد آگاهی است که آن‌چه را که
 می‌داند آشکار می‌سازد. ثعلب این شعر را آورده است: ای عثیم! من گرچه قبیله‌ام
 در کنارم حاضر باشم، ولی اگر تو از من غایب باشی غریب هستم؛ یعنی هنگامی که
 تو از من غایب باشی من با قبیله‌ام سخن نمی‌گویم و با آنان انس نمی‌گیرم، تا آن‌جا
 که گویا غریب و ناآشنا هستم... و گفته خداوند عزوجل: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ
 فَلْيَصُمْهُ...» معنایش این است که هر کس از شما در ماه رمضان شاهد، یعنی حاضر
 باشد و غیبت در سفر نداشته باشد. و واژه «شاهد الأمر و المصير» مانند شهد الأمر و
 المصير است. (یعنی در آن کار حاضر بود و یا در آن شهر حاضر بود) (لسان العرب،
 ج ۳، ص ۲۳۹ - ۲۴۱)

۲. «شهادة» مانند سمعه است و مصدرش شهوداً است. معنای شهده یعنی حضره:
 حاضر بود در آن. اسم فاعل آن شاهد و جمع آن شهود است و شهود به معنای
 حضور جمع حاضر است... (تاج العروس، ج ۳، ص ۳۹۱ - ۳۹۲)

حضور امام و عدم غیبت ایشان است و این غیر از ظهور است. مشاهده مقابل غیبت است، اما ظهور پایان غیبت است.

ملاقات

كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِذَا اسْتَقْبَلَ شَيْئًا أَوْ صَادَفَهُ فَقَدْ لَقِيَهُ.^۱
لَقِيَ: اصول ثلاثة: ... و الأصل الآخر اللّقاء: الملاقاة و توافي الاثنین
مقابلین.^۲

اللّقاء: مقابلة الشئ و مصادفته معاً، و قد يعبر به عن كل واحد منهما.
.... و يقال ذلك في الادراك بالحس و بالبصر و بالبصيرة. ... و اللّقاء:
الملاقاة.^۳

اللّقاء: تقيض الحجاب.^۴

و قال الامام الرازی: اللّقاء: وصول أحد الجسمین الى الآخر بحيث
یماسه شخصه. و قال ابن القطاع: لقيت الشئ: صادفته. و قال الازهری:
كل شئ استقبل شيئاً، فقد لقيه و صادفه (كتلقاه والتقاء).^۵

۱. هر چیزی زمانی که با چیزی روبه‌رو می‌شود و یا با او برخورد می‌کند، در این صورت با او ملاقات کرده است. (کتاب العین، ج ۵، ص ۲۱۶)

۲. واژه «لقی» سه ریشه دارد: یکی از آنها بر کجی دلالت می‌کند؛ دیگری بر رسیدن دو چیز به هم و سومی بر انداختن چیزی. مورد اول همان لقوه است که دردی است؛ اصل دوم همان لقاء به معنای دیدار کردن و دو چیز روبه‌روی هم شدن. (معجم مقاییس اللغة، ص ۹۲۵)

۳. واژه «لقاء» همان روبه‌رو شدن و برخورد کردن دو چیز با هم است و گاه از سوی هر یک از طرفین این واژه تعبیر می‌شود و این واژه لقاء در درک حسی و با چشم و نیز درک با بینایی درونی گفته می‌شود ... و لقاء همان دیدار کردن و ملاقات کردن است. (المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۵۳)

۴. لقاء نقطه مقابل در پرده بودن و دیده نشدن است. (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۵۴)

۵. فخر رازی می‌گوید: «لقاء» رسیدن یکی از دو جسم به دیگری است، به گونه‌ای که شخص او با وی تماس پیدا کند. و ابن قطاع گفته: لقيت الشئ؛ یعنی با او مصادف

حاصل کلام لغویان در این واژه، رویه رو شدن و برخورد یک چیز یا فرد با چیز یا فرد دیگری است.

رؤیت

رأيته رأى العين، أى: حيث يقع البصر عليه.^۱
الرؤية بالعين تتعدى إلى مفعول واحد، و بمعنى العلم تتعدى إلى مفعولين.^۲

اصل يدل على نظر و إِبصار بعين أو بصيرة.^۳
الرؤية النَّظْرُ بِالْعَيْنِ وَالْقَلْبِ.^۴
اهل لغت رؤیت را دیدن معنا کرده‌اند، با چشم سر، یا با چشم قلب باشد.

شدم و برخورد کردم. از هری می‌گوید: هر چیزی که با چیزی روبه‌رو شود، با او ملاقات کرده و مصادف شده است، مانند واژه‌های «تلقاه» و «التقاء». (ساج العروس، ج ۱۰، ص ۳۳۰)

۱. «رأيته رأى العين» یعنی آن‌گونه که چشم بر او افتاد. (کتاب العين، ج ۸، ص ۳۰۷)
۲. واژه رؤیت به معنای دیدن با چشم با یک مفعول متعدی می‌شود و همان واژه با معنای علم و دانستن با دو مفعول متعدی می‌شود. (الصباح اللغة، ج ۶، ص ۲۳۴۷)
۳. رؤیت یک ریشه دارد که بر نگاه کردن و دیدن با چشم و یا بینایی درونی دلالت دارد. (معجم مقایس اللغة، ص ۴۱۵)

۴. رؤیت، دیدن با چشم و دل است. (لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۹۱)

فصل سوم: انواع ملاقات

دیدارهای نقل شده با امام عصر علیه السلام با توجه به زمان دیدار، حالت دیدار و شناختن امام، به سه گروه اصلی تقسیم می‌شوند. در این فصل، انواع مختلف دیدار و بحث‌های مربوط به هر کدام بیان می‌شود.

۱. زمان دیدار

امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن علیه السلام در سال ۲۵۵ هجری قمری به دنیا آمد و در سال ۲۶۰، پس از شهادت پدر بزرگوارش به امامت رسید و هم‌زمان با آغاز امامت ایشان، غیبت صغرا آغاز شد. در سال ۳۲۹ با وفات آخرین سفیر خاص، دوران غیبت صغرا به پایان رسید و غیبت کبرا آغاز شد.

با توجه به این سه دوره زمانی، می‌توان دیدارها را به سه بخش تقسیم کرد:

الف) دیدار در زمان پدر

این دوره با تولد امام دوازدهم علیه السلام در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری آغاز شد و مدت پنج سال ادامه یافت و با شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در هشتم ربیع الاول ۲۶۰ به پایان رسید. در این زمان که حضرت نزد پدر خویش زندگی می‌کرد و هنوز به امامت نرسیده بود، گروه‌ها و افراد بسیاری به فیض دیدار ایشان نایل شدند که جریان این دیدارها در کتاب‌های معتبر ما نقل شده است. در میان این افراد می‌توان از حکیمه خاتون، عمه امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان اولین دیدار کننده نام برد. جریان دیدار ایشان را ثقة الاسلام کلینی،^۱ شیخ صدوق،^۲

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَزَقِ اللَّهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْرَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هِيَ عَمَةٌ أَبِيهِ أَنَّهَا رَأَتْهُ عليه السلام لَيْلَةَ مَوْلِدِهِ وَ بَعْدَ ذَلِكَ. (الكافي، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۳)

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَزَقِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْرَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَتْ: ... فَأَخَذَتْنِي فَتْرَةً وَ أَخَذَتْهَا فَتْرَةً فَانْتَبَهْتُ بِحَسِّ سَيْدِي فَكَشَفْتُ الثَّوْبَ عَنْهُ فَإِذَا أَنَا بِهِ عليه السلام سَاجِدًا يَتَلَقَّى الْأَرْضَ بِمَسَاجِدِهِ فَضَمَمْتَهُ إِلَيَّ. (كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۲۴، ح ۱)

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الطَّهَوِيُّ قَالَ: قَصَدَتْ حَكِيمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعْدَ مَضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهَا عَنِ الْحِجَّةِ وَ مَا قَدْ اِخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الْحِيرَةِ الَّتِي هُمْ فِيهَا فَقَالَتْ لِي: ... وَ إِذَا أَنَا بِالنَّصْبِ عليه السلام سَاجِدًا لَوَجْهِهِ جَائِيًا عَلَيَّ رَكْبَتِيهِ رَافِعًا سَبَابَتِيهِ. (همان، ص ۴۲۵، ح ۲)

شیخ مفید،^۱ شیخ طوسی^۲ و دیگر بزرگان^۳ نقل کرده‌اند. یکی از دیدارهای مهم این دوره، حضور چهل تن از شیعیان در منزل امام حسن عسکری علیه السلام و ملاقات با امام دوازدهم علیه السلام در حضور

۱. أخبرني أبو القاسم عن محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن الحسين بن رزق الله قال: حدثني موسى بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر قال: حدثتني حكيمة بنت محمد بن علي عليه السلام و هي عمه الحسن عليه السلام أنها رأت القاسم عليه السلام ليلة مولده و بعد ذلك. (الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۱)

۲. و أخبرني ابن أبي جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الصفار محمد بن الحسن القمي عن أبي عبد الله المطهرى عن حكيمة بنت محمد بن علي الرضا عليه السلام قالت: بعث إلى أبو محمد عليه السلام سنة خمس و خمسين و مائتين في النصف من شعبان و قال: يا عمه! اجعل لي الليلة إفطارك عندي فإن الله - عز و جل - سيسرك بوليّه و حجته علي خلقه خليفتي من بعدى قالت حكيمة: ... فإذا أنا بولي الله عليه السلام متلقيا الأرض بمساجده فأخذت بكتفيه فأجلسته في حجرى. (الغيبة للحجبة، ص ۲۳۲)

و بهذا الإسناد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن يحيى العطار عن محمد بن حمويه الرازى عن الحسين بن رزق الله عن موسى بن محمد بن جعفر قال: حدثتني حكيمة بنت محمد عليه السلام بمثل معنى الحديث الأول. (همان، ص ۲۳۶)

أحمد بن علي الرازى عن محمد بن علي عن علي بن سميع بن بنان عن محمد بن علي بن أبي الدارى عن أحمد بن محمد عن أحمد بن عبد الله عن أحمد بن روح الأهوازى عن محمد بن إبراهيم عن حكيمة بمثل معنى الحديث الأول إلا أنه قال قالت: ... فلما كان في اليوم الثالث اشتد شوقى إلى ولى الله عليه السلام فأتيتهم عائدة... فسلمت عليها و التفت إلى جانب البيت و إذا بمهد عليه أثواب خضر فعدلت إلى المهد و رفعت عنه الأثواب فإذا أنا بولى الله عليه السلام نائم على قفاه. (همان، ص ۲۳۷)

۳. جریر طبری در دلائل الإمامة، امین الاسلام طبرسی در اعلام الوری بأعلام الهدی، فتال نیشابوری در روضة الواعظین، قطب‌الدین راوندی در الخرائج و الجرائح، علی بن عیسیٰ اربلی در کشف الغمّه، سیدعلی نیلی نجفی در منتخب الأنوار المضیئة، علی نباطی بیاضی در الصراط المستقیم و علامه مجلسی در بحار الأنوار.

پدر ایشان است. در این جلسه، سفیر اول و دوم امام، یعنی عثمان بن سعید عمروی رضی الله عنه و فرزند بزرگوارش محمد بن عثمان عمروی رضی الله عنه حضور داشتند. از دیگر حاضران، معاویة بن حکیم، فرزندش محمد بن معاویة، محمد بن ایوب بن نوح، برادرش حسن بن ایوب، علی بن بلال و احمد بن هلال بودند. جریان این دیدار را شیخ صدوق رضی الله عنه و شیخ طوسی رضی الله عنه نقل کرده‌اند.

برخی از اشخاص دیگر که در این دوره، حضرت ولی عصر رضی الله عنه را دیده‌اند، عبارتند از: عمرو اهوازی، ابونصر ظریف (خدمت‌کار منزل امام عسکری رضی الله عنه)، فردی از اهل فارس،^۲ ابوهارون، یعقوب بن منقوش،

۱. حدثنا محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار قال: حدثنی جعفر بن محمد بن مالک الفزاری قال: حدثنی معاویة بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان العمری - رضی الله عنه - قالوا: عرض علينا أبو محمد الحسن بن علی رضی الله عنه و نحن فی منزله و كنا أربعین رجلاً فقال: هذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم أطيعوه و لا تتفرقوا من بعدی فی أديانکم فتهلكوا. (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۲)

۲. قال (أحمد بن علی بن نوح أبو العباس السیرافی) و قال جعفر بن محمد بن مالک الفزاری البزاز عن جماعة من الشيعة منهم علی بن بلال و أحمد بن هلال و محمد بن معاویة بن حکیم و الحسن بن ایوب بن نوح فی خبر طويل مشهور قالوا: جميعاً اجتمعنا إلى أبي محمد الحسن بن علی رضی الله عنه نسأله عن الحجة من بعده و فی مجلسه رضی الله عنه أربعون رجلاً فقام إليه عثمان بن سعید بن عمرو العمری فقال له: یا ابن رسول الله! أريد أن أسألك عن أمر أنت أعلم به مني... فإذا غلام كأنه قطع قمر أشبه الناس بأبي محمد رضی الله عنه فقال: هذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم أطيعوه و لا تتفرقوا من بعدی فتهلكوا فی أديانکم. (الغیة للحجة، ص ۳۵۷)

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲.

نسیم (زن خدمت‌کار منزل امام عسکری علیه السلام)، احمد بن اسحاق، سعد بن عبدالله،^۱ ابوسهل نوبختی (اسماعیل بن علی)،^۲ کامل بن ابراهیم،^۳ ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری.^۴

ب) دیدار در دوره غیبت صغرا

این دوره با به امامت رسیدن امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن علیه السلام در ربیع الاول سال ۲۶۰ آغاز شد و حدود ۷۰ سال ادامه یافت و با وفات علی بن محمد سمري علیه السلام سفیر چهارم امام زمان علیه السلام در نیمه شعبان سال ۳۲۹ به پایان رسید.

در این زمان نیز افراد بسیاری با حضرت دیدار کردند که مهم‌ترین این اشخاص، عثمان بن سعید عمروی علیه السلام، محمد بن عثمان عمروی علیه السلام، حسین بن روح نوبختی علیه السلام و علی بن محمد سمري علیه السلام، چهار نایب خاص امام زمان علیه السلام بودند.

از ششم ذی الحجة ۲۹۳ قمری، سه روز پیاپی، ۳۰ نفر به صورت گروهی در کنار کعبه امام زمان علیه السلام را زیارت کردند. در این دیدار ابونعیم محمد بن احمد انصاری،^۵ محمد بن قاسم علوی عقیقی، ابوعلی احمد محمودی، علان کلینی، ابوهیثم دیناری، ابوجعفر احول همدانی و ابوجعفر محمد بن علی منقذی حسنی حضور داشته‌اند. این دیدار را شیخ صدوق،^۶ شیخ

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۴ - ۴۵۴.

۲. الفیبة للحجة، ص ۲۷۱.

۳. دلائل الإمامة، ص ۲۷۳.

۴. مستدرک وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۱. (به نقل از کتاب غیبت فضل بن شاذان)

۵. در دلائل الإمامة، ابراهیم بن محمد بن احمد انصاری آمده است.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۱.

طوسی^۱ و جریر طبری^۲ نقل کرده‌اند. افزون بر این دیدار دسته‌جمعی، افرادی نیز به تنهایی به محضر ایشان رسیده‌اند. نام این افراد نیز در کتاب‌های معتبر ما نقل شده است که عبارتند از: سیماء، ابراهیم بن ادریس، ابو عبدالله بن صالح، ابراهیم بن عبده نیشابوری،^۳ ابوسعید غانم هندی،^۴ حسن بن وجناء نصیبی، آزدی، ابراهیم بن مهزیار، علی بن ابراهیم بن مهزیار، ابوالادیان،^۵ محمد بن عبدالله، یوسف بن احمد [محمد] جعفری، احمد بن عبدالله هاشمی، ابوسوره محمد بن حسن تمیمی، زهری، یعقوب بن یوسف کاشانی (ضرب اصفهانی).^۶

ج) دیدار در دوره غیبت کبرا

این دوره با رحلت چهارمین و آخرین نایب خاص امام مهدی علیه السلام در نیمه شعبان سال ۳۲۹ قمری آغاز شد و تا زمان ظهور امام عصر علیه السلام ادامه خواهد یافت. در دوره حاضر نیز افراد بی‌شماری به محضر حضرت رسیده و توفیق دیدار یافته‌اند.

ویژگی مهم این دوره، اعتقاد به تکذیب مدعی رؤیت است. این مسأله سبب شده است ملاقات‌کنندگان، دیدارهای خود را برای همه بازگو نکنند و در این باره چیزی ننویسند و از افراد اندکی که از این جریان‌ها آگاه می‌شوند، پیمان بگیرند تا آنها زنده‌اند، آن را به کسی نگویند. همین امر سبب شده است دیدارهای رخ داده در این دوره،

۱. الغیة للحجة، ص ۲۵۹.

۲. دلائل الإمامة، ص ۲۹۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۴. همان، ص ۵۱۵.

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۳ - ۴۷۵.

۶. الغیة للحجة، ص ۲۵۵ - ۲۸۰.

سندهای بسیاری نداشته و از سوی افرادی خاص نقل شده باشد. البته بعضی از این دیدارها به دلیل همراهی با کرامتی بزرگ، اشتها فراوانی یافته و انکار نشدنی و تشکیک‌ناپذیر است؛ اما در بیشتر موارد، به دلیل ویژگی یاد شده، اگر کسی بنا را بر انکار و اشکال بگذارد، اثبات دیدارهای این دوره دشوار خواهد بود.

برخی از افرادی که در این دوره به دیدار امام زمان علیه السلام نایل آمدند عبارتند از: اسماعیل بن حسن هرقلی، عطوة علوی حسینی،^۱ محمد بن عیسی بحرینی،^۲ مقدس اردبیلی،^۳ علامه حلی،^۴ سید بحر العلوم،^۵ سید باقر قزوینی،^۶ حاج علی بغدادی،^۷ شیخ انصاری،^۸ شیخ محمود عراقی،^۹ سید حسین حائری فشارکی،^{۱۰} میرزای شیرازی (محمد حسن)،^{۱۱} شیخ عبدالنبی عراقی،^{۱۲} سید محمد مهدی عبدالصاحب لنگرودی.^{۱۳}

۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ص ۴۹۳ و ۴۹۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۸.

۳. همان، ص ۱۷۴.

۴. قصص العلماء، ص ۳۵۹. صاحب الذریعة و اعیان الشیعة در کتاب‌هایشان به نقل‌های وی بسیار استناد کرده‌اند.

۵. جنة المأوی، حکایت نهم.

۶. همان، حکایت هفدهم.

۷. همان، حکایت پنجاه و نهم.

۸. عنایات حضرت مهدی موعود علیه السلام به علما و مراجع تقلید، ص ۸۸.

۹. دار السلام، مقدمه کتاب.

۱۰. سردلبیان، ص ۱۰۲.

۱۱. همان، ص ۹۹.

۱۲. پادشه خوبان، ص ۴۲، تشریف پنجم.

۱۳. همان، ص ۵۰، تشریف ششم.

۲. حالت ملاقات

مراجعه به ملاقات‌های نقل شده نشان می‌دهد، دیدارها در حالت‌های مختلف روی می‌دهد. بنابر این، لازم است از این نظر نیز تقسیم‌بندی شوند تا درباره هر یک جداگانه بحث کنیم و اصل وقوع و اعتبار آنها را روشن سازیم.

دیدار با امام عصر علیه السلام یا در خواب روی می‌دهد، یا در مکاشفه، یا در بیداری. در ادامه، این سه حالت را بررسی می‌کنیم.

الف) خواب

یکی از حالت‌هایی که امام عصر علیه السلام در آن ملاقات می‌شود، حالت خواب است. سید حسین ارموی (عرب باغی) در کتاب *هدایة الانام فیمن لقی الحجة فی المنام* که در سال ۱۳۳۱ قمری نوشته، نام و سرگذشت بعضی از افراد را که در عالم رویا با امام عصر علیه السلام ملاقات کرده‌اند، آورده است. معروف‌ترین این افراد، شیخ صدوق، شیخ حرّ عاملی، سید محمدتقی موسوی و سید بن طاوس هستند. شیخ صدوق جریان دیدار خود را در مقدمه کتاب خویش، *کمال الدین و تمام النعمة* آورده است. شیخ حرّ عاملی در فصل ۱۷ باب ۳۳ کتاب خود، *اثبات الهداة*، جریان‌های بسیاری از ملاقات خود با امام عصر علیه السلام را نوشته است. سید محمدتقی موسوی نیز جریان ملاقات خویش را در کتاب خود، *مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم*، بیان کرده است.^۱ سید بن طاوس نیز در کتاب خود، *کشف المحجّة* به دیدار خویش با امام عصر علیه السلام در خواب، بدون بیان جریان ملاقات اشاره کرده است.^۲

۱. مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۴۴؛ مکرمه نوزدهم.

۲. کشف المحجّة لثمره المهجّة، ص ۱۵۲.

نکته مهم، انواع خواب و هم‌چنین ارزش و اعتبار آنهاست. برای پی بردن به این مهم، لازم است به طور اختصار درباره انواع خواب و اعتبار آنها مطالبی را بیان کنیم. علامه طباطبایی درباره حقیقت و چیستی خواب، کلامی بسیار غنی و جامع دارند که از بیان کامل آن چشم‌پوشی کرده و تنها انواع خواب را نقل می‌کنیم. ایشان در این باره می‌فرماید:

رویا دارای حقیقت است. البته این هم قابل انکار نیست که رویا امری ادراکی است که قوه خیال در آن مؤثر است. کسی که (در بیداری و یا در خواب) حرارت و یا برودت شدید در او اثر کرده، در خواب آتشی شعله‌ور و یا برف و سرمایی شدید مشاهده می‌کند. هم‌چنین اخلاق و سجایای انسانی تأثیر شدیدی در نوع تخیل آدمی دارد. کسی که در بیداری دچار عشق و محبت به شخصی شده، به طوری که هیچ‌گاه از یاد آن غافل نیست، در خواب هم همان شخص را می‌بیند. به همین جهت است که اغلب رویاها و خواب‌ها از تخیلات نفسانی است و آن خواب‌ها حقیقت دیگری غیر این حکایت ندارند. این است آن حقیقتی که منکرین واقعیت رویا را به انکار واداشته، اما دلیل مذکور نمی‌تواند اثبات کند که به طور کلی هرچه رویا هست از این قبیل است و حقیقت و واقعیتی ندارد. خواب‌های راست به خواب‌های صریحی که صاحب رویا در آن هیچ‌گونه تصرفی نکرده، بدون هیچ زحمتی با تأویل خود منطبق می‌شود و خواب‌های غیر صریحی که نفس صاحب خواب از جهت حکایت، در آن تصرف کرده، تقسیم می‌شود. این قسم رویا به تعبیر محتاج است تا متخصصی آن را به اصلش که در رویا مشاهده شده برگرداند. یکی هم اضغاث احلام که از جهت دشواری و یا ناممکن بودن تعبیر، تعبیر ندارد.

خدای تعالی در کلام خود به هر سه قسم رویای مذکور اشاره کرده است؛ از قسم اول، رویای ابراهیم و رویای مادر موسی و برخی از رویاهای رسول خدا ﷺ را آورده است. از قسم دوم، رویای یوسف و رویاهای دو رفیق زندانی او و رویای پادشاه مصر را که هر سه در سوره یوسف آمده برشمرده است و به قسم سوم هم در جمله «أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» اشاره کرده که چنین رویاهایی هم هست.^۱

روایات نیز به انواع داشتن خواب تصریح دارند که برای مثال به بعضی اشاره می‌شود:

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةٍ وَجُوهٍ بَشَارَةٌ مِنَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ وَ تَحْذِيرٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ.^۲

۲. كِتَابُ التَّبَصُّرَةِ لِعَلِيِّ بْنِ بَابُوَيْهٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ بَشَرِيٌّ مِنَ اللَّهِ وَ تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ.^۳

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۶۵ - ۳۷۲ (با تلخیص).

۲. امام صادق عليه السلام فرمود: رؤیا و خواب سه گونه است: ۱. بشارتی است از سوی خداوند برای مومن؛ ۲. ایجاد ترسی است از سوی شیطان؛ ۳. خواب‌های پریشان. (الکافی، ج ۸، ص ۹۰، ح ۶۱)

۳. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: خواب سه گونه است: ۱. بشارتی از سوی خدا؛ ۲. ایجاد حزن و اندوه از سوی شیطان؛ ۳. آنچه که انسان در فکر آن بوده و آن را در خواب ببیند. (بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۸۱، ح ۵۸)

ارزش و اعتبار خواب

لازم است اعتبار خواب را نیز مانند حقیقت آن بررسی کنیم تا معلوم شود در صورت ملاقات امام عصر علیه السلام در خواب، اگر ایشان دستوری بدهند، تا چه میزان این کلام شرعاً اعتبار خواهد داشت و آیا می توان آن را ملاک عمل قرار داد یا خیر؟
علامه مجلسی در این باره می فرماید:

حجت بودن خواب در احکام شرعی، اشکال دارد؛ زیرا امام صادق علیه السلام در حدیثی که با سندهای صحیح نقل شده است فرمود: «أَنَّ دِينَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَى فِي النَّوْمِ؛ دین خداوند، گرامی تر از آن است که در خواب دیده شود». هم چنین آنچه در خواب دیده می شود گاهی به تعبیر نیازمند است و شاید خوابی که می بیند اضغاث احلام نباشد و تعبیرشدنی باشد، اما او تعبیر آن را نداند.^۱

علامه مجلسی در ادامه می گوید:

سید مهنا بن سنان از علامه حلی، می پرسند: کسی رسول الله صلی الله علیه و آله یا بعضی از ائمه علیهم السلام را در خواب می بیند و آنان او را به چیزی امر یا از چیزی نهی می کنند. آیا بر او واجب است امتثال امر نماید یا از آنچه نهی شده اجتناب نماید، یا واجب نیست؟ با توجه به روایت پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من رآني في منامه فقد رآني فإن الشيطان لم يتمثل بي؛ کسی که مرا در خواب ببیند، به یقین مرا دیده است؛ زیرا شیطان به شکل من در نمی آید». و اگر امر یا نهی انجام شده، بر خلاف مدارک شرعی موجود باشد، فرقی می کند یا خیر؟^۲

۱. همان، ص ۲۳۷ (با ترجمه و تلخیص).

۲. همان.

علامه حلی در پاسخ می‌فرمایند:

اگر مخالف ظاهر شرع باشد، انجام آن جایز نیست و اگر موافق ظاهر شرع باشد، بهتر است پیروی شود. البته واجب نیست؛ زیرا دیدن این بزرگواران در خواب وجوب متابعت نمی‌آورد.^۱

با توجه به نظر این بزرگواران معلوم می‌شود هر چند می‌توان امام عصر علیه السلام را در خواب ملاقات کرد، اما اولاً معلوم نیست که واقعاً امام مهدی علیه السلام را در خواب دیده باشد؛ زیرا حدیثی که می‌فرماید: «شیطان به شکل معصوم در نمی‌آید»، مخصوص کسانی است که امام معصوم را در بیداری دیده‌اند و چهره امام را می‌شناسند. چنین افرادی اگر آن چهره را در خواب ببینند، حتماً امام را دیده‌اند، اما در حال حاضر که ما در جامعه از دیدن امام محروم هستیم، نمی‌توان گفت کسی که در خواب می‌گوید: من امام هستم، واقعاً امام باشد. ممکن است خواب او منشأ دیگری داشته باشد و اصلاً با واقع ارتباطی برقرار نکرده باشد؛ مثلاً در اثر آرزوی فراوان دیدار، قوه متخیله برای او تصویرسازی کند یا شیطان خود را به شکل خاصی نمایش دهد و امام مهدی معرفی نماید. دوم این که در صورت حقیقی بودن خواب، باید آن را با شرع مقدس سنجید؛ اگر مخالف شرع بود، نمی‌توان به آن عمل نمود و اگر موافق شرع بود، می‌توان به آن عمل کرد، اما الزام‌آور و واجب نیست و می‌توان ترک کرد. بنابراین، خواب به خودی خود اعتباری ندارد و به همین دلیل ما نیز پیش از این درباره آن بحث نمی‌کنیم و سخن در این موضوع را با نقل دو روایت به پایان می‌بریم.

۱. همان، ص ۲۳۸.

۱. أخبرنا عبد الله بن محمد أخبرنا محمد بن محمد بن الأشعث حدثني موسى بن إسماعيل حدثنا أبي عن أبيه عن جده جعفر بن محمد عن أبيه عن جده علي بن الحسين عن أبيه عن جده علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يغترون أحدكم بالرؤيا يريها أو ترى له و لكن فيعرض نفسه على كتاب الله - عز و جل - فما كان عاملاً به فليفرح و إن كان غير ذلك فليعلم أنها من الشيطان؛^۱

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: فردی از شما به خوابی که می بیند و یا برای او می بیند مغرور نگردد، بلکه باید خویش را بر کتاب خداوند عز و جل عرضه بدارد. پس مادامی که به کتاب خدا عمل می کند باید که شاد باشد، ولی اگر به کتاب خدا عمل نمی کند، باید بداند که این خواب از سوی شیطان است.

۲. تَوْحِيدُ الْمُفْضَلِ: فَكَّرُ يَا مُفْضَلُ فِي الْأَخْلَامِ كَيْفَ دَبَّرَ الْأَمْرَ فِيهَا فَمَزَجَ صَادِقَهَا بِكَاذِبِهَا فَأَيُّهَا لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا تَصْدُقُ لَكَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءَ وَ لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا تَكْذِبُ لَمْ يَكُنْ فِيهَا مَنَفَعَةٌ بَلْ كَانَتْ فَضْلاً لَا مَعْنَى لَهُ فَصَارَتْ تَصْدُقُ أحياناً فَيَتَنَفَّعُ بِهَا النَّاسُ فِي

۱. الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۲۴۷.

من الكتب القديمة المعول عليها عند الأصحاب بل هو من الأصول الاصطلاحية المخصوصة بالذكر في الإجازات كما ذكره شيخنا في خاتمة المستدرک مع بسط القول فيه... و هي ألف حديث بإسناد واحد عظيم الشأن، كذا وصفه العلامة الحلبي في إجازته لبني زهرة... و قد ذكره النجاشي و الشيخ في الفهرس. قد روى جميعها الشريف السيد الأجل إسماعيل بن الإمام موسى بن جعفر عن أبيه موسى عن أبيه جعفر عن آبائه عليهم السلام و لذا يقال له الجعفریات و يرويها عن الشريف إسماعيل ولده أبو الحسن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر عليهم السلام و يرويها عن أبي الحسن موسى الشيخ أبو علي محمد بن محمد بن الأشعث الكوفي و لذا يقال لها الأشعثيات. (الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۲، ص ۱۱۰)

مَصْلِحَةٌ يَهْتَدِي لَهَا أَوْ مَضْرَّةٌ يَتَحَذَّرُ مِنْهَا وَ تَكْذِبُ كَثِيرًا لِّئَلَّا يَعْتَمِدَ
عَلَيْهَا كُلُّ الْعِتْمَادِ؛^۱

در توحید مفضل آمده: ای مفضل درباره خواب‌ها بیندیش که تدبیر خداوند در مورد خواب چگونه است. خداوند خواب راست را به خواب دروغ آمیخته است؛ چرا که اگر همه خواب‌ها راست درمی‌آمد، همه مردم پیامبر می‌شدند و اگر همه دروغ می‌بود، فایده‌ای در خواب نبود، بلکه زیادی بود و معنایی نداشت، ولی خواب این‌گونه شد که گاه راست درمی‌آید و مردم در مورد خیری بهره می‌برند و بر این خیر دست می‌یابند و یا در مورد ضرری بهره می‌گیرند و از آن برحذر می‌شوند و فاصله می‌گیرند و در بسیاری از موارد هم خواب دروغ درمی‌آید تا مردم به طور مطلق بر آن اعتماد و تکیه نکنند.

(ب) مکاشفه

یکی دیگر از حالت‌هایی که امام عصر علیه السلام در آن ملاقات می‌شود، مکاشفه است. گاهی ملاقات کننده خود می‌داند که در حال مکاشفه است و گاهی بعد از ملاقات می‌فهمد که دیدار در حال مکاشفه رخ داده است. شیخ علی‌اکبر نهاوندی در جلد ششم *المقصری الحسان*، جداگانه نام و حکایت برخی از افراد را که در این حالت امام را ملاقات کرده‌اند، آورده است. شیخ محمدتقی مجلسی (مجلسی اول)، شیخ حرّ عاملی، احمد عسکری کرمانشاهی و شیخ محمد کوفی از این افراد هستند. مجلسی اول، دو دیدار خود با امام عصر علیه السلام در حال مکاشفه را در کتاب *روضه المتقین*، که شرح کتاب *من لا یحضره الفقیه* شیخ صدوق است، به قلم خویش آورده است.^۲ شیخ حرّ عاملی نیز در

۱. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۸۱، ح ۴۹.

۲. روضه المتقین، ج ۵، ص ۴۵۱ و ج ۱۴، ص ۴۱۹.

اثبات الهداة، ماجرای ملاقات خود با امام عصر علیه السلام را در حال مکاشفه آورده است.^۱ آیت الله صافی گلپایگانی بدون واسطه از آقای عسکری، حکایت دیدار ایشان را با امام عصر علیه السلام درباره بنای مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام شهر مقدس قم نقل می‌کند.^۲ شیخ مرتضی حائری نیز ماجرای شیخ محمد کوفی را آورده است.^۳

معنا و انواع مکاشفه

دانش‌مند عارف شیعی، سید حیدر آملی و عارف نام‌دار، داوود قیصری آورده‌اند:

إعلم أن الكشف، لغة، رفع الحجاب يقال: كشفت المرأة وجهها، أي رفعت نقابها و اصطلاحاً هو الإطلاع على ما وراء الحجاب من المعاني الغيبية و الأمور الحقيقية، وجوداً أو شهوداً و هو معنوي و صوري؛

بدان که کشف در لغت به معنای برداشتن حجاب است. گفته می‌شود: زن صورت خود را کشف کرد، یعنی نقاب خود را برداشت. و در اصطلاح یعنی اطلاع وجودی یا شهودی یافتن از معانی غیبی و امور حقیقی پشت پرده. و مکاشفه به دو نوع معنوی و صوری تقسیم می‌شود.

بعد می‌نویسد:

منظور از مکاشفه صوری، چیزی است که از راه حواس پنج‌گانه در عالم مثال حاصل می‌شود. حال یا از راه مشاهده است مانند دیدن روحی که متجسد شده است، و یا از راه

۱. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، باب ۳۳، فصل ۱۷.

۲. امامت و مهدویت، ج ۳، پاسخ ده پرسش، ص ۲۸.

۳. سر دلبران، ص ۲۶۹.

شنیدن یا استنشاق کردن^۱ یا لمس کردن یا چشیدن است. و انواع کشف صوری یا متعلق به حوادث دنیوی است که رهبانیه نامیده می‌شود و یا متعلق به امور حقیقی اخروی و حقایق روحانی است.

سپس می‌فرماید:

کشف معنوی خالی از صورت‌های حقایق است و از تجلیات اسم علیم و حکیم حاصل می‌شود. پس همان ظهور معانی عینی و حقایق غیبی است.^۲

با توجه به موضوع کتاب که ملاقات و دیدار با امام عصر علیه السلام است، درمی‌یابیم از میان انواع مکاشفات، مکاشفه صوری از راه مشاهده به بحث ما مربوط است.

ارزش و اعتبار مکاشفه

نکته مهم در مکاشفه نیز بحث درباره حجیت آن است. مرحوم سید حیدر آملی می‌آورد:

مکاشفه صوری از زیرمجموعه‌های الهام محسوب می‌شود.^۳
 الهام نیز دارای حقیقی و غیر حقیقی است. الهام حقیقی به سبب تسویه و تحلیه روح حاصل می‌شود و غیر حقیقی آن به خاطر ویژگی‌های روحی و اقتضای محیطی دست می‌دهد.^۴

۱. از باب مکاشفه استنشاق، به جریان میرزا محمدعلی قزوینی که در هنگام خواندن دعای ندبه، همه بوی خوشی را احساس کردند، می‌توان اشاره کرد. (صحیفه مهدیه، ص ۲۱۶)

۲. جامع الأسرار، ص ۴۶۲ - ۴۶۹؛ مقدمه شرح فصوص الحکم، ص ۱۰۷.

۳. همان، ص ۴۶۱.

۴. همان، ص ۴۵۵، با تلخیص و ترجمه.

اما نکته مهم این است که می فرماید:

و التمييز بين هذين الإلهامين محتاج الى ميزان إلهي و محك رباني، و هو نظر الكامل المحقق و الامام المعصوم و النبي المرسل، المطلع على بواطن الأشياء على ما هي عليه، و استعدادات الموجودات و حقائقها و لهذا احتجنا بعد الأنبياء و الرسل عليهم السلام الى الامام و المرشد، لقوله تعالى: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» لان كل واحد ليس له قوة التمييز بين الالهامين الحقيقي و غير الحقيقي؛^۱

برای جدا کردن دو نوع الهام از هم به ملاکی الهی و محکی ربانی نیاز است و آن نیز نظر عارف کامل و امام معصوم و نبی مرسل است که بر باطن اشیا چنان که هست آگاهی دارند و توانایی و حقیقت موجودها را می دانند. به همین دلیل، بعد از انبیاء عليهم السلام، به امام و مرشد احتیاج داریم؛ زیرا خداوند فرموده است: «پس اگر نمی دانید، از دانش مندان پرسید.» چون هر کس توان تمیز دادن بین الهام حقیقی و غیر حقیقی را ندارد.

با توجه به کلام این عارف بزرگ، درمی یابیم مکاشفه نیز مانند خواب به دلیل گونه گونه بودن و دشواری جداسازی آنها از هم، به خودی خود، حجت و ملاک عمل نیست و باید به معصوم عرضه شود. اگر مغایر با نظر معصوم بود، معلوم می شود مکاشفه ای غیر الهی بوده است و اگر هم آهنگ با نظر معصوم بود، می توان به آن عمل کرد، اما باز الزام آور نیست؛ زیرا مکاشفه دلیل شرعی و یکی از راه های اثبات حکم الهی نیست.

از مطالب ارائه شده در بحث خواب و مکاشفه، این نکته روشن می شود که به دلیل ملاک عمل نبودن خواب و مکاشفه، بحث درباره

۱. همان، ص ۴۵۵ و ۴۵۶.

آنها اهمیت چندانی ندارد و ما نیز به مقدار روشن شدن این مطلب، درباره آن بحث کردیم.

ج) بیداری

یکی دیگر از حالت‌هایی که امام عصر علیه السلام در آن ملاقات می‌شود، بیداری است. علامه مجلسی، محدث نوری، شیخ محمود عراقی، شیخ علی‌اکبر نهاوندی و دیگر بزرگان، نام افرادی که در بیداری توفیق دیدار با امام عصر علیه السلام را یافته‌اند را در کتاب‌های خود آورده‌اند، ولی ذکر نام این افراد در این مجال نمی‌گنجد.

مفهوم دیدار در بیداری

منظور از دیدار در بیداری این است که فرد در حالت عادی به محضر امام زمان علیه السلام برسد و با چشم سر (مادی)، بدن طبیعی امام عصر علیه السلام را ببیند.

ارزش و اعتبار

بحث درباره این حالت اهمیتی ویژه دارد و مانند حالت‌های پیش‌گفته نیست؛ زیرا اگر امام در حال بیداری مطلبی بفرمایند، حجت شرعی است و باید به آن عمل شود و به ملاک و معیار دیگری نیاز ندارد. مهم‌ترین هدف این تحقیق، بحث درباره این نوع از دیدار است؛ به همین دلیل بعد از بیان اقسام ملاقات، به امکان و وقوع این قسم خواهیم پرداخت.

۳. شناخت

از دیگر معیارهای تقسیم دیدار، شناختن امام عصر علیه السلام است؛ یعنی ممکن است ملاقات کنندگان، امام را به عنوان امام نشناسند، یا بعد از

ملاقات بشناسند، یا هنگام ملاقات امام را بشناسند. پس دیدار از این نظر نیز سه نوع است. هرچند در خواب، مکاشفه و بیداری انواع شناخت می‌تواند وجود داشته باشد، اما به لحاظ اهمیت دیدار در بیداری، در ادامه تنها انواع ملاقات از نظر شناخت، به ملاقات در بیداری اختصاص می‌یابد.

الف) امام را نمی‌شناسد

بر اساس بعضی از روایت‌ها، مردم، امام غایب علیه السلام را می‌بینند، اما ایشان را نمی‌شناسند. شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

صاحب این امر شباهتی با حضرت یوسف علیه السلام دارد، و آن حجابی است که خداوند بین ایشان و مردم قرار داده است. مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.^۱

مرحوم نعمانی درباره شباهت ایشان به حضرت یوسف علیه السلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

صاحب این امر بین مردم رفت و آمد می‌کند و در بازارشان راه می‌رود و بر فرش‌شان قدم می‌نهد، در حالی که تا زمانی که خداوند اجازه معرفی دهد، آنها او را نمی‌شناسند.^۲

۱. حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شَجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سِنًّا [سِنًّا] مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام ... وَأَمَّا سِنِّيهِ مِنْ يُوسُفَ علیه السلام فَالْسُّتْرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ. (كمال الدين، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۴۶)

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ

از این روایات درمی‌یابیم افراد بسیاری در طول روز، امام را می‌بینند، اما ایشان را نمی‌شناسند؛ یعنی متوجه نمی‌شوند که ایشان امام هستند، بنابراین، وقوع این قسم از ملاقات به طور کلی و عمومی ثابت می‌شود و یکی از اقسام دیدار محسوب می‌گردد، اما قابل نفی یا اثبات برای فرد مشخصی نیست؛ زیرا ملاقات کننده نتوانسته است امام را بشناسد و چون اطلاع و ادعایی ندارد و اساساً تکلیفی هم متوجه او نیست، بحث درباره این قسم، نتیجه مهمی ندارد. شهید صدر در این باره می‌گوید:

فروية الناس المهدي عليه السلام ثابتة في كل يوم و على الدوام كلما مشى في الطريق أو ذهب إلى السوق أو إلى الحج أو إلى زيارة أحد أجداده عليه السلام؛^۱

دیدن امام مهدی علیه السلام در هر روز و همیشه هست؛ هر زمانی که امام در راهی می‌رود و یا به بازار می‌رود و یا به حج و یا برای زیارت یکی از اجدادش می‌رود.

آقای دوزدوزانی نیز می‌آورد:

يظهر من الاخبار العديدة ... جواز ذلك بل تحققه كثيراً؛^۲

الصَّيْرَفِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ لَشَبَهًا مِنْ يُوسُفَ... صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَ يَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأُ فُرُشَهُمْ وَ لَوْ يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَدْنَى لِيُوسُفَ حِينَ قَالَ: لَهُ إِخْوَتُهُ- إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ أَوْ مِثْلَهُ. (حساب الغيبة، ص ۱۶۳، ح ۴)

۱. تاریخ الغيبة الصغرى، ج ۱، ص ۶۴۶.

۲. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۷۱.

از روایات بسیار برمی آید ... که دیدن حضرت امکان دارد، بلکه بسیار تحقق می یابد.

ب) بعد از ملاقات امام را می شناسد

برابر حکایات نقل شده، اکثر کسانی که امام را ملاقات کرده اند، بعد از ملاقات و پایان یافتن دیدار، متوجه دیدار با امام شده اند؛ مانند علامه حلی،^۱ حاج علی بغدادی،^۲ سید محمد مهدی عبدالصاحب لنگرودی^۳ و بسیاری دیگر.

هرچند در این نوع دیدار، امام بعد از اتمام ملاقات شناخته می شود، ولی چون امام شناخته شده است، حرف و حرکت ایشان حجت است و باید اطاعت شود. به همین دلیل، بحث درباره این نوع ملاقات، مهم و دارای ثمره عملی است، لذا بعد از بیان انواع دیدار، در ادامه به این بحث پرداخته می شود.

ج) هنگام ملاقات امام را می شناسد

از حکایات نقل شده درمی یابیم تعداد اندکی توفیق می یابند هنگام ملاقات با امام، ایشان را بشناسند یا این نوع دیدارها کمتر برای یگران نقل می شود. از جمله کسانی که این سعادت را یافته اند: رتند از اسماعیل بن حسن هرقلی، عطوة علوی حسینی،^۴ محمد عیسی بحرینی،^۵ مقدس اردبیلی،^۶ سید بحر العلوم،^۷ سید باقر

۱. قصص العلماء، ص ۳۵۹.

۲. نجم الثاقب، حکایت سی و یکم.

۳. پادشه خوبان، ص ۵۰، تشریف ششم.

۴. کشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، ص ۴۹۳ و ۴۹۷.

۵. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۸.

۶. همان، ص ۱۷۴.

۷. جنة المأوی، حکایت نهم.

قزوینی،^۱ شیخ انصاری،^۲ شیخ محمود عراقی،^۳ سید حسین حائری فشارکی^۴ و شیخ عبدالنبی عراقی.^۵

این قسم از دیدار نیز مانند نوع پیشین، اهمیتی ویژه دارد، بلکه از آن نیز مهم‌تر است؛ زیرا ملاقات کننده به عنوان امام با ایشان سخن می‌گوید و به سخنان رد و بدل شده دقت بسیاری دارد. چنان‌که در قسم قبل ذکر شد، در ادامه به بحث درباره این دو نوع دیدار می‌پردازیم. نخست به اثبات آن پرداخته و سپس به اشکالات مطرح شده یا قابل طرح، پاسخ می‌دهیم.

۱. همان، حکایت هفدهم.

۲. عنایات حضرت مهدی موعود علیه السلام به علما و مراجع تقلید، ص ۸۸.

۳. دار السلام، مقدمه کتاب.

۴. سر دلبران، ص ۱۰۲.

۵. پادشه خوبان، ص ۴۲، تشریف پنجم.

بخش دوم:

اثبات ملاقات

فصل اول: دلیل امکان ملاقات

برای اثبات دیدار و ملاقات، نخست باید امکان ذاتی (عقلی) آن ثابت شود؛ یعنی معلوم گردد دیدن امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبرا به طور عادی (با چشم مادی و در بیداری) امکان ذاتی دارد. به عبارت دیگر، دریابیم دیده شدن امام، محذور و مانعی عقلی ندارد که به سبب آن، از ظاهر حکایت‌های نقل شده دست برداریم و مجبور به تأویل آنها باشیم. بنابر این در ادامه، دلیلی که امکان ذاتی ملاقات را ثابت می‌کند ذکر می‌شود.

جسم طبیعی امام علیه السلام

روشن‌ترین دلیلی که بر امکان ذاتی دیده شدن امام زمان علیه السلام دلالت می‌کند، وجود جسم طبیعی آن حضرت است. وقتی امام با جسم مادی در میان مردم حضور داشته باشد، بدیهی است که دیده شدن ایشان امکان عقلی دارد. با دلیل‌های بسیار، وجود جسم مادی امام زمان علیه السلام را می‌توان اثبات کرد.

الف) دلیل کلامی

علمای امامیه برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام دلایل عقلی بسیاری آورده‌اند.^۱ معروف‌ترین این دلیل‌ها، برهان لطف است. بیان تفصیلی برهان و نحوه دلالت آن، مجال دیگری می‌طلبد، از این‌رو، آن را به عنوان اصل موضوعی پذیرفته و تنها عبارتهای علما را که در این باب ذکر کرده‌اند، می‌آوریم:

۱. شیخ مفید (م ۴۱۳ق):

فإن قيل من إمام هذا الزمان فالجواب القائم المنتظر المهدي محمد بن الحسن العسكري صلوات الله عليه و علي آباءه الطاهرين. فإن قيل هو موجود أم سيوجد فالجواب هو موجود من زمان أبيه الحسن العسكري عليه السلام لكنه مستتر إلى أن يأذن الله تعالى له بالخروج فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. فإن قيل ما الدليل على وجوده فالجواب الدليل على ذلك أن كل زمان لا بد فيه من إمام معصوم و إلا لخلأ الزمان من إمام معصوم مع أنه لطف و اللطف واجب على الله تعالى في كل زمان. فإن قيل ما وجه استتاره فالجواب وجه استتاره لكثرة العدو و قلة الناصر و جاز أن يكون لمصلحة خفية استأثر الله تعالى بعلمها. فإن قيل قد تقدم أن الإمام لطف و اللطف واجب على الله تعالى فإذا كان الإمام مستتراً كان الله تعالى مخلاً بالواجب، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً. فالجواب اللطف الواجب على الله تعالى في الإمام هو نصبه و تكليفه بالإمامة و الله تعالى قد فعل ذلك فلم يكن مخلاً بالواجب و إنما الإخلال بالواجب من قبل الرعية فإنهم يجب عليهم أن يتابعوه و يمتثلوا أوامره و نواهيه و يمكنوه من أنفسهم فحيث لم يفعلوا ذلك كانوا مخلين بالواجب فهلاكهم من قبل أنفسهم؛^۲

۱. نک: دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت.

۲. النکت الاعتقادية، ص ۴۴.

اگر سؤال شد امام این زمان کیست، جواب آن است که امام حضرت قائم منتظر محمد بن الحسن العسکری است. درود خدا بر او و بر پدران پاکش باد! باز اگر سؤال شود که آیا وی هم‌اکنون هست یا بعداً به دنیا خواهد آمد، جواب این است که او از زمان پدرش امام حسن عسکری علیه السلام بوده، ولی پنهان است تا آن‌که خداوند به او اذن قیام دهد. آن زمان است که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، آن‌گونه که از جور و ستم پر شده است.

پس اگر گفته شد چه دلیلی بر وجود حضرت است، دلیل ما بر وجود ایشان این است که باید در هر زمان امام معصومی باشید و گرنه زمان از وجود امام معصوم خالی می‌شود، با این‌که وجود معصوم لطف است و این لطف بر خدای متعال در هر زمان واجب است.

اگر سؤال شود چرا ایشان پنهان و پشت پرده غیبت است، جواب آن است که دلیل پنهان شدن وی دشمن بسیار و دوست کم است و نیز می‌تواند به دلیل مصلحتی باشد که خداوند متعال علم آن را ویژه خویش ساخته و ما نمی‌دانیم. اگر سؤال شود که گفته شد وجود امام، لطف است و لطف بر خدای متعال واجب است، پس اگر امام پنهان باشد، خداوند متعال به این واجب اخلال کرده و خداوند از این‌که اخلال به واجب کند برتر است، چنین پاسخ می‌دهیم: آن لطفی که در مورد امام بر خدا واجب است، همان نصب وی و تکلیف وی به امامت است و خدای متعال این کار را انجام داده، پس اخلالی به واجب نرسانده است.

و اخلال به واجب از سوی مردم است؛ چرا که بر مردم است که از او متابعت کنند و اوامر و نواهی او را امتثال نمایند و خویش را در اختیار امام قرار دهند و چون مردم چنین

نکرده‌اند، به واجب اخلال کرده‌اند و هلاکتشان از سوی خودشان است.

۲. شیخ طوسی (م ۴۶۰ق):

دلیلنا فی حال وجود الإمام بعینه هو دلیل حال غیبتہ فی أن فی الحالین الإمام لطف فلا تقول إن زمان الغیبة خلا من وجوب رئیس بل عندنا أن الرئیس حاصل و إنما ارتفع انبساط یدہ لما یرجع إلى المكلفین علی ما بیناه لا لأن انبساط یدہ خرج من کونه لطفاً بل وجه اللطف به قائم و إنما لم یحصل لما یرجع إلى غیر الله؛^۱

دلیل ما در ظرف وجود امام، همان دلیلی است که در ظرف غیبت امام است، در این که در هر دو حالت وجود امام لطف است. بنابراین نمی‌گوییم در زمان غیبت، وجود رئیس برای امت لازم نیست، بلکه در نزد ما رئیس امت موجود است و تنها بسط ید او از میان رفته است. این هم به دلیلی است که به مکلفان برمی‌گردد، آن‌گونه که ما بیان کرده‌ایم؛ چون مبسوط‌الید بودن امام جدای از این است که وجود امام لطف است، بلکه وجه لطف به شخص امام، قائم است و این بسط ید حاصل نشده، چون به غیر خدا (یعنی مردم) بازمی‌گردد.

۳. قاضی عبدالعزیز بن براج، شاگرد شیخ طوسی (م ۴۸۱ق):

مسألة ۴۱: الإمام المهدي المنتظر محمد بن الحسن عليه السلام قد تولد فی زمان أبیه، و هو غائب حی باقی إلى بقاء الدنيا، لان کل زمان لا بد فیہ من امام معصوم، لما انعقد علیه إجماع الأمة علی انه لا یخلو زمان من حجة ظاهرة مشهورة، أو خافية مستورة و لأن اللطف فی کل زمان واجب، و الامام لطف، فوجوده واجب،^۲

۱. الغیبة للحجة، ص ۸.

۲. جواهر الفقه، ص ۲۵۰.

حضرت امام مهدی منتظر محمد بن الحسن علیه السلام در زمان پدرش متولد شده است و او غایب، زنده و باقی است تا دنیا باقی است؛ زیرا باید در هر زمان، امام معصومی باشد. چون اجماع امت بر این است که هیچ زمانی بدون حجّت نمی‌شود؛ یا حجّت آشکار یا پنهان و پشت پرده. و باز به این دلیل که لطف در هر زمان واجب است و وجود امام لطف است، پس باید وجود داشته باشد.

۴. شهید ثانی (م ۹۶۶ق):

فوجود الامام لطف من الله تعالى و قد فعله سبحانه. و انما كان هذا اللطف واجباً على الله تعالى؛^۱
وجود امام لطفی است از سوی خدای متعال و خداوند سبحان این کار را کرده است و تنها این لطف بر خدای متعال واجب است.

۵. علامه مجلسی (م ۱۱۱۱ق):

و حاصل الكلام أن بعد ما ثبت من الحسن و القبح العقليين و أن العقل يحكم بأن اللطف على الله تعالى واجب و أن وجود الإمام لطف باتفاق جميع العقلاء على أن المصلحة في وجود رئيس يدعو إلى الصلاح و يمنع عن الفساد و أن وجوده أصلح للعباد و أقرب إلى طاعتهم و أنه لا بد أن يكون معصوماً و أن العصمة لا تعلم إلا من جهته تعالى و أن الإجماع واقع على عدم عصمة غير صاحب الزمان علیه السلام يثبت وجوده. و أما غيبته عن المخالفين فظاهر أنه مستند إلى تقصيرهم و أما عن المقرين فيمكن أن يكون بعضهم مقصرين و بعضهم مع عدم تقصيرهم ممنوعين من بعض الفوائد التي تترتب على ظهوره علیه السلام لمفسدة لهم في ذلك ينشأ من المخالفين

۱. رسائل الشهيد الثاني، ج ۲، ص ۱۵۴.

أو لمصلحة لهم في غيبته بأن يؤمنوا به مع خفاء الأمر و ظهور الشبه و شدة المشقة فيكونوا أعظم ثواباً مع أن إيصال الإمام فوائده و هداياته لا يتوقف على ظهوره بحيث يعرفونه فيمكن أن يصل منه عليه السلام إلى أكثر الشيعة ألطاف كثيرة لا يعرفونه؛^۱

و حاصل سخن این است: پس از آن که از جهت حسن و قبیح عقلی ثابت شد عقل حکم می کند که لطف بر خدای متعال واجب است و وجود امام لطف است، به اتفاق همه عاقلان بر این که مصلحت در این است که ریسی باشد که مردم را به صلاحشان دعوت کند و از فساد باز دارد و این که وجود امام بندگان را صالح تر و طاعت بندگان را از خدا نزدیک تر می سازد و این که باید امام معصوم باشد و عصمت هم جز از جانب خدا معلوم نمی شود و این که اجماع بر عدم عصمت غیر امام زمان علیه السلام است، پس از اثبات این امور وجود امام ثابت می گردد. و اما غیبت امام از مخالفان خودش روشن است که مستند به تقصیر آنان است. و اما از طرفداران خود می تواند این گونه باشد که برخی از آنان نیز مقصرند و بعضی یا این که تقصیری ندارند، ولی از برخی از فوایدی که بر ظهور مترتب است محرومند؛ چرا که در فرض ظهور حضرت از سوی مخالفان فساد برای طرفداران ایجاد شود و یا بگوییم مصلحتی در غیبت حضرت برای مردم است، به این شکل که به او ایمان می آورند با این که او را نمی بینند و شبهه ها آشکار گردیده و سختی ها شدت یافته است تا در نتیجه ثواب بزرگ تری داشته باشند. افزون بر این که امام بخواهد منافع و هدایت های خویش را به مردم برساند، این متوقف بر ظهورش نیست، به گونه ای که او را بشناسند. بنابراین، ممکن است از

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۱۵.

سوی امام علیه السلام به بیشتر شیعیان الطایف بسیاری برسد، در حالی که مردم امام را نمی‌شناسند.

(ب) دلیل نقلی

دیگر دلیل اثبات وجود جسم مادی امام زمان علیه السلام احادیث نقل شده از ائمه علیهم السلام است که به انسان عادی بودن امام تصریح دارند. برای مثال بعضی از این روایات را می‌آوریم:

۱. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ النَّهْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ الْإِمَامُ أَحَدَهُمَا؛^۱

یونس بن یعقوب می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: اگر در روی زمین کسی جز دو نفر نباشند، یکی از این دو نفر امام است.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ: وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضًا مُنْذُ قَبْضِ آدَمَ علیه السلام إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةَ لِلَّهِ عَلَى عِبَادِهِ؛^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند خداوند از زمانی که حضرت آدم علیه السلام رحلت کرد، زمین را رها نکرده مگر این که در زمین امامی بود که به واسطه او مردم به سوی خدا هدایت می‌شده‌اند و آن امام، حجت خدا بر بندگان او بوده است و زمین بدون امامی که حجت خدا بر بندگان وی باشد، نمی‌ماند.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۵.

۲. همان، ح ۸.

۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ^۱

حسین بن ابی العطاء می گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا ممکن است در زمین امام نباشد؟ حضرت فرمود: نه. گفتم: دو امام می شود؟ حضرت فرمود: نه، مگر این که یکی از آن دو ساکت باشد.

۴. حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعُلَوِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيشِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُوُسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنْ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَّتًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام ... وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالَسْتُ جَعَلَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ^۲

امام صادق عليه السلام فرمود: در صاحب این امر، سنت‌هایی از انبیای الهی است؛ سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛ اما سنت وی از یوسف، پنهان بودن است. خداوند میان او و خلق پرده‌ای قرار داده که مردم او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

۵. حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عِنْدَ

۱. همان، ح. ۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۴۶.

الْعَمْرِيُّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - فَقُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ
كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ: أَوَلَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ: بَلَى وَ
لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي هَلْ رَأَيْتَ صَاحِبِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ لَهُ عُتُقٌ مِثْلُ ذِي
وَ أَوْ مَأْ بِيَدَيْهِ جَمِيعاً إِلَى عُنُقِهِ!

عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: همراه احمد بن اسحاق نزد
عمروی رضی الله عنه بودیم. به عمروی گفتم: از شما درباره موضوعی
می پرسم، آن گونه که خدای عز و جل در قصه ابراهیم فرمود
که آیا ایمان نداری؟ گفت: باور دارم، ولی می خواهم دلم آرام
گیرد. آیا تو امام مرا دیده ای؟ گفت: آری، و او گردنی به این
اندازه دارد. و با دو دستش به گردن خود اشاره کرد.

چنان که می بینیم امام صادق رضی الله عنه در حدیث اول می فرماید: «اگر تنها
دو نفر روی زمین باشند، یکی از آنها امام خواهد بود.» این جمله به
روشنی بر عادی بودن بدن امام دلالت دارد؛ زیرا یکی از دو نفر انسان
موجود بر روی زمین را امام می داند. در حدیث دوم و سوم نیز به
روی زمین بودن امام (فیها) تأکید می کند و امکان ندارد امام روی
زمین نباشد و معلوم است موجودی که روی زمین خاکی باشد،
جسمی طبیعی دارد. به همین دلیل، امام صادق رضی الله عنه در حدیث چهارم به
دیده شدن ایشان، تصریح می فرماید و سرانجام در روایت پنجم، وقتی
حمیری از نایب خاص امام می پرسد آیا وی امام را دیده است؟ جناب
عمروی ضمن پاسخ مثبت به جسم مادی ایشان اشاره نموده
و می گوید: «گردن شریف امام هم چون گردن من است» و با این
بیان، راه را بر هرگونه تأویل و تفسیر غیر طبیعی از دیدن ایشان
می بندد.

ج) دلیل عقلی - عرفانی

فلاسفه و عرفا نیز برای اثبات وجود انسان کامل که تعبیر دیگر امام و حجت است، دلایل عقلی - عرفانی بسیاری آورده‌اند.^۱ مشهورترین این دلیل‌ها، برهان علت غایی یا هدف آفرینش است. بیان خود برهان و نحوه دلالت آن از موضوع این تحقیق خارج است و ما آن را به عنوان اصل موضوعی پذیرفته و تنها کلام علمای این فن را می‌آوریم:

۱. صائِن الدِّین ابن ترکه:

ثبت انَّ غايةَ الحركةِ الایجادیَّةِ هو ظهور الحقِّ فی المظهر التامَّ المطلق
الشامل لجميع جزئیات المظاهر؛^۲

ثابت شده که هدف از حرکت ایجادیه همان ظهور حق در وجود مظهر تام و مطلق است که همه جزئیات مظهرها را دربر می‌گیرد.

علامه حسن حسن‌زاده آملی در توضیح کلام مؤلف کتاب تمهید القواعد می‌نویسد:

مراد از مظهر تام در عبارت ابن ترکه علی صائِن الدِّین، انسان کامل است. در قبل دانسته شد که کمال عالم کونی انسان کامل است و این حکم محکم عارف بالله است که غایت حرکت وجودی و ایجادیه انسان کامل است. پس نتیجه این فصل خطاب، این‌که عالم کونی و نشأه عنصری هیچ‌گاه از انسان کامل که غایت و کمال عالم است و حجة الله و خلیفة الله است خالی نیست.^۳

۱. نک: دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت.

۲. تمهید القواعد، ص ۲۴۴.

۳. نهج الولاية، ص ۶۰.

۲. منجی الدین ابن عربی:

فلا یخلو هذا النوع أن يكون فيه رسول من رسل الله كما لا يزال الشرع الذي هو دين الله فيه ألا إن ذلك الرسول هو القطب المشار إليه الذي ينظر الحق إليه فيبقى به هذا النوع في هذه الدار و لو كفر الجميع إلا أن الإنسان لا يصح عليه هذا الاسم إلا أن يكون ذا جسم طبيعي و روح و يكون موجودا في هذه الدار الدنيا بجسده و حقيقته فلا بد أن يكون الرسول الذي يحفظ الله به هذا النوع الإنساني موجودا في هذا النوع في هذه الدار بجسده و روحه يتغذى و هو مجلى الحق من آدم إلى يوم القيامة و لما كان الأمر على ما ذكرناه و مات رسول الله - صلى الله عليه و سلم - بعد ما قرر الدين الذي لا ينسخ و الشرع الذي لا يبدل و دخلت الرسل كلهم في هذه الشريعة يقومون بها و الأرض لا تخلو من رسول حتى يجسمه فإنه قطب العالم الإنساني و لو كانوا ألف رسول لا بد أن يكون الواحد من هؤلاء هو الإمام المقصود؛^۱

این نوع بشر از این که فرستاده‌ای از فرستادگان الهی در میانشان باشد خالی نمی‌شود، آن گونه که شریعت الهی که همان دین خدا در میان بشر است، پیوسته هست. هشدار که آن رسول و فرستاده، قطب عالم است که مورد توجه قرار می‌گیرد و حق به او نظر دارد و با وجود او این نوع بشر در این خانه خدا می‌ماند، گرچه همه مردم کافر شوند. تنها این است که اسم رسول بر او صحیح نمی‌آید، مگر این که با جسم طبیعی و روح باشد و در این خانه دنیا با جسم و حقیقتش وجود داشته باشد. بنابراین، باید رسول و فرستاده‌ای که خدا با آن این نوع انسانی را حفظ می‌کند در میان این نوع و در این خانه دنیا با جسم و روحش زندگی کند و آن رسول و فرستاده کسی است که حق

۱. الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۵.

در وی تجلی می‌کند؛ از حضرت آدم گرفته تا روز قیامت. و چون چنین است و رسول خدا از دنیا رفته است، پس از آن‌که دین ابدی و شرعی را که جایگزین ندارد تثبیت کرد و همه فرستادگان خدا در این شریعت وارد شدند و با این شریعت هستند و از آن طرف زمین از رسول و فرستاده‌ای زنده که همراه با جسمش باشد، خالی نیست، چون وی قطب عالم انسانی است. پس اگر هزار رسول هم باشد، باید که یکی از اینها همان امام منظور باشد.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ابن عربی نیز به علت بودن انسان کامل یا به تعبیر ایشان قطب و امام تصریح دارد و می‌گوید:

فیبقی به هذا النوع فی هذه الدار؛

این نوع انسانی در این خانه دنیا به وجود قطب و امام باقی می‌ماند.

۳. شیخ الرئیس ابوعلی سینا:

کمال العالم الکونی ان یحدث منه انسان...؛

کمال عالم وجود این است که از او انسانی پدید آید.

علامه حسن زاده در معنای این عبارت که در مبدأ و معاد ابن سینا آمده است می‌گوید:

حاصل این‌که مقصود از خلقت، منحصر در انسان کامل است و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات از جهت احتیاج به ایشان در معیشت و انتفاع به آنها در خدمت است. ... پس به مبنای قویم حکیم انسان کامل غایت عالم کونی است و نشاء عنصری هیچ‌گاه از چنین انسان خالی نیست؛ فافهم.^۱

۱. نهج الولاية، ص ۲۳.

۴. سید جلال‌الدین آشتیانی:

یکی از مباحث مهم این رساله (تمهید القواعد)، بیان این اصل کلی و بحث عالی است که غیر از انسان هیچ مرتبه و مقامی از مراتب و درجات وجود، غایت تجلی حق نمی‌باشد و کمال جلاء و استجلاء، به وجود انسان متحقق می‌شود و اوست غایة الغایات.

نظری کرد ببیند به جهان قامت خویش

خیمه در مزرعه آب و گلِ آدم زد^۱

ایشان در ادامه می‌آورد:

خاتم این مقام، مهدی موعود^{علیه السلام} است و غیر عترت که اول آنان خاتم ولایت محمدیّه علی مرتضی^{علیه السلام} و آخر آنان، مهدی^{علیه السلام} است، از این مقام حظی ندارند و اولوالعزم از انبیاء^{علیهم السلام} اگرچه چهار سفر از اسفار سلاکِ إلی الله را پیموده‌اند، ولی اسم حاکم بر مظاهر آنان، اسم اعظم نیست، لذا شیخ اکبر و تلمیذ او صدرالدین قونوی و کلیه شارحان فصوص در شرح بر فصل شیشی به تبع مؤلف اعظم، تصریح نموده‌اند که کلیه انبیاء از باطن خاتم ولایت، مهدی موعود^{علیه السلام} اخذ فیض و احکام و معارف نموده‌اند و از باطن مقام او فیض به عالم می‌رسد.^۲

۵. علامه حسن حسن‌زاده آملی:

تجلی حق متحقق به کمال ذاتی، متوقف بر ظهور است. هرچند به حسب ذاتش منزّه از استکمال به مصالح و اغراض و غنی از عالمین است و مظهر اتم آن مربوب اسم شریف الله است که

۱. تمهید القواعد (مقدمه آشتیانی)، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۳۹.

قبله و قدوه جمیع اسما و غایت حرکت وجودی و ایجاد و کمال عالم کونی طبیعی و مقصد نهایی قوافل نشأه عنصری، اعنی انسان کامل است که آخر مظاهر است و از این جا غرض و سرّ یاد شده (غرض از ایجاد انسان و سرّ مطلق ایجاد) حاصل گردد؛ فافهم.^۱

حال که وجود بدن مادی و عنصری امام عصر علیه السلام با دلیل های بسیار ثابت شد، به دیدگاه شیخیه می پردازیم.

دیدگاه فرقه شیخیّه

شیخ احمد احسائی رئیس فرقه شیخیه معتقد است:

امام زمان علیه السلام هنگام غیبت، در عالم هورقلیا (عالم مثال) است و هرگاه بخواهد به اقالیم سبعه (عالم عنصر) تشریف بیاورد، صورتی از صورت های اهل این اقالیم را می پوشد و کسی او را نمی شناسد. جسم و زمان و مکان ایشان لطیف تر از عالم مثال است.^۲

نقد این دیدگاه

تحلیل این بدن هورقلیایی و اعتقاد به حیات امام زمان علیه السلام با بدن هورقلیایی، در واقع به معنای انکار حیات مادی امام زمان علیه السلام روی این زمین است؛ زیرا اگر مراد آن است که حضرت مهدی علیه السلام در عالم مثال و برزخ، چه برزخ اول یا برزخ دوم زندگی می کند، آن چنان که آنان قبر را از عالم هورقلیا می دانند، پس آن حضرت حیات با بدن عنصری

۱. نهج الولاية، ص ۲۱.

۲. جوامع الكلم، رساله رشتیه، قسمت ۳، ص ۱۰۰. (به نقل از فصل نامه تخصصی انتظار، ش ۲، ص ۳۰۲)

ندارد و حیات او مثل حیات مردگان، در عالم برزخ است و این با احادیث یاد شده هیچ سازگاری ندارد. نیز، چنان که گذشت، دلیل عقلی می گوید باید غایت و هدف خداوند از آفرینش انسان زمینی، همیشه روی زمین وجود داشته باشد. افزون بر آن، اعتقاد به این گونه حیات برای امام زمان علیه السلام مانند اعتقاد به حیات تمام مردگان در عالم برزخ است و این عقیده، با عقیده به نفی حیات مادی منافاتی ندارد.^۱

محمدعلی امیرمعزی می گوید:

از میان متفکران امامیه، تنها دو تن از مشایخ مکتب شیخیه کرمان، محمدکریم خان کرمانی (م ۱۲۸۸ق)^۲ و ابوالقاسم خان ابراهیمی (م ۱۳۴۷ش)^۳ جهان هورقلیا را به عنوان مکان امام غایب معرفی کرده اند؛ جهانی که کربن آن را با عالم مثال یکی می داند.^۴

با آن که نظر شیخیه درباره امام عصر علیه السلام با دلایل عقلی و نقلی در تعارض است، هانری کربن^۵ آن را پذیرفته و درباره ملاقات با امام عصر علیه السلام می گوید:

البته ساده لوحانی بوده اند معتقد به این که امام [غایب] مثل هر انسان زنده دیگری وجود دارد و هر یک از ما می تواند شاهد وجود او باشد. حتی برخی [مؤلفان] با جدیت بسیار به بررسی

۱. احمد عابدی، «مهدویت و فرقه های انحرافی»، فصل نامه تخصصی انتظار، زمستان ۱۳۸۰، ش ۲، ص ۳۰۴ (با کمی تصرف).

۲. محمدکریم خان کرمانی، ارشاد العوام، ج ۲، ص ۲۷۵، کرمان، بی نا، ۱۳۵۴ش.

۳. ابوالقاسم خان ابراهیمی، تنزیه الاولیاء، ص ۷۲۴، کرمان، بی نا، ۱۳۷۶ش.

۴. در احوال و اندیشه های هانری کربن، (مجموعه مقالات) ص ۷۴، «پژوهش در نوع شناسی روایات ملاقات با امام غایب علیه السلام؛ جنبه های امام شناسی اثنی عشریه (۲)».

5. H. Corbin.

زندگی معمرین پرداخته‌اند و به امکان زندگانی جسمانی بسیار طولانی قائل شده‌اند.^۱

دیدگاه شیخیه در مورد ملاقات

محمدعلی امیرمعزی می‌نویسد:

تا آن‌جا که می‌دانیم، نخستین کسی که چنین برداشتی داشته، سید کاظم رشتی (م ۱۲۵۹ق) جانشین شیخ احمد احسائی (م ۱۲۴۱ق) بانی مکتب شیخیه است.

سید کاظم، هم‌زمان با در نظر گرفتن محتوای آخرین توقیع امام غایب علیه السلام و روایات بسیار ملاقات با او، بحثی نسبتاً طولانی پیش می‌کشد که خلاصه آن را می‌توان به صورت قضیه منطقی زیر ارائه داد:

امام غایب علیه السلام تنها در آخر زمان دیده می‌شود، اما برخی افراد او را دیده‌اند؛ پس این افراد به آخر زمان رسیده‌اند.^۲

میرزا ابوالقاسم راز شیرازی (م ۱۲۸۶) قطب سلسله ذهبیه^۳ و سید احمد دهکردی (م ۱۳۳۹) قطب خاکساریه^۴ نیز به زبان فارسی، کم و بیش همین استدلال را در آثار خود از سر گرفته‌اند.

نتیجه قضیه بالا البته به مفهوم مرگ عرفانی است، بدین معنا که ملاقات امام قائم علیه السلام باعث مرگ نفس و حشر، یعنی تولد دوباره سالک می‌شود. بنا بر این، سخن در این‌جا از بعد «آخر

۱. هائری کرین، «En Islam iranien»، 30/40-329، به نقل از در احوال و اندیشه‌های

هائری کرین (مجموعه مقالات)، ص ۷۵.

۲. سید کاظم رشتی، الرسائل و المسائل، ص ۳۵۶.

۳. مرصاد العباد، ص ۹۸.

۴. سید احمد دهکردی، برهان‌نامه حقیقت، ص ۱۲۳.

زمانی فردی» است. سید کاظم برای اثبات نظریه خود به نوعی قرائت تأویلی روایات ملاقات با امام غایب علیه السلام می‌پردازد. وی پس از نقل چندین روایت به عنوان نمونه، چنین می‌نویسد:

این روایات محمول به تأویل هستند. این افراد تشنه، درمانده، بیمار، تهدید و شکنجه شده، همگی رمز و تمثیل رنج‌هایی هستند که سالک در بیابان طلب در پی لقای محبوب متحمل می‌شود. امام، این مردگان را به زندگی باز می‌گرداند و این [تمثیلی برای] ولادت روحانی است. چنین ولادتی چگونه واقع می‌شود؟ به برکت دیدار روی نورانی امام علیه السلام و تعلیمی که این دیدار مبارک به همراه دارد.^{۱ و ۲}

چنان‌که معلوم شد، هرچند ما منکر مکاشفه و دیدار مثالی امام عصر علیه السلام نیستیم، اما حمل تمام ملاقات‌ها به دیدار مثالی، خلاف واقعیت بوده و اعتقاد به بدن غیر مادی برای امام عصر علیه السلام با بسیاری از دلیل‌های عقلی و نقلی در تعارض است و برای امامیه پذیرفتنی نیست. برای تأکید بر این مطلب، روایت دیگری را شاهد می‌آوریم:

حدثنا محمد بن علی بن بشار القزوينی قال: حدثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد قال: حدثنا محمد بن جعفر الكوفي الأسدي قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن حمزة بن حمران عن أبيه عن سعيد بن جبیر قال: سمعتُ سيّد العابدین عليّ بن الحسين عليه السلام يقول: في القائم سنة من نوح وهو طول العُمُر؛^۳

۱. الرسائل و المسائل، ص ۳۶۲.

۲. در احوال و اندیشه‌های هاتری کرین، «پژوهش در نوع‌شناسی روایات ملاقات با امام غایب علیه السلام»، ص ۸۱.

۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۴.

سعید بن جبیر می‌گوید: از سرور عابدان، امام علی بن
الحسین علیه السلام شنیدم که فرمود: حضرت قائم علیه السلام سستی از نوح
پیامبر دارد و آن طول عمر است.

در این حدیث، امام سجاد علیه السلام عمر طولانی امام زمان علیه السلام را به عمر
حضرت نوح علیه السلام تشبیه می‌کند و این نشان‌گر عمر با بدن عنصری و
طبیعی است و اگر نظر شیخیه درست بود، باید مثلاً به حضرت
عیسی علیه السلام تشبیه می‌شد. پس وقتی معتقدیم امام در سال ۲۵۵ قمری
متولد شده است و اکنون نیز زنده است، نتیجه می‌گیریم امام دارای
بدن مادی است.

فصل دوم: دلیل‌های وقوع ملاقات

پس از بیان امکان ملاقات در دوران غیبت کبرا، در این فصل به بیان دلیل‌هایی که ثابت می‌کند افرادی در دوران غیبت کبرا امام عصر^{علیه السلام} را دیده‌اند، می‌پردازیم.

برای شکسته شدن صولت اشکال بر دیدار، پیش از بیان دلیل‌های که ثابت می‌کند افراد عادی جامعه، امام را می‌بینند، دو روایت نقل می‌کنیم که وجود گروهی نزد حضرت ولی عصر^{علیه السلام} در زمان غیبت کبرا و ارتباط و ملاقات همیشگی آنها با ایشان را به اثبات می‌رسانند.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ؛^۱

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۹.

امام صادق علیه السلام فرمود: برای حضرت قائم علیه السلام دو غیبت است؛ یکی کوتاه و دیگری طولانی. در غیبت اول جز خواص شیعه حضرت، کسی جای او را نمی‌داند و در غیبت دیگر، جز خواص از خدمت‌کاران و نزدیکان حضرت کسی جای او را نمی‌داند.

۲. وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ قُتِلَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ ذَهَبَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا تَفَرُّ يَسِيرًا لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَ لَنَا غَيْرُهُ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ؛

امام صادق علیه السلام فرمود: برای صاحب این امر دو غیبت است؛ یکی از دو غیبت طولانی می‌شود تا آن‌جا که برخی می‌گویند: مرده است و بعضی می‌گویند: کشته شده و برخی می‌گویند: رفته است و در نتیجه، از یاران وی جز تعداد اندکی بر امر او پایدار نمی‌ماند و از دوستان و دیگران جز همان دوست نزدیک و خدمت‌کاری که کار او را به عهده دارد، بر مکان وی اطلاعی نمی‌یابد.

این‌گونه روایت‌ها باخبر بودن بعضی از افراد، از مکان حضرت و ارتباط با ایشان را نشان می‌دهد و ادعای کسانی را که هرگونه دیدار و رابطه را با حضرت منتفی دانسته و وجود ایشان را غیر مستقیم انکار

می‌کنند، رد می‌نماید. البته چنان‌که گذشت، از این روایات نمی‌توان ملاقات‌هایی را که برای افراد عادی رخ می‌دهد، ثابت کرد و تنها برای تقریب به ذهن و باورپذیری ملاقات، این روایات را نقل کردیم. اکنون به دلایل اثبات ملاقات افراد عادی با امام زمان علیه السلام می‌پردازیم:

۱. حکایت‌ها

مهم‌ترین دلیل اثبات دیدار با امام عصر علیه السلام حکایت‌هایی است که از این دیدارها ثبت و نقل شده است. البته اشکال کنندگان به ملاقات در عصر غیبت کبریا، منکر صحت چنین حکایت‌هایی هستند، ولی باید یادآور شد هرچند اثبات هر جریان و حکایت دیدار، مانند اثبات یک روایت، به بحث از منبع و سند آن نیاز دارد، اما با قطع نظر از تک‌تک دیدارها و اثبات یک‌یک آنها، به سه دلیل عمده، صحت اصل دیدارها به طور کلی پذیرفته می‌شود و روشن است که ثابت کردن صحت دیدارها به طور کلی، هدف ما را که اثبات وقوع ملاقات در زمان غیبت کبراست، تأمین می‌کند. این سه دلیل عبارتند از:

الف) تواتر

فراوانی جریان‌های دیدار با امام عصر علیه السلام در هر دوره به حدی است که هم داستان شدن برای دروغ گفتن (تواطؤ بر کذب) یا دچار توهم بودن این افراد را نفی می‌کند. از نظر شرعی، تصدیق اخبار متواتر لازم است. بنابراین، با قطع نظر از ویژگی‌های یک جریان‌ها، اصل وقوع دیدار را باید پذیرفت. بزرگانی از شیعه به متواتر یا مستفیض بودن این اخبار تصریح کرده‌اند:

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی:

و قد تواتر عنه علیه السلام مثل هذا في زماننا و ما قبله؛^۱
و مشابه این از حضرت در زمان ما و پیش از ما به حد تواتر
رسیده است.

۲. سید محمد صدر:

و هي عدد ضخّم يفوق حد التواتر بكثير بحيث تعلم لدى مراجعتها
و استقرائها بعدم الكذب و الوهم و الخطأ فيها في الجملة و ان
كانت كل رواية لو روعيت وحدها لكانت قابلة لبعض المناقشات؛^۲
و این حکایات تعداد زیادی است که بسیار برتر از تواتر است
به گونه‌ای که به هنگام مراجعه به آن و فحص از آن، اجمالاً
یقین به عدم دروغ بودن و عدم وهم و خطا در آن پیدا می‌کنیم،
گرچه هر نقلی اگر به تنهایی مورد توجه قرار گیرد، قابل برخی
از مناقشات است.

۳. محمود عراقی:

این حکایات افزون از تواتر است.^۳

۴. سید عبدالله شبر (م ۱۲۲۰ ق):

فقد استفاضت الأخبار و تضافرت الآثار عن جمع كثير من الثقات
الأبرار من المتقدمين و المتأخرين ممن رأوه و شاهدوه في الغيبة
الكبرى و قد عقد لها المحدثون في كتبهم أبواباً على حدة و سيّما
العلامة المجلسي - رضي الله عنه - في البحار؛^۴

۱. دو جریان نقل شده در کشف الغمّة.

۲. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۶۹۹.

۳. تاریخ الغيبة الكبرى، ص ۹۵.

۴. دار السلام، ص ۱۹۴.

۵. الأنوار اللامعة في شرح الزيارة الجامعة (شرح آل كاشف الغطاء)، ص ۳۶.

روایات و آثار از گروه بسیاری از انسان‌های پاک و قابل اعتماد از گذشتگان و متأخران که حضرت را دیده و در غیبت کبرا مشاهده کرده‌اند، در حد استفاضه و تظافر رسیده است و محدثان در کتاب‌هایشان ابواب مستقلی برای نقل این حکایات دیدار ایجاد کرده‌اند، به‌ویژه علامه مجلسی رحمته الله علیه در کتاب *بحار الانوار*.

۵. علی اکبر نهاوندی:

جماعت مشاهده کننده از حد تواتر افزون است.^۱

۶. آیت‌الله صافی گلپایگانی:

الحکایات المتواترة التي لا شك في صحتها سيما تشرف عدة من
أكابر العلماء؛^۲

حکایات متواتری که در صحت و درستی آن تردیدی نیست و به‌ویژه تشرف برخی از بزرگان عالمان.

ان هذه الآثار و الحکایات بلغت في الكثرة حداً يمتنع احصائها و قد
ملؤا العلماء كتبهم عنها؛^۳

این آثار و حکایات از جهت فراوانی به حدی رسیده است که شمارش آن ممکن نیست و عالمان کتاب‌هایشان را از این حکایات پر کرده‌اند.

فالعمل بهذه الاحادیث ثابت جداً لانه لا يقصد من اخراج هذه
الاحادیث الا ما هو مقبول الاصحاب و اتفقوا عليه و هو تشرف
جماعة بلقاء المهدي عليه السلام؛^۴

۱. العبقري الحسان، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲. مجموعة الرسائل، ج ۲، ص ۲۱۲.

۳. منتخب الأثر (تک جلدی)، ص ۵۲۰.

۴. منتخب الأثر (سه جلدی)، ج ۳، ص ۳۹۸.

پس عمل به این نقل‌ها کاملاً ثابت است، چون منظور از آمدن این نقل‌ها چیزی است که مورد پذیرش اصحاب است و همه بر آن اتفاق دارند و آن تشرّف گروهی به دیدار حضرت مهدی علیه السلام است.

البته چنان‌که روشن است، ملاقات‌ها مانند روایات، به اتصال تا زمان معصوم نیاز ندارند. بنابراین، لازم نیست در همه طبقات، این تواتر وجود داشته باشد. اگر نقل ملاقات از مقاطع زمانی متفاوت نیز به تواتر به ما رسیده باشد، دیدار ثابت می‌شود و همین مقدار برای ثابت کردن مدعا کافی است.

آیت‌الله دوزدوزانی می‌نویسد:

إن حسابان الحکایات بأنّها موجبة للقطع مورد نظر بل هو اول الكلام لأنها على أقسام عديدة فالمتعارض منها قسم واحد و إدعاء كونه واصلًا بحد التواتر مرجحاً للقطع يحتاج إلى التحقيق ليتضح الحال فلنا الإشارة اجمالاً إلى بيان أقسامها و هي عشرة؛^۱

کسی فکر کند که این حکایات یقین‌آور است، مورد اشکال است، بلکه باید روی آن بحث کرد؛ چون این حکایات بر چند قسم است و آنچه از این حکایات با ممنوعیت دیدار حضرت در تعارض است، یک قسم از این چند قسم است و ادعای این که این قسم از حکایات به حد تواتر می‌رسد و یقین‌آفرین است، نیازمند تحقیق است تا قضیه روشن گردد. بنابراین، باید به اجمال به اقسام ده‌گانه این حکایات اشاره کنیم.

ایشان برای شکستن تواتر ملاقات‌ها، آنها را تقسیم می‌کند تا تعدادشان کم شود، در حالی که اولاً در تواتر، تعداد مشخصی معتبر

۱. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۸.

نیست تا کم شدن از آن تعداد، تواتر را منتفی کند. ثانیاً بعضی از اقسامی که ایشان جدا می‌کند، قابل جداسازی نیست؛ مثلاً آنچه ایشان به عنوان «ما لیس له سند صحیح» خارج می‌کند، در تواتر اخراج‌نشدنی است؛ زیرا در تواتر درباره سند بحث نمی‌کنند و ضعیف بودن بعضی از اسناد، به تواتر ضرر نمی‌زند و نمی‌توان از آنها صرف نظر کرد.^۱ هم‌چنین است آنچه را به عنوان «ما لم يتحصل فيها المعرفة حين الرؤية» خارج می‌کند؛ زیرا اگر بعد از ملاقات نیز معلوم شود امام بوده، باز ملاقات ثابت می‌شود. آنچه ایشان تحت عنوان «ما یكون مورد کلام بلحاظ المتن» خارج می‌کند، باز نمی‌توان جدا کرد؛ زیرا بحث درباره محتوا، امری اختلافی است و مثلاً آیت‌الله صافی به آنچه مرحوم شوشتری در دیدار علی بن مهزیار، اشکال می‌کند، پاسخ می‌دهد. مدعیان تواتر، موارد دیگری را نیز که به عنوان خواب، مکاشفه و... جدا می‌کند داخل نمی‌دانند و بدون آنها تواتر را ثابت می‌کنند؛ مثلاً مؤلف *دارالسلام و المبصری الحسان*، خواب، مکاشفه و بیداری را از هم جدا کرده‌اند. بنابراین، اشکال ایشان بر تواتر وارد نیست.

۱. الف) کان مبنی علمائنا علی تکثیر النقل لیحصل التواتر و لم ینظروا فی الأسناد کثیراً، و لا یضر کون أسناد بعضها ضعيفاً أو مجهولاً فإن ذلك غیر قادح فی التواتر. (شرح *أصول کافی*، ج ۷، ص ۳۴۷، پاورقی میرزا ابوالحسن شعرانی)

ب) أن احتمال الكذب فی كل خبر بخصوصه غیر قادح فی التواتر الاجمالي، لأن احتمال الصدق و الكذب فی كل خبر بخصوصه لا ینافی العلم الاجمالي بصدور بعضها و الا لكان مانعا عن التواتر المعنوی و اللفظی أيضاً، إذ كل خبر فی نفسه محتمل للصدق و الكذب. (بهبودی، *مصباح الأصول*، تقریر بحث آیت‌الله خوئی، ج ۲، ص ۱۹۳)

(ب) اسناد معتبر

گروهی از دیدارها نیز با سندهای بسیار معتبر به ما رسیده است که در صحت آنها جای هیچ شکی نیست، در ضمیمه برخی از ملاقات‌های معتبر که سندهایی بسیار قوی دارند ذکر شده و اسناد و تخریجات آنها بیان گردیده است. برای مثال جریان دیدار آیت‌الله سید حسین حائری فشارکی (برادرزاده آیت‌الله سید محمد فشارکی، استاد آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم) را نگارنده، از استاد علی‌اکبر مهدی‌پور شنیدم و از استاد بزرگوارم آیت‌الله العظمی حاج سید موسی شبیری زنجانی نیز سؤال کردم که ایشان نیز تأیید کردند. آنها نیز از آیت‌الله شیخ مرتضی حائری شنیده بودند و او نیز بدون واسطه از آیت‌الله سید حسین حائری فشارکی نقل کرده است.

جریان ملاقات ایشان را به صورت مکتوب: الف) آیت‌الله شیخ مرتضی حائری، فرزند آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، در کتاب *سر دلبران*^۱ نقل کرده و تأکید می‌کند که بی‌واسطه از خود ایشان شنیده است؛^۲ ب) آیت‌الله شیخ علی‌اکبر نهاوندی در کتاب *العبری الحسنان فی احوال مولانا صاحب الزمان*^۳ بدون واسطه از خود ایشان نقل می‌کند؛^۴ ج) آیت‌الله سید رضا صدر، فرزند آیت‌الله العظمی

۱. *سر دلبران*، ص ۱۰۲.

۲. آیت‌الله شیخ مرتضی حائری درباره آیت‌الله سید حسین حائری فشارکی نوشته است: «وی مردی صالح و فقیهی روشن ضمیر بود».

۳. *العبری الحسنان*، ج ۱، ص ۱۰۱.

۴. مرحوم نهاوندی درباره آیت‌الله حائری می‌گوید: سید جلیل ناقل این قضیه از علمای معاصرین، کمال وثوق و اطمینان به قول و فعل ایشان است.

صدرالدین صدر در کتاب *راه مهدی*^۱ نیز بی‌واسطه از خود ایشان نقل می‌کند.

آیا چنین اسنادی را می‌توان نادیده گرفت؟

سید محمد صدر در مورد قوت اسناد می‌گوید:

أن بعضها مروی بطرق معتبرة و قریبة الاسناد فلا یکن
رفضها بحال و هذا كله واضح لمن استقرأ تلك الاخبار و عاش
اجواءها؛^۲

برخی از این حکایات از کانال‌های معتبر و با سند کوتاه نقل شده است. در نتیجه نمی‌توان به هیچ روی، آنها را رد کرد و این حقیقت برای کسانی که در این روایات فحص و جست‌وجو کرده و در فضای آن زیسته کاملاً روشن است.

لطف الله صافی گلپایگانی نیز می‌نویسد:

لاریب فی صحّة کثیر منها لقوة اسناده و کون ناقلیه من الخواص و
الرجال المعروفین بالصدّاقه و الامانة و العلم و التقوی؛^۳

در صحت و درستی بسیاری از حکایات دیدارها تردیدی نیست؛ چرا که سندهای آن قوی است و ناقلانشان از خواص و مردان معروف به صداقت، امانت و علم و تقوا هستند.

اگر با توجه به صدق العادل، نمی‌توان از روایات صحیح‌السند صرف نظر کرد، چگونه می‌توان این ملاقات‌ها را نادیده گرفت و از کنار آنها به سادگی گذشت؟

۱. *راه مهدی*، ص ۲۶۷.

۲. *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۶۴۲.

۳. *منتخب الأثر*، ص ۵۲۰.

ج) کرامات

برخی از ملاقات‌ها همراه با کرامت و خرق عادت‌ی انکارناپذیر، مانند شفا یافتن بیماری لاعلاج (جریان اسماعیل هرقلی) یا از غیب و حقیقتی مخفی خبر دادن است.

محدث نوری می‌فرماید:

از بعضی از این دیدارها نیز قطع حاصل می‌شود؛ زیرا المتضمن لکرامات و مفاخر لا یمکن صدورها من غیره^۱.

جالب است که آقای ذاکری معتقد است به دلیل وجود کرامت در توقیع، نمی‌توان در آن تردید کرد و می‌نویسد:

تردید در توقیع، به معنای انکار یکی از معجزات حضرت حجت^{علیه السلام} است؛ زیرا در این توقیع، خطاب به سمی بیان شده که «تو تا شش روز دیگر از دنیا می‌روی». راوی گوید: روز ششم وی از دنیا رفت.^۲

حال ما نیز همین استدلال را برای ایشان بیان می‌کنیم و می‌گوییم از آنجا که برخی از این دیدارها با کرامت همراه است، نمی‌توان در آنها تردید کرد و اگر همین گروه را نیز بپذیرد، ملاقات در عصر غیبت ثابت می‌شود.

۲. اجماع تشریفی

دلیل دیگری که وقوع دیدار در دوران غیبت کبرا را ثابت می‌کند وجود اجماع تشریفی است. مرحوم نراقی منظور از این اجماع را چنین

۱. دربر دارنده کرامات و مطالب فاخری است که صدور آن از غیر امام^{علیه السلام} امکان ندارد. (جنة المأوی، چاپ شده در ج ۵۳ بحار الانوار، ص ۳۱۸)

۲. علی‌اکبر ذاکری، «ارتباط با امام زمان^{علیه السلام} در عصر غیبت»، چشم به راه مهدی^{علیه السلام}، ص ۵۸.

بیان می‌کند:

السابع عشر: ان يراد من الاجماع حصول العلم بقول الامام الغائب بعينه لبعض حملة اسراره بنقل احد سفرائه و خدمته سرّاً على وجه يفيد اليقين أو بتوقيعه و مكاتيبه كذلك أو بسماعه منه مشافهة على وجه لا ينافي امتناع الرؤية في زمان الغيبة فلا يسعه التصريح و الاعلان بنسبة القول إليه و ليس في سائر الادلة الموجودة العلمية ما ينص باثبات ذلك و لا في غيرها ايضاً من الادلة ما يقتضيه فإذا كان الحال كما ذكر و لم يكن مأموراً باخفاء ما وقف عليه و كتمانه أو كان مأموراً باظهاره بحيث لا ينكشف حقيقة الحال فيبرزه لغيره في مقام الاحتجاج بصورة الاجماع، خوفاً من الضياع و جمعاً بين الامتثال باظهار الحق و كتمان السرّ فيكون حجة على نفسه لكونه من السنة و على غيره بعد ابرازه على نحو ما ذكر لكونه من الاجماع. ... و إلى هذا أشار بعض سادة مشايخنا المحققين حيث قال «و ربما يحصل لبعض حفظة الاسرار من العلماء الابرار العلم بقول الامام بعينه على وجه لا ينافي امتناع الرؤية في مدة الغيبة، فلا يسعه التصريح بنسبة القول إليه فيبرزه في صورة الإجماع جمعاً بين الامر باظهار الحق و النهي عن اذاعة مثله بقول مطلق» انتهى^۱

هفدهم اين است که منظور از اجماع، علم به سخن خود امام غایب برای برخی از حاملان اسرار امام، به نقل پنهانی یکی از سفیران یا خادمان آن حضرت پدید آید، به گونه‌ای که یقین‌آفرین باشد و یا علم به توقيع حضرت یا نامه‌های مکتوب ایشان به همین شکل که یقین‌آفرین باشد و یا با شنیدن حضوری از امام به گونه‌ای که با امتناع دیدار در زمان غیبت در تنافی نباشد.

۱. فوائد الاصول، ص ۸۲، فایده ۲۳.

۲. عوائد الأيام، ص ۷۰۰.

در نتیجه نمی‌تواند تصریح و اعلان کند که این گفته مستند به امام است، در حالی که در ادله علمی موجود، دلیلی که بر آن دلالت کند نیست. هم‌چنین در ادله دیگر در چنین حالی اگر مأمور به اخفا و کتمان جریانی که بدان دست یافته، نباشد یا حتی مأمور به اظهار آن باشد، البته به شیوه‌ای که اصل جریان آشکار نگردد. در نتیجه آن را برای دیگران در مقام استدلال به شکل اجماع می‌آورد، تا این حقیقت از دست نرود و تا بین امثال دستور اظهار حق و دستور کتمان جمع کند و در نتیجه این اجماع برای خودش حجّت باشد چون از سنت محسوب می‌شود و برای دیگران نیز حجّت باشد، چرا که اجماع است ... و به همین مطلب اشاره دارد برخی از سروران از مشایخ اهل تحقیق ما که فرموده و چه‌بسا برای برخی از حافظان اسرار از عالمان ابرار علم به گفتار امام از خود امام پدید می‌آید، به گونه‌ای که با امتناع رؤیت در زمان غیبت در تنافی نیست و او نمی‌تواند گفته را به صراحت به امام نسبت دهد. لذا آن را در شکل اجماع ابراز می‌دارد تا بین دستور اظهار حق و دستور نهی مطلق از آشکارسازی چنین جریانی جمع کند.

به جز شیخ احمد نراقی (م ۱۲۴۵ق) که به این مطلب معتقد است و باور استادش سید محمد مهدی بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ق) را نقل کرده است، محدث نوری (م ۱۳۲۰ق) نیز کلام سید بحرالعلوم را آورده است.^۱ آخوند محمد کاظم خراسانی (م ۱۳۲۹ق) نیز در کفایه می‌آورد:

و ربما يتفق لبعض الأوحدي وجه آخر من تشرفه برؤيته ﷺ و
أخذه الفتوى من جنابه و إنما لم ينقل عنه بل يحكي الإجماع لبعض
دواعي الإختفاء؛^۲

۱. جنة المأوى، ص ۳۱۹.

۲. كفاية الاصول، ص ۲۸۹.

و چه بسا برای برخی از یگانه‌عالمان، گونه‌ای دیگر از تشرّف به دیدار امام و گرفتن فتوا از جانب حضرتش پدید می‌آید، ولی از امام نقل نمی‌کند، بلکه به دلیل برخی از انگیزه‌های پنهان‌کاری به صورت اجماع حکایت می‌کند.

میرزا ابوالحسن مشکینی (م ۱۳۵۸ق) صاحب حاشیه کفایه نیز آن را نفی نکرده است.

شیخ محمد علی کاظمی (م ۱۳۶۵ق) در تقریر بحث میرزا محمدحسین غروی نائینی (م ۱۳۵۵ق) می‌نویسد:

نعم، قد يتفق في زمان الغيبة للأوحدى التشرّف بخدمته عليه السلام و اخذ الحكم منه عليه السلام فيدعى الإجماع عليه؛^۱
آری؛ گاه در زمان غیبت برخی یگانه‌ها، امکان تشرّف به خدمت امام عليه السلام و گرفتن حکم از او دست را می‌یابند و وی ادعای اجماع بر آن حکم می‌کند.

شیخ محمد حسین اصفهانی (م ۱۳۶۱ق) نیز در شرح این قسمت کفایه می‌آورد:

و حيث لا يقطع بل و لا يظن بسماعهم لقول الامام عليه السلام أو برؤيتهم لفعله عليه السلام أو لتقريره عليه السلام بل ربما لا يَحتمل ذلك في زمان الغيبة إلا من الأوحدى؛^۲

و چون قطع یا ظن به شنیدن سخن امام، یا دیدار رفتار و یا تقریر امام برای مجمعین نداریم، بلکه احتمال شنیدن در زمان غیبت جز برای یگانه‌ای جاری نیست.

۱. فوائد الأصول، ج ۳، ص ۱۵۰.

۲. نهاية الدراية، ج ۳، ص ۱۸۵.

گفتنی است تا آن جا که بررسی شد، هیچ یک از تعلیقه نویسان کفایه در این مطلب تشکیک نکرده اند. برای مثال، فاضل آبی (م ۱۷۶ق) برای فتوا دادن نوشته است:

و کان فاضل منا شریف یذهب إلیه (حرمة) و یدعی انه سمع ذلك
مشافهة عن قوله حجة؛^۱

آقای دوزدوزانی نیز می نویسد:

انما یدعون الاجماع فی مقام التشرّف للخوف من التکذیب؛^۲
تنها دعوی اجماع در مقام تشرّف به دلیل ترس از تکذیب
دیگران است.

علی اکبر ذاکری در این باره مطالبی دارد که دو مطلب آن را می توان
ذکر کرد:

۱. این ادعا، با روایات امتناع رؤیت در عصر غیبت، ناسازگاری
دارد.

۲. علما، هیچ گونه حجیتی برای چنین اجماعی قائل نیستند و
حتی اجماع لطفی و دخولی را که احتمال حضور امام در جمع
اجماع کنندگان است، رد می کنند.^۳

البته روشن است که مطلب اول ایشان مصادره به مطلوب است؛
زیرا وجود روایاتی که بر امتناع رؤیت دلالت کند، اول بحث است و
کسی وجود چنین روایاتی را نپذیرفته است تا آن را اصل ثابتی برای

۱. یکی از دانش مندان بزرگوار ما معتقد به حرمت شده است و ادعا می کند آن حکم
را از لبان مبارک کسی که سخنش حجت و مدرک است شنیده است. (کشف الرموز،
ج ۲، ص ۲۶۲)

۲. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۷۱.

۳. ذاکری، علی اکبر، «ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت»، چشم به راه مهدی علیه السلام.

رد کردن مطالب دیگر بدانیم. خود ایشان نیز توقیع را در نهایت، تکذیب مدعی رؤیت می‌داند و چون کسی که با اجماع، نظر امام را نقل می‌کند مدعی دیدار نیست، پس شامل توقیع هم نمی‌شود.

مطلب دوم ایشان نیز صحیح نیست. علما در اجماع دخولی و اجماع لطفی اشکال کرده‌اند، اما این اجماع را از آن اقسام نمی‌دانند. شیخ محمدعلی کاظمی به هنگام بیان اجماع تشریفی، از میرزا محمدحسین غروی نائینی نقل می‌کند:

و این هذا من دعوی کون مبنی الإجماع علی دخول شخصه ﷺ فی المجمعین؟^۱

هیچ‌یک از فقها، حجیت این اجماع را مخدوش ندانسته‌اند، بلکه چنان‌که گذشت، ملا احمد نراقی در این باره آورده است:

فیکون حجة علی نفسه لکونه من السنة و علی غیره بعد ابرازہ علی نحو ما ذکر لکونه من الإجماع.^۲

البته اگر علما حجیت آن را نیز نپذیرند، بر مدعای ما خللی وارد نمی‌کند؛ زیرا حجیت مربوط به مضمون و محتواست و ما به محتوای این اجماع‌ها استدلال نمی‌کنیم تا در صورت عدم حجیت، استدلال ما نیز باطل گردد، بلکه دلیل مدعای ما اصل وقوع دیدار است و اگر کسی محتوای اجماع را هم نپذیرد، اصل وقوع آن را رد نمی‌کند؛ زیرا

۱. این مطلب کجا و ادعای این‌که مبنای اجماع بر داخل بودن شخص امام در جمع اجماع‌کنندگان است کجا؟ (فوائد الأصول، ج ۳، ص ۱۵۰)

۲. پس اجماع تشریفی برای گوینده آن حجت است چون جزء سنت (احادیث) است و بر دیگران نیز بعد از ابراز آن حجت است زیرا جزء اجماع است. (عوائد الأيام، ص ۷۰۰)

رد اصل دیدار به معنا دروغ گو دانستن مدعی دیدار است. چنین دروغی افترا به امام زمان علیه السلام محسوب می شود و هرگز هیچ فقیهی به فقیه دیگر چنین نسبتی نمی دهد؛ زیرا این سخن به معنای فاسد و فاسق دانستن آن فقیه است.

۳. گواهی علما و اختلاف نداشتن در آن

از دیگر دلایل وقوع ملاقات، گواهی گروهی از علما به وقوع آن و اختلاف نداشتن هیچ کدام از آنها در این امر است. در طول نزدیک به دوازده قرن که وقوع ملاقات امکان پذیر بوده است، با آن که عده ای به نقل آن پرداخته اند، هیچ یک از دانش مندان شیعه در پذیرش اصل آن تردیدی به خود راه نداده و آن را از اصل، باطل و دروغ نخوانده اند. البته بعضی از آنان در برخی حکایت ها اشکال کرده اند، اما هیچ کس همه را مردود ندانسته است. از آن جا که نمی توان تصور کرد چنین رخداد مهم و بزرگی اصلاً واقع نشده باشد و با این حال در طول تاریخ، هیچ عالمی لب به افشا و اعتراض نگشاید، مخالفت نکردن مدافعان حریم دین، خود نشان حقانیت این مطلب است.

گروهی از علما که به وقوع ملاقات گواهی داده اند، چنین گفته اند:

۱. شیخ صدوق (م ۳۸۱ق):

أن الإمام لم يستتر عن مسترشده إنما استتر خوفاً على نفسه من الظالمين... إن الإمام ليس في تقية من إرشاد من يرید الإرشاد و كيف يكون في تقية و قد بين لهم الحق و حثهم عليه و دعاهم إليه و علمهم الحلال و الحرام حتى شهروا بذلك و عرفوا به؛^۱

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۱۱.

امام از کسی که از او هدایت می‌جوید خویش را پنهان نکرده، بلکه تنها از روی ترس بر جان خویش از ظالمان، خود را نهان ساخته است... امام در ارتباط با هدایت کسانی که هدایت می‌جویند در تقیه نیست و چگونه در تقیه باشد با این که حق را برایشان بیان کرده و آنها را بدان ترغیب نموده و آنان را به حق خوانده و حلال و حرام را به آنان آموخته که اینان به حق مشهور گشته و بدان شناخته شده‌اند.

۲. سید بن طاووس (م ۶۶۴ق):

و لما بلغ الأمر إلى علي بن محمد السمری ذکر أن المهدي عليه السلام قد عرفه أن ينتقل إلى الله و كشف له عن يوم وفاته ... فتوفي علي محمد السمری - رضی الله عنه - في الوقت الذي أشار إليه. و لقد لقي المهدي عليه السلام خلق كثير بعد ذلك من شيعته و غيرهم و ظهر لهم علي يده من الدلائل ما ثبت عندهم و عند من أخبروه أنه هو - عليه و على آبائه السلام - و نقلوا عنه أخباراً متظاهرة و إذ كان عليه السلام غير ظاهر الآن لجميع شيعته فلا يمتنع أن يكون جماعة منهم يلقونه و ينتفعون بمقاله و فعاله و يكتمونونه؛

و چون کار به علی بن محمد سمری رسید، او گفت که حضرت مهدی عليه السلام به او خبر داده که از این دنیا به سوی خدا انتقال می‌یابد و از روز مرگش به او خبر داده است... علی محمد سمری - رضوان الله تعالی علیه - در همان وقتی که حضرت گفته بود وفات یافت و مردم بسیاری از شیعیان و دیگران پس از وی، با حضرت مهدی عليه السلام دیدار کردند و بر دست حضرت نشانه‌هایی برای مردم ظاهر گشت که برای خودشان و کسانی که به آنان می‌گفتند ثابت گشت که

دیدارشونده حضرت مهدی - بر او و پدرانیش درود باد - بوده است و اگر امروز حضرت برای همه شیعیانش آشکار نیست، هیچ امتناعی ندارد که دسته‌ای از شیعیان وی را ببینند و از گفتار و رفتار او بهره‌مند گردند، ولی در حالی که این راز را کتمان می‌دارند.

۳. علی بن عیسی الیربلی (م ۶۹۳ق):

و الاخبار عنه عليه السلام في هذا الباب كثيرة و انه رءاه جماعة قد انقطعوا في طرق الحجاز و غيرها فخلصهم و أوصلهم إلى حيث أرادوا و لولا التطويل لذكرت منها جملة و لكن هذا القدر الذي قرب عهده من زمانی كاف؛^۱

خبرها از امام عليه السلام در این باره بسیار است و این که دسته‌ای که در راه‌های حجاز و غیر آن درمانده‌اند و حضرت آنان را خلاص کرده و به آن جا که می‌خواستند رسانده و اگر طولانی نمی‌گشت، پاره‌ای را ذکر می‌کردم، ولی همین اندازه‌ای که معاصر با زمان من است کافی است.

۴. سید بهاء‌الدین نجفی (م ۸۰۳ق):

إنا لا نمنع من ظهوره لأوليائه لكن ليس الكل صالحاً لظهوره عليهم و وصوله إليهم، بل البعض قد حصل له ذلك؛^۲
ما ظهور امام برای دوستانش را منع نمی‌کنیم، ولی همه شایسته آن نیستند که حضرت برایشان ظاهر گردد و به آنان برسد، بلکه برخی این حضور و ظهور برایشان حاصل گشته است.

۵. محمد بن حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ق):

۱. کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۰۱.

۲. منتخب الأنوار المضيئة، ص ۱۳۹.

و أخبرني جماعة من ثقات الأصحاب أنهم رأوا صاحب الامر عليه السلام في اليقظة و شاهدوا منه معجزات متعددة و أخبرهم بعدة مغيبات و دعا لهم بدعوات صار مستجابات و انجاهم من اخطار مهلكات تضيق عن تفاصيلها الكلمات فليضف ذلك الى ما تقدم من الحكايات و الروايات المتواترات؛^۱

دسته‌ای از یاران قابل اعتماد برایم گفته‌اند که حضرت صاحب‌الامر عليه السلام را در بیداری دیده‌اند و از او معجزات گوناگونی مشاهده نموده و حضرت اموری غیبی را به آنان خبر داده و برایشان دعاهایی کرده که مستجاب گشته و آنان را از خطرهای هلاک‌بخش که در بیان نمی‌گنجد نجات داده است که این بخش باید به حکایت‌ها و روایت‌های متواتری که قبلاً گذشت افزوده گردد.

۶. میرزا محمدتقی الأصفهانی (م ۱۳۴۸ق):

قد اتفق الفوز ببلقائه لكثير من الصالحين، و وقائعهم مذكورة في الكتب كالبحار و النجم الثاقب و دار السلام للشيخ محمود و غيرها . و قد سمعت من الثقات وقائع غير مذكورة في تلك الكتب، لم تثبت في خاطري الآن كفياتها لأثبتها في هذا المقام و الحاصل أن التشرف برؤيته في زمان غيبته أمر ممكن قد وقع لكثير من الأنام من الخواص و العوام؛^۲

بسیاری از صالحان فیض دیدار حضرت را یافته‌اند و جریان‌های آن در کتاب‌هایی چون بحار الانوار، نجم الثاقب و دارالسلام شیخ محمود عراقی و دیگر کتاب‌ها آمده است و من خود از گروهی قابل اعتماد جریان‌هایی که در کتاب نیامده

۱. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۷۱۲.

۲. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۵۴.

شنیده‌ام که خصوصیاتش هم‌اکنون در خاطر من نیست تا در این جا بنگارم.

ولی چکیده سخن این است که تشرّف به دیدار حضرت در زمان غیبتش ممکن است و برای بسیاری از مردمان از خواص و عوام اتفاق افتاده است.

۷. شیخ احمد نراقی (م ۱۲۴۵ق) که سخنش در اجماع تشریفی گذشت.

۸. سید محمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲ق) که سخنش در اجماع تشریفی گذشت.

۹. آخوند محمد کاظم خراسانی (م ۱۳۲۹ق):

و ربما يتفق لبعض الأوحدي وجه آخر من تشرّفه برؤيته عليه السلام و أخذته الفتوى من جنابه؛^۱

و چه بسا برای برخی از یگانه‌عالمان، گونه‌ای دیگر از تشرّف به دیدار امام و گرفتن فتوا از جانب حضرتش پدید می‌آید.

۱۰. شیخ محمد علی کاظمی (م ۱۳۶۵ق) در تقریر بحث میرزا محمد حسین غروی نائینی (م ۱۳۵۵ق):

نعم، قد يتفق في زمان الغيبة للأوحدي التشرّف بخدمته عليه السلام و اخذ الحكم منه عليه السلام؛^۲

آری؛ گاه در زمان غیبت برخی یگانه‌ها، امکان تشرّف به خدمت امام عليه السلام و گرفتن حکم از او دست را می‌یابند.

۱۱. شیخ محمد حسین اصفهانی (م ۱۳۶۱ق):

۱. کفایة الأصول، ص ۲۸۹.

۲. فوائد الأصول، ج ۳، ص ۱۵۰.

و حيث لا يقطع بل و لا يظن بسماعهم لقول الامام عليه السلام أو برؤيتهم لفعله عليه السلام أو لتقريره عليه السلام بل ربما لا يحتمل ذلك في زمان الغيبة إلا من الأوحدي؛^۱

و چون قطع یا ظن به شنیدن سخن امام، یا دیدار رفتار و یا تقریر امام برای مجمعین نداریم، بلکه احتمال شنیدن در زمان غیبت جز برای یگانه‌ای جاری نیست.

۱۲. سید محسن الامین (م ۱۳۷۱ق):

و قد جاءت أحاديث دالة على عدم إمكان الرؤية في الغيبة الكبرى و حكيت رؤيته عليه السلام عن كثيرين في الغيبة الكبرى و يمكن الجمع بحمل نفي الرؤية على رؤية من يدعى المشاهدة مع النيابة و إيصال الاخبار من جانبه على مثال السفراء أو بغير ذلك؛^۲

و روایات رسیده بر عدم امکان دیدار امام در زمان غیبت کبرا دلالت دارد و دیدار امام عليه السلام از بسیاری در غیبت کبرا نقل شده و می‌تواند از این دو، دریافت که منظور از نفی دیدار، دیدار کسی است که دعوی دیدار همراه با نیابت از امام و رساندن خبرها از سوی امام به مردم نماید به مانند سفیران حضرت و یا به گونه‌ای دیگر.

۱۳. سید محسن خرازی (معاصر):

أن رؤية الإمام الثاني عشر عليه السلام وقعت في زمن الغيبة الكبرى لبعض الصالحين، و قصصهم و حكاياتهم كثيرة جداً، و مذكورة في الكتب؛^۳

۱. نهاية الدراية، ج ۳، ص ۱۸۵.

۲. أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۷۱.

۳. بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، ج ۲، شرح ص ۱۵۸.

دیدار امام دوازدهم در زمان غیبت کبرا برای برخی از صالحان تحقیق یافته و داستان‌ها و حکایت‌های فراوانشان در کتب آمده است.

گروهی دیگر که با نقل جریان ملاقات، در واقع آن را پذیرفته‌اند:
 ۱. محمد بن جریر طبری (متوفای قرن پنجم قمری):

حدثني أبو الحسين محمد بن هارون بن موسى التلعكبري، قال:
 حدثني أبو الحسين بن أبي البغل الكاتب، قال: تقلدت عملاً من أبي منصور بن الصالحان و جرى بيني و بينه ما أوجب استتاري، ... و رأيتُه شاباً تاماً من الرجال، عليه ثياب بيض، و عمامة مَحْنَكُ بها بذؤابة و ردى على كتفه مسبل، فقال لي: يا أبا الحسين بن أبي البغل، أين أنت عن دعاء الفرج ...؟^۲

ابوالحسین ابن ابی‌البغل کاتب می‌گوید: مسئولیتی را از سوی ابومنصور بن صالحان عهده‌دار شدم. موضوعی بین من و او پدید آمد که ایجاب کرد از او مخفی شوم ... و او را در حالی که جوانی کامل از مردان بود و بر او لباس‌های سفید و عمامه‌ای تحت‌الحنک‌دار و عبایی که بر دوش او آویزان بود، دیدم. به من فرمود: ای ابوالحسین بن ابی‌البغل! چرا دعای فرج نمی‌خوانی؟ ...

این جریان در قسمت «اعمال و اذکار نقل شده» به طور کامل خواهد آمد.

۲. ورام بن ابی‌فراس مالک اشتری، (م ۶۰۵ ق):

۱. دوران وزارت ابی منصور بن صالحان، بین سال‌های ۳۷۴ - ۳۸۰ بوده است. (الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۹ و ۷۷) بنابراین، این دیدار در دوران غیبت کبرا قرار دارد.
 ۲. دلائل الامامة، ص ۵۵۱، ح ۱۲۹ - ۵۲۵.

حدثنى السيد الأجل الشريف أبو الحسن علي بن إبراهيم العريضي العلوى الحسينى قال: حدثنى علي بن نما قال: حدثنى أبو محمد الحسن بن علي بن حمزة الأقساني في دار الشريف علي بن جعفر بن علي المدائنى العلوى قال: كان بالكوفة شيخ قصار و كان موسوماً بالزهد منخرطاً في سلك السياحة متبتلاً للعبادة مقتفياً للآثار الصالحة فاتفق يوماً أنى كنت بمجلس والدى و كان هذا الشيخ يحدثه و هو مقبل عليه قال: كنت ذات ليلة بمسجد جعفى و هو مسجد قديم و قد انتصف الليل و أنا بمفردى فيه للخلوة و العبادة فإذا أقبل على ثلاثة أشخاص فدخلوا المسجد فلما توسطوا صرحته جلس أحدهم ثم مسح الأرض بيده يمينه و يسرة فحصحص الماء و نبع فأسبغ الوضوء منه ثم أشار إلى الشخصين الآخرين بإسبغ الوضوء فتوضأ ثم تقدم فصلى بهما إماماً فصليت معهم مؤتماً به فلما سلم و قضى صلاته بهرنى حاله و استعظمت فعله من إنباع الماء فسألت الشخص الذى كان منهما إلى يمينى عن الرجل. فقلت له: من هذا؟ فقال لى: هذا صاحب الأمر ولد الحسن عليه السلام فدنوت منه و قبلت يديه و قلت له يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله ما تقول فى الشريف عمر بن حمزة هل هو على الحق؟ فقال: لا و ربما اهتدى إلا أنه ما يموت حتى يرانى فاستطرفنا هذا الحديث فمضت برهة طويلة فتوفى الشريف عمر و لم يشع أنه لقيه فلما اجتمعت بالشيخ الزاهد ابن نادية أذكرته بالحكاية التى كان ذكرها: و قلت له: مثل الراد عليه أ ليس

١. وفيات سنة ثلاث و تسعين و خمسمائة: الحسن بن علي بن حمزة بن محمد بن الحسن بن محمد بن علي بن محمد بن يحيى بن الحسين بن زيد بن علي الحسين بن علي بن أبي طالب - رضى الله عنه - النقيب الطاهر أبو محمد الهاشمى العلوى الحسينى الزيدى المعروف بابن الأقساسى، أحد الرؤساء و سنان صعده البلغاء، و نجم أفق الأدباء، توفى فى شعبان. و كان مولده سنة تسع و خمسمائة. (تاريخ الإسلام، ج ٤٢، ص ١٢٥) از اين تاريخ درمى يابيم ملاقات در قرن ششم رخ داده است.

كنت ذكرت أن هذا الشريف عمر لا يموت حتى يرى صاحب الأمر الذي أشرت إليه. فقال لي: و من أين لك أنه لم يره ثم إنني اجتمعت فيما بعد بالشريف أبي المناقب ولد الشريف عمر بن حمزة و تفاوضنا أحاديث والده. فقال: إنا كنا ذات ليلة في آخر الليل عند والدي و هو في مرضه الذي مات فيه و قد سقطت قوته بوحدة و خفت موته و الأبواب مغلقة علينا إذ دخل علينا شخص هبناه و استطرفنا دخوله و ذهلنا عن سؤاله فجلس إلى جنب والدي و جعل يحدثه ملياً و والدي يبكي ثم نهض فلما غاب عن أعيننا تحامل والدي و قال أجلسوني فأجلسناه و فتح عينيه. و قال: أين الشخص الذي كان عندي؟ فقلنا: خرج من حيث أتى فقال اطلبوه فذهبنا في أثره فوجدنا الأبواب مغلقة و لم نجد له أثراً فعدنا إليه فأخبرناه بحاله و أنا لم نجد له ثم إنا سأله عنه. فقال: هذا صاحب الأمر ثم عاد إلى ثقله في المرض و أغمى عليه ثم الحديث؛^۱

ابومحمد حسن بن علی بن حمزة اقصانی می گوید: در کوفه پیرمردی رنگرزی زاهد و در زمرة عابدان مسجد بود که خود را برای عبادت قرار داده بود وی از کارهای شایسته پیروی می کرد. روزی من در حضور پدرم بودم و این پیرمرد با پدرم صحبت می کرد و پدرم به او توجه داشت. پیرمرد گفت: یک شب در مسجد جعفری که مسجدی قدیمی است بودم. شب به نیمه رسیده بود و من تنها برای خلوت و عبادت بودم که سه نفر وارد مسجد شدند و رو به من آمدند. چون به وسط حیاط رسیدند، یکی از آنان نشست. سپس بر روی زمین دستش را به چپ و راست کشید، آب جوشید؛ وضوی شادابی با این آب گرفت. سپس به دو نفر دیگر اشاره کرد که وضو بگیرند آن دو نیز وضو گرفتند. پس از آن جلو ایستاد و امام آن دو شد و با

۱. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۲، ص ۳۰۴.

آن دو نماز خواند. من هم به آنان اقتدا کردم. وقتی سلام داد و نمازش تمام شد، حالت وی مرا مبهوت ساخت و این‌که آب درآورد در چشمم بزرگ شد. از فردی که سمت راستم نشسته بود درباره آن شخص پرسیدم. گفتم: این کیست؟ او گفت: ایشان حضرت صاحب‌الامر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. من به او نزدیک شدم و بر دستانش بوسه زدم و به او گفتم: ای فرزند رسول خدا! شما درباره سید عمر بن حمزة چه نظری دارید؟ آیا او بر حق است؟ حضرت فرمود: نه، ولی چه بسا که هدایت یابد. اما او نمی‌میرد تا آن‌که مرا ببیند. ما از این گفته خوشمان آمد. مدت طولانی‌ای گذشت و شریف عمر مرد و شایع نگشت که او حضرت صاحب‌الامر را دیده باشد. چون من با شیخ زاهد ابن‌نادیه در یک جلسه همراه شدم او را به یاد حکایتی آوردم که قبلاً از آن یاد کرده بود و به او مانند کسی که سخن او را رد می‌کند گفتم: آیا تو نگفتی که این شریف عمر نمی‌میرد تا صاحب‌الامر را که تو در آن حکایت بدان اشاره داشتی ببیند؟ او در جواب گفت: از کجا می‌دانی که او حضرت را ندیده است؟

مدتی پس از این جریان، با شریف ابوالمنقب پسر شریف عمر بن حمزة نشسته بودیم و درباره نقل‌های مربوط به پدرش گفت‌وگو می‌کردیم. او گفت: شبی در پایان شب نزد پدرم بودیم و او در همان بیماری‌ای بود که بدان مرد و خوراک او در شبانه‌روز یکبار شده بود و من از مرگ او بیم داشتم. درها بسته بود که مردی با هیبت وارد شد. ما از ورودش خوشمان آمد و از این‌که از او چیزی پرسیم غافل شدیم. او کنار پدرم نشست و مدتی با پدرم گفت‌وگو کرد و پدرم می‌گریست. پس از آن برخاست. وقتی رفت و از دیده ما غایب گشت، پدرم به سختی گفت: مرا بنشانید! او را نشانیدیم. چشم‌هایش را گشود

و گفت: آن شخص که هم‌اکنون نزد من بود کجاست؟ گفتیم: او از همان‌جا که آمده بود بیرون رفت. پدرم گفت: او را بیابید! ما به دنبال او رفتیم، ولی دیدیم درها بسته و اثری از او نیست. نزد پدر برگشتیم و جریان او را گفتیم و این‌که او را نیافته‌ایم. سپس از پدر درباره آن مرد پرسیدیم. گفت: این شخص صاحب‌الامر است. پس از آن پدرم به حالت بیماری سنگینش برگشت و بی‌هوش شد.

۳. علامه مجلسی (م ۱۱۰۱ق): نقل جریان‌های بسیار.^۱
۴. شهید قاضی نورالله شوشتری (شهادت ۱۰۱۹ق) نقل جریان علامه حلی (حسن بن یوسف).^۲
۵. ابوعلی محمد بن اسماعیل مازندرانی حائری (م ۱۲۱۶ق) نقل جریان مقدس اردبیلی (احمد بن محمد).^۳
۶. شیخ محمود عراقی (م ۱۳۰۸ق): نقل جریان‌های بسیار.^۴
۷. محدث نوری (م ۱۳۲۰ق) نقل جریان‌های بسیار.^۵
۸. علی یزدی حائری (م ۱۳۳۳ق): نقل جریان‌های بسیار.^۶
۹. علی اکبر نهاوندی، (م ۱۳۶۹ق): نقل جریان‌های بسیار.^۷
۱۰. لطف‌الله صافی گلپایگانی (معاصر): نقل جریان‌های بسیار.^۸

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۷۳.

۳. منتهی المقال فی احوال الرجال (رجال ابوعلی)، ج ۱، ص ۳۱۲.

۴. دارالسلام، بخش پنجم.

۵. نجم الثاقب.

۶. الزام الناصب، ج ۲، غصن ششم.

۷. العبقری الحسان، ج ۲ عبقریه دهم، ج ۶، عبقریه دوازدهم.

۸. منتخب‌الأثر، فصل پنجم، باب دوم، ص ۵۱۱.

۱۱. حسین و حید خراسانی (معاصر): نقل جریان‌های بسیار^۱ گروهی نیز به جواز وقوع ملاقات تصریح کرده‌اند:
۱. شریف مرتضی (م ۴۳۶ق):

نحن نجوز أن يصل إليه عليه السلام كثير من أوليائه و القائلين بإمامته
فينتفعون به؛^۲

ما ممکن می‌دانیم که بسیاری از دوستان حضرت و معتقدان به امامت وی به حضرت دست یابند و از او بهره‌مند گردند.

۲. أبو الصلاح حلبی (م ۴۴۷ق):

لأننا لا نقطع على غيبة الإمام عليه السلام عن جميعهم، بل يجوز ظهوره
لكثير منهم؛^۳

ما یقین نداریم که امام از همه شیعه غایب شده باشد، بلکه می‌تواند برای بسیاری از شیعه آشکار گردد.

۳. شیخ طوسی (م ۴۶۰ق):

إننا أولاً لا نقطع على استتاره عليه السلام عن جميع أوليائه، بل يجوز أن
يظهر لأكثرهم؛^۴

اولاً ما یقین نداریم که امام از همه دوستانش غایب شده باشد، بلکه می‌تواند برای بیشتر آنان آشکار شود.

۴. ابن میثم البحرانی (م ۶۷۹ق):

۱. منهاج الصالحين، ج ۱، ص ۴۸۹.

۲. رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۹۷.

فما نمنع من ظهوره عليه السلام لبعضهم إما لتقويم أو تأديب أو وعظ و تنبيه و تعليم.
(المقنع فی الغيبة، ص ۷۷)

۳. تقریب المعارف، ص ۴۴۴.

۴. الغيبة للحجة، ص ۹۹.

إنا نجوز أن يظهر عليه السلام لأوليائه و لا نقطع بعدم ذلك؛^۱
 ما ممکن می‌دانیم که امام برای دوستانش آشکار شود، و یقین
 به عدم ظهور نداریم.

از کلام سید بن طاوس که بعد از تصریح به وقوع، آورده است:
 «فلا یمتنع أن یکون جماعة منهم یلقونه و ینتفعون بمقاله و فعاله و
 یکتُمونه»^۲ درمی‌یابیم که جمله‌های این بزرگان نیز تنها یک احتمال
 نیست.

نتیجه: تأیید گروهی از علمای دین و مخالفت نکردن دیگران در
 طول تاریخ، نشان صحت این امر است.

تذکر: گفتنی است آقای ذاکری و آقای دوزدوزانی افرادی را به
 عنوان مخالف نام برده‌اند که در فصل دوم بخش سوم به آنها
 می‌پردازیم و روشن می‌شود که همه این نسبت‌ها غیر واقعی است و
 هیچ‌یک از عالمان شیعه دیدار را نفی نکرده‌اند.

۴. اعمال و اذکار نقل شده

علمای شیعه اعمال عبادی بسیاری را در کتاب‌های خویش نقل
 کرده‌اند که مستند به امام مهدی علیه السلام است. وجود چنین اعمال و
 اذکاری نیز می‌تواند دلیل دیگری بر وقوع ملاقات باشد. با توجه به
 این نکته که از دیرباز دانش‌مندان شیعه در نسبت دادن قول و فعل به
 معصوم علیه السلام و سواس خاصی داشته‌اند، می‌توان گفت این نوع از نقل‌ها
 در اثبات ملاقات اهمیتی ویژه دارد. درباره دعاهایی نیز که در جامعه

۱. قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۹۱.

۲. بنابراین امتناعی نیست که دسته‌ای از دوستان حضرت او را ببینند و از گفته و رفتار
 او بهره گیرند، در حالی که این راز را کتمان می‌دارند.

شیعی مرسوم است و مستند روشنی ندارد احتمال داده شده است که از امام زمان علیه السلام اخذ شده باشد.

مرحوم ملا احمد نراقی در این باره می‌نویسد:

قیل: «و ربما يكون هذا هو الاصل في كثير من الزيارات و الاستخارات و الادعية و الاداب و الاعمال المعروفة التي تداولت بين الامامية و لامستند لها ظاهراً من اخبارهم و لا من كتب قدمائهم الواقفين على آثار الائمة و اسرارهم و لا اشارة تشهد بأن منشأها اخبار مطلقة أو وجوه اعتبارية مستحسنة، هي التي دعتهم الى انشائها و ترتيبها و الاعتناء بجمعها و تدوينها كما هو الظاهر في جملة منها»^۱

گفته شد چه بسا دیدار حضرت مهدی علیه السلام و اخذ از آن حضرت ریشه و اصل بسیاری از زیارت‌نامه‌ها و استخاره‌ها و دعاها و آداب و اعمال معروفی باشد که میان امامیه متداول است و ظاهراً مستندی از روایاتشان و کتاب‌های قدمایشان که واقف بر آثار و اسرار امامان هستند، برای آنها نیست. و نیز دلیلی نیست که گواهی دهد منشأ این زیارت‌ها و استخاره‌ها و دعاها روایات مطلقاً (کلی) باشد، یا دلیل‌های نیکوی قراردادی باشد که آنان را به انشا و ترتیب و اعتنا به جمع‌آوری و تدوین اینها خوانده باشد، آن‌گونه که در برخی چنین است.

برخی از اعمال و ادعیه‌ای که در آنها دیداری در غیبت کبرا صورت گرفته است:

الف) نماز مسجد جمکران:

۱. کشف القناع، ص ۲۳۰.

۲. عوائد الأيام، ص ۷۰۰.

وجدت بخط الفاضل الآغا محمد علی بن الأستاذ البهبهانی، فيما علقه علی کتاب *تقد الرجال*، ما لفظه: الحسن بن مثله الجمکرانی هو الذی امره الامام صاحب الزمان علیه السلام ببناء مسجد جمکران ... و له قصة طويلة حکاها الشيخ في کتاب *مؤنس الحزین فی معرفة الدين و الیقین*، و قد تضمنت معجزات عن الإمام علیه السلام و قد وصفه الصدوق فيها بقوله الشيخ العقیف الصالح حسن بن مثله الجمکرانی - رحمة الله علیه - و فيها مدح ذلك المسجد جداً و أمر للناس بان يصلوا فيها أربع رکعات: رکعتین لتحیة المسجد، یقرأ فی کل منهما الحمد مرة و سورة التوحید سبع مرات و التسبیح فی الركوع و السجود سبع مرات، ثم رکعتین صلاة صاحب الزمان علیه السلام إلا أنه إذا وصل إلى «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» کررها مائة مرة، ثم قرأ الحمد إلى آخرها، و إذا فرغ من الصلاة هلل، ثم سبح تسبیح الزهراء علیها السلام، ثم سجد و صلی علی محمد و آله مائة مرة، قال الإمام علیه السلام: من صلاها فکأنما صلاها فی البيت العتیق؛^۱

حسن بن مثله جمکرانی همان است که حضرت امام صاحب الزمان علیه السلام دستور ساختن مسجد جمکران را به وی داد ... و این جریان مفصلی که شیخ در کتاب *مؤنس الحزین فی معرفة الدين و الیقین* حکایت کرده است و این جریان معجزاتی را از امام علیه السلام دربر دارد. شیخ صدوق در این جریان حسن بن مثله جمکرانی را با تعبیر خود که شیخ عقیف صالح حسن بن مثله جمکرانی علیه السلام ستوده است و در آن از مسجد جمکران بسیار تعریف کرده است و حضرت به مردم دستور داده که در این مسجد چهار رکعت نماز بخوانند؛ دو رکعت برای تحیة مسجد که در هر رکعت یکبار حمد و هفت بار قل هو الله احد و هفت بار تسبیح در رکوع و سجود، سپس دو رکعت نماز

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۴۷، ح ۳۹۶۱/۱۹.

صاحب‌الزمان علیه السلام (که مانند دو رکعت تحیت است)، تنها تفاوتش زمانی است که به ایاک نعبد و ایاک نسعین می‌رسد، آن را صدبار تکرار می‌کند، سپس حمد را تا پایانش می‌خواند. و هنگامی که از نماز فارغ می‌شود «لا اله الا الله» می‌گوید، سپس تسبیح حضرت زهرا علیها السلام، و آن‌گاه به سجده می‌رود و صدبار صلوات می‌فرستد. امام علیه السلام فرمود: هر کس این نماز را بخواند، گویا که این نماز را در کعبه خوانده است.

ب) نماز مقام حله:

قال الفاضل الجلیل النحریر الآ میرزا عبدالله الإصفهانی الشهیر بالأفندی فی المجلد الخامس من کتاب ریاض العلماء فی ترجمة الشيخ بن أبی الجواد النعمانی أنه ممن رأى القائم علیه السلام فی زمن الغیبة الكبرى، و روى عنه علیه السلام و رأیت فی بعض المواضع نقلاً عن خط الشيخ زین الدین علی بن الحسن بن محمد الخازن الحائری تلمیذ الشهید أنه قد رأى ابن أبی جواد النعمانی مولانا المهدي علیه السلام فقال له: یا مولای لك مقام بالنعمانية، و مقام بالحلة، فأین تكون فیهما؟ فقال له: أكون بالنعمانية ليلة الثلاثاء و يوم الثلاثاء و يوم الجمعة و ليلة الجمعة أكون بالحلة و لكن أهل الحلة ما يتأدبون فی مقامی، و ما من رجل دخل مقامی بالأدب يتأدب و یسلم علی و علی الأئمة و صلی علی و علیهم اثنی عشر مرة ثم صلی رکعتین بسورتین، و ناجی الله بهما المناجاة، إلا أعطاه الله تعالى ما یسأله، أحدها المغفرة. فقلت: یا مولای علمنی ذلك، فقال: قل: اللهم قد أخذ التأدیب منی حتی مسنی الضر و أنت أرحم الراحمین، و إن كان ما اقترفته من الذنوب أستحق به أضعاف أضعاف ما أدبتنی به، و أنت حلیم ذو أناة تغفو عن كثير حتى یسبق عفوك و رحمتك عذابك، و کررها علی ثلاثا حتی فهمتها. قلت: و النعمانية یلد بین واسط و بغداد؛

ابن ابی جواد نعمانی، مولایمان حضرت مهدی علیه السلام را دید. به حضرت گفت: ای مولای من! شما مقام و جایگاهی در نعمانیه و مقام و جایگاهی در حله دارید. در این دو شهر کجا هستید؟ حضرت به او فرمود: من در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه هستم و روز جمعه و شب جمعه در حله هستم، ولی اهل حله ادب را در مقام و جایگاه من رعایت نمی کنند و مردی نیست که با ادب وارد مقام و جایگاه من شود، ادب را رعایت کند و بر من و بر امامان سلام دهد و بر من و امامان دوازده بار درود فرستد، سپس دو رکعت نماز با دو سوره بخواند و با این دو رکعت با خدا مناجات کند، مگر این که خداوند خواسته او را می دهد که یکی از آنها مغفرت و آمرزش است. گفتم: ای مولای من! این را به من بیاموز! فرمود: بگو: خدایا! ادب کردن تو در من اثر کرده تا آنجا که سختی به من رسیده و تو مهربان ترین مهربانان هستی و اگرچه برای گناهانی که من مرتکب شده ام چند برابر تأدیب و تنبیهی که برایمان کرده ای را سزاوارم و تو خدای بردبار و مهلت ده هستی که از بسیاری از بدی ها عفو می کنی تا آنجا که عفو و رحمتت بر عذابت سبقت گرفته است. و حضرت این جملات را چندبار برای من تکرار کرد تا درست فهمیدم. گویم که نعمانیه شهری میان واسط و بغداد است.

ج) نماز و دعای فرج:

حدیثی أبو الحسین محمد بن هارون بن موسی التلعکبری، قال: حدیثی أبو الحسین بن أبی البغل الکاتب، قال: تقلدت عملاً من أبی منصور بن الصالحان^۱ و جری بسینی و بینہ ما أوجب استتاری،

۱. پیش از این اشاره شد که این جریان در غیبت کبرا رخ داده است.

فطلبني و أخافني، فمكثت مستتراً خائفاً، ثم قصدت مقابر قريش ليلة الجمعة، و اعتمدت المييت هناك للدعاء و المسألة، و كانت ليلة ريح و مطر، فسألت ابن جعفر القيم أن يغلق الأبواب و أن يجتهد في خلوة الموضع، لأخلو بما أريده من الدعاء و المسألة، و آمن من دخول إنسان مما لم آمنه، و خفت من لقائي له، ففعل و قفل الأبواب و انتصف الليل، و ورد من الريح و المطر ما قطع الناس عن الموضع، و مكثت أدعو و أزور و أصلى. فبينما أنا كذلك إذ سمعت وطأة عند مولانا موسى عليه السلام، و إذا رجل يزور، فسلم على آدم و أولى العزم عليه السلام، ثم الأئمة واحداً واحداً إلى أن انتهى إلى صاحب الزمان عليه السلام فلم يذكره، فعجبت من ذلك و قلت: لعله نسي أو لم يعرف أو هذا مذهب لهذا الرجل. فلما فرغ من زيارته صلى ركعتين، و أقبل إلى عند مولانا أبي جعفر عليه السلام فزار مثل الزيارة، و ذلك السلام، و صلى ركعتين، و أنا خائف منه، إذ لم أعرفه، و رأيته شاباً تاماً من الرجال، عليه ثياب بيض، و عمامة محنك بها بذوابة و ردى على كتفه مسبل، فقال لي: يا أبا الحسين بن أبي البغل، أين أنت عن دعاء الفرج. فقلت: و ما هو يا سيدي. فقال: تصلى ركعتين، و تقول: يا من أظهر الجميل، و ستر القبيح، يا من لم يؤاخذ بالجريرة، و لم يهتك الستر، يا عظيم المن، يا كريم الصفح، يا حسن التجاوز، يا واسع المغفرة، يا باسط اليدين بالرحمة، يا منتهى كل نجوى، يا غاية كل شكوى، يا عون كل مستعين، يا مبتدئاً بالنعيم قبل استحقاقها، يا رباه (عشر مرات) يا سيداه (عشرة مرات) يا مولياه (عشرة مرات) يا غايتاه (عشرة مرات) يا منتهى رغبته (عشرة مرات) أسألك بحق هذه الأسماء، و بحق محمد و آله الطاهرين عليهم السلام إلا ما كشفت كربى، و نفست همى، و فرجت عنى، و أصلحت حالى و تدعو بعد ذلك بما شئت و تسأل حاجتك. ثم تضع خدك الأيمن على الأرض و تقول مائة مرة في سجودك: يا محمد يا

علی، یا علی یا محمد، اکیفانی فإنکما کافیای، و انصرانی فإنکما ناصرای. و تضع خدک الأیسر علی الأرض، و تقول مائة مرة أدركنی و تکررها كثيراً، و تقول: الغوث الغوث حتی ینقطع نفسک، و ترفع رأسک، فإن الله بکرمه یقضى حاجتک إن شاء الله تعالی. فلما شغلت بالصلاة و الدعاء خرج، فلما فرغت خرجت لابن جعفر لأسأله عن الرجل و کیف دخل، فرأیت الأبواب علی حالها مغلقة مقلقة، فعجبت من ذلك، و قلت: لعله باب هاهنا و لم أعلم، فأنهت ابن جعفر القیم، فخرج إلى من بیت الزيت، فسیأله عن الرجل و دخوله، فقال: الأبواب مقلقة كما ترى ما فتحتها. فحدثته بالحديث فقال: هذا مولانا صاحب الزمان عليه السلام و قد شاهدته دفعات فی مثل هذه اللیلة عن خلوها من الناس؛^۱

ابوجعفر محمد بن هارون بن موسی تلکبری برای ما نقل کرد که ابو الحسین بن ابی البغل کاتب برای او نقل کرده بود که گفت: کاری از ابو منصور بن صالحان به گردن گرفتم، ولی میان من و او اتفاقی افتاد که موجب پنهانی من شد. او مرا خواست و تهدید نمود، ولی من هم چنان پنهان می‌زیستم و بر خویشتم می‌ترسیدم تا آن‌که یک شب جمعه به طرف مقابر قریش رفتم و قصد نمودم که شب را (در حرم مطهر کاظمین علیهم السلام) بیتوته کنم.

آن شب، باد و بارانی بود. لذا از ابوجعفر قیم - کلیددار - خواستم که درها را ببندد و سعی کند محلی را خلوت نماید تا من در خلوت به دعا و سؤال از خداوند پرداخته و از داخل شدن آدمی که از او ایمن نبودم و می‌ترسیدم مرا ببیند، در امان باشم.

ابوجعفر کلیددار هم پذیرفت و درها را بست تا آن‌که شب به نیمه رسید و باد و باران، راه آمدن مردم را به حرم مطهر بست

۱. دلائل الامامة، ص ۵۵۱، ح ۵۲۵/۱۲۹.

و من با فراغت بال به دعا و زیارت و نماز مشغول گشتم. در همان موقع که سرگرم کار خود بودم، صدای پایی از طرف قبر مطهر حضرت موسی کاظم علیه السلام شنیدم. وقتی نگاه کردم، دیدم مردی زیارت می‌کند و بر حضرت آدم و پیغمبران اولوالعزم درود می‌فرستد. سپس بر یک‌یک امامان درود فرستاد تا به صاحب‌الزمان علیه السلام رسید، ولی او را نام نبرد. تعجب کردم و با خود گفتم: شاید فراموش کرد، یا این‌که امام زمان علیه السلام را نمی‌شناسد، یا این‌که مذهب او چنین است که امام دوازدهم را قبول ندارد.

بعد از زیارت دو رکعت نماز گزارد. آن‌گاه به جانب قبر امام محمد تقی علیه السلام آمد و همان‌طور زیارت کرد و بر انبیا و ائمه درود فرستاد و دو رکعت نماز خواند. من از او وحشت کردم؛ زیرا او را نمی‌شناختم. ولی دیدم جوانی است که علایم مردی در وی کامل است. لباسی سفید پوشیده و عمامه‌ای حنک‌دار بر سر و ردایی بر دوش دارد. در این وقت آن جوان مرا مخاطب ساخت و گفت: ای ابوالحسین بن ابی‌البغل! چرا دعای فرج نمی‌خوانی؟ گفتم: آقای من! دعای فرج کدام است؟ گفت: دو رکعت نماز می‌خوانی و سپس می‌گویی: «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح، یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک الستر، یا عظیم المن، یا کریم الصفح، یا حسن التجاوز، یا باسط الیدین بالرحمة، یا منتهی کل نجوی، یا غایة کل شکوی، یا عون کل مستعین، یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها».

سپس ده مرتبه بگو: «یا رباه» و ده مرتبه «یا سیداه» و ده مرتبه «یا مولاه» و ده مرتبه «یا غایتاه» و ده مرتبه «یا منتهی غایة رغبتاه» آن‌گاه بگو: «أسألك بحق هذه الأسماء و بحق محمد و آله الطاهرين عليهم السلام ألا ما كشفت کربی و نفست همی و

فرجت غمی و اصلحت حالی». آن‌گاه هر حاجتی داری از خدا بخواه. سپس گونه‌ی راست را روی زمین بگذار و صد مرتبه بگو: «یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیان و انصرانی فانکما ناصرانی» بعد از آن، گونه‌ی چپ را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو: «ادرکنسی» و آن را بسیار تکرار کن. سپس با یک نفس بگو: «الغوث الغوث» آن‌گاه سر بردار که خداوند با کرم خود حاجت تو را روا خواهد نمود.

هنگامی که من مشغول به نماز و دعا شدم، او از حرم بیرون رفت. وقتی فارغ گشتم، رفتم که از ابو جعفر کلیددار سراغ آن مرد را بگیرم و سؤال کنم با این‌که در بسته بود، او چگونه داخل شد؟ دیدم درها هم‌چنان قفل است. تعجب کردم و با خود گفتم: شاید حرم در دیگری دارد که من نمی‌دانم. به سوی ابو جعفر کلیددار رفتم. دیدم از اتاقی که روغن چراغ در آن گذارده‌اند بیرون می‌آید. از او سراغ آن مرد را گرفتم که چگونه داخل حرم شد. ابو جعفر گفت: چنان که می‌بینی درها همه بسته است و من هنوز درها را باز نکرده‌ام. جریان را برای او نقل کردم. ابو جعفر گفت: آن مرد مولا صاحب الزمان علیه السلام بوده است. در مثل چنین شبی که حرم خلوت است حضرتش را بسیار دیده‌ام.

(د) دعای فرج:

دعاء علمه صاحب الزمان علیه السلام أبا الحسن محمد بن أحمد بن أبي الليث رحمه الله تعالى في بلدة بغداد، في مقابر قریش، و كان

۱. ابن ابی اللیث الکاتب محمد بن أحمد أبو الحسن ابن ابی اللیث الکاتب: روی عنه القاضی أبو علی التنوخی فی کتاب الفرّج بعد الشدة حکایات و شیئا من شعره. (الواقی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۷)

حدثنی فتی من الکتاب البغدادیین يعرف بأبی الحسن بن ابی اللیث و کان أبوه من کتاب الجند یتصرف مع اشکرون بن سهلان الدیلمی أحد الامراء فی عسکر معز

أبو الحسن قد هرب إلى مقابر قريش و التجأ إليه من خوف القتل فنجى منه ببركة هذا الدعاء. قال أبو الحسن المذكور: إنه علمني أن أقول: «اللهم عظم البلاء، و برح الخفاء، و انقطع الرجاء، و انكشف الغطاء، و ضاقت الأرض، و منعت السماء، و إليك يا رب المشتكى، و عليك المعول في الشدة و الرخاء، اللهم فصل على محمد و آل محمد أولى الأمر الذين فرضت علينا طاعتهم، فعرفتنا بذلك منزلتهم، ففرج عنا بحقهم فرجاً عاجلاً كلمح البصر، أو هو أقرب، يا محمد يا علي اكفياني فإلكما كافيي و انصراني فإلكما ناصراني، يا مولاي يا صاحب الزمان الغوث الغوث [الغوث] أدركني أدركني أدركني». قال الراوي: إنه عليه السلام عند قوله: «يا صاحب الزمان» كان يشير إلى صدره الشريف؛^۱

دعای فرج دعایی است که صاحب‌الزمان علیه السلام آن را به محمد بن احمد علیه السلام در شهر بغداد در گورستان قریش آموخت. محمد بن احمد به گورستان قریش گریخته بود و از ترس کشته شدن بدان‌جا پناه برده بود و به برکت این دعا از آن نجات یافت. محمد بن احمد می‌گوید: امام به من آموخت که بگویم «اللهم عظم البلاء...» (تا آخر دعا) راوی می‌گوید: ایشان هنگام گفتن «یا صاحب‌الزمان» به سینه شریفشان اشاره می‌کردند.

ه) استخاره سید رضی الدین محمد الآوی (م ۶۵۴ق): شهید اول

گوید:

الدولة بن أحمد بن بويه (۳۰۳ - ۳۵۶، آغاز خلافت ۳۳۴). (الفرج بعد الشدة، ج ۱، ص ۲۲)

این قراین نشان می‌دهد، این رخداد، در غیبت کبرا بوده است. از ظاهر عبارت امین‌الاسلام نیز درمی‌یابیم که از خود ابن ابی لیث شنیده است، هرچند در زمان نوشتن کتاب، وی از دنیا رفته بوده است.

۱. كنوز النجاح، به نقل از جنة المأوی، حکایت چهلیم.

و منها: الاستخارة بالعدد، و لم تكن هذه مشهورة في العصور الماضية قبل زمان السيد الكبير العابد رضى الدين محمد بن محمد بن محمد الآوى الحسينى المجاور بالمشهد المقدس الغروى - رضى الله عنه - و قد رويناها عنه و جميع مروياته عن عدة من مشايخنا، عن الشيخ الكبير الفاضل جمال الدين بن المطهر، عن والده - رضى الله عنهما - عن السيد رضى الدين، عن صاحب الأمر عليه السلام يقرأ الفاتحة عشراً و أقله ثلاث و دونه مرة ثم يقرأ القدر عشراً ثم يقول هذا الدعاء، ثلاث: اللهم إني أستخيرك لعلمك بعاقبة الأمور، و أستشيرك لحسن ظنى بك في المأمول و المحذور. اللهم إن كان الأمر الفلانى مما قد نيطت بالبركة اعجازه و بوابديه، و حفيت بالكرامة أيامه و لياليه، فخر لى اللهم فيه خيرة ترد شموسه ذلواً، و تقعض أيامه سروراً. اللهم اما أمر فائتم، و اما نهى فانتهى. اللهم إني أستخيرك برحمتك خيرة في عافية. ثم يقبض على قطعة من السبحة و يضم حاجته، ان كان عدد تلك القطعة زوجاً فهو افعال، و ان كان فرداً لا تفعل، أو بالعكس؛^۱

از جمله استخاره‌ها، استخاره با عدد است. این استخاره در زمان‌های گذشته قبل از زمان سید بزرگوار رضى الدين محمد آواى حسينى ساکن شهر مقدس نجف مشهور نبود و ما از او نقل می‌کنیم (گروهی از اساتید ما از علامه حلی و ایشان از پدرش و ایشان از سید رضى الدين و ایشان از امام زمان نقل می‌کند): سوره حمد را ده بار می‌خواند و کمترش سه بار و کمتر از آن یک مرتبه بعد سوره قدر را ده بار می‌خواند بعد این دعا را سه مرتبه می‌خواند: اللهم إني أستخيرك ... برحمتك خيرة في عافية. بعد یک قسمت از تسبیح را می‌گیرید و حاجتش را در نظر می‌گیرد اگر تعداد دانه‌های قسمتی که گرفته است زوج بود انجام بدهد و اگر فرد بود انجام ندهد، یا برعکس.

۱. ذکرى الشيعة فى أحكام الشريعة، ج ۴، ص ۲۶۹.

این استخاره را علامه حلی نیز در کتاب *منهاج الصلاح* آورده است. محدث نوری بعد از نقل متن این دو کتاب می‌گوید:

و ظاهر الكتابین الشریفین أن السید^۱ تلقاها من الحجّة^۲ مشافهة بلا واسطة، و هذه فی الغیبة الکبری منقبة عظیمة لا تحوم حولها فضیلة؛^۳

و ظاهراً دو کتاب شریف این است که سید^۱ این استخاره را از حضرت حجّت^۲ به طور شفاهی بدون واسطه گرفته است و این در زمان غیبت کبرا فضیلت بزرگی است که فضیلتی به آن نمی‌رسد.

و استخاره و اعمال آیت‌الله مرعشی: عادل علوی شاگرد آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی از دست خط استاد جریان دیدارش را نقل کرده است که در آن امام استخاره کردن و برخی تعقیبات نمازهای واجب را به ایشان آموخته است.^۴

اعمال و ادعیه بسیاری از حضرت ولی عصر^۵ نقل شده است. آنچه در این جا آوردیم قدر متیقن آنهاست و بسیاری به دلیل نداشتن تاریخ یا در خواب و مکاشفه بودن در این جا قابل استناد نبود.^۶ آقای علی‌اکبر ذاکری در رد این مطلب آورده است:

آن‌گاه که امام، وظیفه برای اصلاح آنچه با واقع ناسازگار است، نداشته باشد، به طریق اولی در باب آداب زیارت و... وظیفه‌ای نخواهد داشت.^۴

۱. خاتمة مستدرک، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲. قبسات، ص ۱۱۱.

۳. نک: صحیفه مهدیه.

۴. چشم به راه مهدی^۵، «ارتباط با امام زمان^۵ در عصر غیبت»، ص ۹۱.

اگر منظور ایشان از وظیفه، واجب شرعی بودن آن بر امام است، کسی مدعی واجب بودن آن نیست؛ اما نکته در این جاست که از کجا نتیجه گرفته است که اگر چیزی به حد وظیفه نرسد، امام هیچ اقدامی نمی‌کند؟ چگونه لطف و احسان امام را نادیده گرفته است؟ آنهایی که این اعمال را نقل کرده‌اند، هرگز مدعی نشده‌اند که وظیفه امام بود که بگویند. بنابر این، استدلال ایشان چیزی را رد و نفی نمی‌کند.

یک مؤید: تعلیم طلب دیدار

گروهی از روایات، برای درخواست دیدار با امام عصر علیه السلام اعمال و ادعیه‌ای بیان می‌کنند و به مشتاقان ملاقات حضرت راه‌هایی می‌آموزند. این روایات نیز می‌توانند مؤید وقوع ملاقات باشند؛ زیرا حمل همه آنها به دوران ظهور و دیدار در هنگام ظهور امکان ندارد. مرحوم موسوی اصفهانی عقیده دارد:

و حمل ذلك كله على ان المراد طلب رؤيته في زمان ظهوره فقط،
 مما لا شاهد له ولا داعي إليه؛^۱

با توجه به این نکته، اگر قرار باشد هیچ دیداری در غیبت کبرا رخ ندهد، یا باید ملتزم شویم که این روایات تنها برای ابراز محبت و کسب ثواب است و نتیجه عملی ندارد، یا معتقد باشیم این اعمال و ادعیه همه مربوط به دوران کوتاه غیبت صغراست و برای همه زمان‌ها انشا نشده است. روشن است که اینها قابل التزام نیست. پس دیدار، هرچند برای افرادی نادر اتفاق می‌افتد.

۱. حمل همه آنها (دعاها) بر این که منظور درخواست دیدار امام عصر علیه السلام در زمان ظهورشان است، شاهد و دلیلی ندارد، داعی هم بر این حمل وجود ندارد. (مکالم المکارم، ج ۲، ص ۳۴۸)

برخی از اعمال طلب دیدار

الف) عن الصادق عليه السلام أنه قال: من قرأ بعد كل فريضة هذا الدعاء فإنه يرى الإمام محمد بن الحسن عليه السلام في اليقظة أو في المنام. بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان أينما كان وحيثما كان من مشارق الأرض و مغاربها، سهلها و جبلها، عني و عن والدي و عن ولدي و إخواني التحية و السلام، عدد خلق الله، و زنة عرش الله، و ما أحصاه كتابه و أحاط علمه اللهم إني أجدد له في صبيحة هذا اليوم و ما عشت فيه من أيام حياتي عهداً و عقداً و بيعة له في عنقي لا أحول عنها و لا أزول، اللهم اجعلني من أنصاره و نصاره الذابين عنه و الممثلين لأوامره و نواهيه في أيامه، و المستشهدين بين يديه، اللهم فان حال بيني و بينه الموت الذي جعلته على عبادك حتماً مقتضياً فأخرجني من قبري مؤتزرأ كفني، شاهراً سيفي، مجرداً قناتي، ملياً دعوة الداعي في الحاضر و البادي. اللهم أرني الطلعة الرشيدة، و الغرة الحميدة، و اكحل بصري بنظرة مني إليه، و عجل فرجه، و سهل مخرجه، اللهم اشدد أزره، و قو ظهره، و طول عمره، اللهم أعمر به بلادك، و أحي به عبادك، فإنك قلت و قولك الحق «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» فأظهر اللهم لنا و ليك، و ابن بنت نبيك، المسمى باسم رسولك، صلواتك عليه و آله، حتى لا يظفر بشئ من الباطل إلا مزقه، و يحق الله الحق بكلماته و يحققه، اللهم اكشف هذه الغمة، عن هذه الأمة بظهوره، «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً»، و صلى الله على محمد و آله؛

امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: هر کس بعد از نماز واجب این دعا را بخواند امام محمد بن حسن (امام زمان) را در بیداری یا

خواب می‌بیند: «بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان...».

ب) روى أن من دعاه بهذا الدعاء عقيب كل فريضة و واضب على ذلك ... يتشرف بلقاء صاحب الامر عليه السلام و هو: اللهم صل على محمد و آل محمد، اللهم إن رسولك الصادق المصدق صلواتك عليه و آله قال: إنك قلت: ما ترددت في شيء أنا فاعله كترددى في قبض روح عبدى المؤمن يكره الموت و أنا أكره مساءته، اللهم فصل على محمد و آل محمد و عجل لأوليائك الفرج و النصر و العافية و لا تسؤنى في نفسى و لا فى فلان، قال: و تذكر من شئت^۱.

روایت شده که هر کس پس از نمازهای فريضة این دعا را بخواند و بر آن مواظبت نماید ... به دیدار حضرت صاحب الامر عليه السلام نایل می‌آید و آن دعا این است: «اللهم صل على محمد و آل محمد ... و لا تسؤنى فى نفسى و لا فى فلان» و [به جای فلان] نام هر کس را بخواهی می‌بری.

ج) أبو على الأشعري، عن محمد بن حسان، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن على بن أبي حمزة، عن محمد بن سكين، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: من قرأ المسبحات (ما افتتح بسبح أو يسبح) كلها قبل أن ينام لم يمست حتى يدرك القائم عليه السلام و إن مات كان فى جوار محمد النبي عليه السلام.^۲

جابر می‌گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم می‌فرمود: هر کس پیش از آن‌که بخوابد همه مسبحات (سوره‌هایی که در ابتدایشان سَبَّحَ یا يُسَبِّحُ آمده) را بخواند، نمی‌میرد تا آن‌که حضرت قائم عليه السلام را درک کند و اگر بمیرد در جوار حضرت محمد پیامبر عليه السلام خواهد بود.

۱. مکارم الأخلاق، ص ۲۸۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۲۰، ح ۳.

د) عن الحسين بن علي بن أبي حمزة الثمالي عن الحسين بن أبي العلاء عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من قرء سورة بنى إسرائيل في كل ليلة جمعة لم يميت حتى يدرك القائم عليه السلام و يكون من أصحابه^۱.

امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند، نمیرد تا آن که حضرت قائم عليه السلام را درک کند و از اصحاب وی باشد.

ه) و عنه (أبي عبد الله عليه السلام) قال: من قال بعد صلاة الفجر و بعد صلاة الظهر: اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم. لم يميت حتى يدرك القائم عليه السلام^۲.

امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس پس از نماز فجر و بعد از نماز ظهر بگوید: «اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم» نمیرد تا آن که حضرت قائم عليه السلام را درک کند.

ممکن است عبارت «حتی یدرک القائم عليه السلام» اعم از دوران غیبت و ظهور باشد؛ اما در «یری الإمام محمد بن الحسن عليه السلام فی اليقظة أو فی المنام» هرگز نمی‌توان این احتمال را داد؛ زیرا درک دوران ظهور، در خواب معنا ندارد و این فراز می‌تواند قرینه‌ای برای فهم «حتی یدرک القائم عليه السلام» نیز باشد.

برخی از ادعیه طلب دیدار

الف) تأتي سرداب الغيبة ... و سم و انزل و عليك السكينة و الوقار، و صل ركعتين في عرصة السرداب و قل: الله أكبر ... اللهم

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۱.

۲. مصباح المتعجد، ص ۳۶۸، ۴۹۸ / ۱۰۸.

طال الانتظار، و شمت بنا الفجار، و صعب علينا الانتصار، اللهم
 أرنا وجه وليك الميمون في حياتنا و بعد المنون (الموت).^۱
 به سرداب غیبت می‌روی ... و بسم الله می‌گویی و با آرامش و
 وقار پایین می‌روی و در فضای سرداب دو رکعت نماز
 می‌گذاری و بگو: خدا بزرگ‌تر است ... خدایا! انتظار طولانی
 گشت و فاجران ما را شماتت کردند و پیروزی بر ما دشوار
 گشت؛ خدایا! چهره نجسته ولیات را در حال زندگیمان و
 پس از مرگ به ما نشان بده!

ب) الدعاء للندبة: قال محمد بن أبي قرّة: نقلت من كتاب أبي جعفر
 محمد بن الحسين ابن سفيان الزوفري - رضي الله عنه - هذا
 الدعاء، و ذكر فيه انه الدعاء لصاحب الزمان عليه السلام و يستحب ان
 يدعى به في الأعياد الأربعة: الحمد لله رب العالمين، و صلى الله
 على سيدنا محمد نبيه و آله و سلم تسليماً ... عزيز على ان أرى
 الخلق و أنت لا ترى، و لا اسم لك حسيماً و لا نجوى ... هل إليك
 يا بن احمد سبيل فتلقى ... و اره سيده يا شديد القوى.^۲

و مستحب است که دعای ندبه در چهار عید خوانده شود.
 الحمد لله رب العالمين ... سخت است بر من که مردم را ببینم
 ولی تو دیده نشوی و صوت و حرکت و نجوایی را برای تو
 نشنوم... آیا ای فرزند احمد! به سوی تو راهی هست تا دیده
 شوی؟ ... ای شدیدالقوی به بندهات سرورش را نشان بده! ...

ج) ذكر العهد المأمور به في زمان الغيبة: روى عن جعفر بن محمد
 الصادق عليه السلام أنه قال: من دعا إلى الله أربعين صباحاً بهذا العهد كان
 من أنصار قائمنا عليه السلام فان مات قبله أخرج الله تعالى من قبره، و

۱. المزار، ص ۶۵۷.

۲. همان، ص ۶۶۳.

أعطاه الله بكل كلمة الف حسنة، و محاً عنه الف سيئة، و هو: اللهم رب النور العظيم ... اللهم أرني طلعتة الرشيدة، و غرته الحميدة، و اكحل مرهى بنظرة منى إليه، و عجل فرجه، و سهل مخرجه.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چهل صبح دعای عهد را بخواند از یاران قائم ما خواهد بود. پس اگر پیش از او بمیرد، خداوند وی را از قبرش بیرون آورد و در برابر هر کلمه، هزار خوبی به او عطا کند و نیز هزار بدی از او محو کند. و آن دعا این است: ... اللهم رب النور العظيم ... خدایا! طلعت رشید او (طلوع و ظهورش) را به من نشان ده و نیز چهره پسندیده‌اش را و چشم مرا را با نگاه به وی سرمه کش و فرجش را نزدیک و خروجش را آسان نما!

در بعضی از ادعیه، واژه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد آرزوی دیدار، مربوط به دوران ظهور است؛ مانند «اللهم انی أسألك أن ترینی ولیّ امرک ظاهراً نافذاً لأمرک». اما در فرازهای مورد اشاره چنین قرائنی موجود نیست، بلکه قرینه بر دوران غیبت نیز می‌توان یافت؛ مانند این که بعد از آرزوی دیدار، درخواست تعجیل در ظهور امام می‌شود، یا می‌گوید یک نظر او را ببینم (بنظرة منى إليه) و نشان می‌دهد آرزوی دیدار، مربوط به دوران غیبت است.

آقای دوزدوزانی درباره اعمال و ادعیه طلب دیدار، در توضیح روایت دیدار احمد بن ابراهیم با محمد بن عثمان عمروی می‌نویسد:

ان الوظيفة في الغيبة هو التوجه و الزيارة و الاشتياق القلبي اما طلب الرؤية و الاجتماع معه فهو ممنوع لمكان قوله: «و لا تسأل

۱. همان، ص ۵۷۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۲.

الاجتماع فانه عزائم الله» فعدم بیان طریق من دعاء و زیارة و صلوة و غیر ذلك لرؤيته و لقائه علیه السلام دلیل علی انه لیس الأمر علی ما هو مرسوم بین أبناء الزمان من اعتقادهم بان العمل الفلانی من الدعاء و زیارة و الختم یوفق التشرف و الا كان للعمری الإشارة إليها بل یمکن الادعاء ان كل ما یذكر فی الألسن أو یكتب فی بعض المؤلفات من المختومات و الأوراد من المجعولات کیف مع ورود روایات كثيرة عنهم علیهم السلام فی غیبتہ الدالة بانہ لا یرى لیس فی روایة منها الإشارة إلى امکان رؤيته فی الغیبة الکبرا بدعاء و زیارة و نحوهما و الا فلو كان ممکناً بهذه الامور لكان علیهم بیانه؛^۱

وظیفه در دوران غیبت توجه و زیارت و اشتیاق قلبی است، اما درخواست دیدار و در کنارش قرار گرفتن ممنوع است به دلیل فرمایش مرحوم عمروی که فرمود: «و درخواست نکن که با ایشان در یک جا باشی؛ زیرا آن از حرام‌های الهی است» پس بیان نکردن راهی مانند دعا و زیارت و نماز و غیر اینها برای دیدار و ملاقات ایشان علیهم السلام دلیل این است که حقیقت این نیست که اینک میان مردم مرسوم شده که معتقدند فلان عمل از قبیل دعا و زیارت و ختم موجب دیدار می‌شود. اگر چنین نبود، مرحوم عمروی می‌توانست به آن اشاره نماید، بلکه جا دارد ادعا شود تمام آنچه در میان مردم وجود دارد یا در برخی نوشته‌ها آمده است از قبیل ختم‌ها و وردها، جعلی است. چگونه ممکن است جعلی نباشد با وجود روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام در مورد غیبت امام عصر علیه السلام که نشان می‌دهند ایشان دیده نمی‌شود؟ در هیچ روایتی از روایات غیبت نیز به امکان دیدن ایشان در غیبت کبرا به وسیله دعا و زیارت و مانند

۱. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۱۰۱.

آنها اشاره‌ای نشده است. و اگر با این نوع کارها دیدار ممکن بود بر امامان واجب بود که آن را بیان نمایند.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این ادعا خلاف واقع است. البته دربارہ این جمله مرحوم عمری در بحث پاسخ به اشکالات سخن خواهیم گفت.

بخش سوم:

پاسخ اشکال ها

بعد از اثبات امکان و وقوع ملاقات، به اشکال‌هایی که ایراد شده یا ممکن است ایراد شود پاسخ می‌دهیم؛ اشکال‌هایی که سبب شده بعضی افراد، در وقوع ملاقات دچار تردید شوند و برخی از اقسام آن را انکار کنند و عده‌ای دیگر به آن بدبین شوند و نقل چنین جریان‌هایی را به ضرر افراد و جامعه بدانند.

فصل اول: روایات

از اشکال‌هایی که به دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبرا گرفته می‌شود، روایاتی است که ظاهر آن بر امکان نداشتن دیدار دلالت دارد. این روایات را یک مطرح کرده و پاسخ می‌دهیم.

روایت اول. توقیع علی بن محمد سمري

مهم‌ترین، معتبرترین^۱ و مشهورترین روایتی که برای نفی دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبرا به آن تمسک می‌شود، نامه‌ای است که حضرت ولی عصر علیه السلام به نایب چهارم خویش نوشته است و به توقیع علی بن محمد سمري معروف است. نخست متن این روایت را آورده و بعد منابع، سند و دلالت آن را بررسی می‌کنیم.

متن روایت

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُؤْفَى فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ

۱. چشم به راه مهدی علیه السلام، «ارتباط با امام زمان در عصر غیبت»، ص ۴۵.

« قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ - فَحَضَرَتْهُ قَبْلَ وَقَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً تُسَخِّتُهُ؛

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ! أَعْظَمَ اللهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَقَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ (الثَّامَةَ) فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَسَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمُشَاهَدَةَ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛

به نام خداوند بخشنده مهربان. ای علی بن سمری! خداوند پاداش برادرانت را درباره تو بزرگ نماید. تو در فاصله شش روز از دنیا می‌روی. پس کارهای خود را انجام بده و به هیچ‌کس وصیت نکن که پس از تو جانشینت باشد؛ زیرا غیبت دوم (تام) واقع شد و ظهوری نخواهد بود، مگر پس از اذن خداوند و این اجازه پس از مدتی طولانی است که دل‌ها سخت شود و زمین از ستم پرگردد. و کسی که ادعای مشاهده می‌کند، به زودی به سراغ شیعیان من خواهد آمد. آگاه باشید! هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغ‌گو و افترا زننده است. و توان و نیرویی نیست، مگر برای خداوند بلندمرتبه بزرگ.

قَالَ: فَتَسَخَّنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ. فَقِيلَ لَهُ: مَنْ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَقَالَ: لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْعُهُ وَمَضَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ؛

مکتب می‌گوید: این توقیع را رونوشت کردیم و از نزد وی خارج شدیم. روز ششم به نزد او برگشتیم، در حالی که در

حال جان دادن بود. به او گفته شد: جانشین بعد از شما کیست؟ گفت: «برای خداوند کاری است که خود به سرمنزل خواهد رساند» و از دنیا رفت. خداوند از او راضی باشد و این آخرین سخنی بود که از ایشان شنیدم.

منابع

- این توفیق در بسیاری از کتاب‌های امامیه آمده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:
۱. محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، شیخ صدوق (م ۳۸۱ق)، *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۴۴، با سند؛
 ۲. محمد بن حسن شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)، *الغیبة*، ص ۳۹۵، با سند از شیخ صدوق؛
 ۳. فضل بن حسن بن فضل طبرسی (م ۵۴۸ق)، *إعلام‌الوری*، ص ۴۴۵ و *تاج‌الموالید فی موالید الأئمة* و *وفیاتهم*، ص ۶۸، بدون ذکر منبع: فروی عن ابی محمد حسن بن احمد؛
 ۴. احمد بن علی طبرسی (قرن ششم)، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۴۷۸، بدون سند: فاخرج توفیعا؛
 ۵. محمد بن علی بن حمزة طوسی (م ۵۶۰ق)، *الثاقب فی المناقب*، ص ۶۰۳، بدون سند: عن ابی محمد حسن بن احمد؛
 ۶. سعید بن عبد الله قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ق)، *الجرائح و الجرائح*، ج ۳، ص ۱۱۲۸، بدون سند از شیخ صدوق؛
 ۷. علی بن عیسیٰ اربلی (م ۶۹۳ق)، *کشف‌الغمة فی معرفة الأئمة*، ج ۲، ص ۵۳۰، بدون سند: روی عن ابی محمد حسن بن احمد؛
 ۸. علی بن عبدالکریم نیلی (قرن هشتم)، *منتخب الأنوار المضيئة*، ص ۱۳۰، از شیخ صدوق؛

۹. علی بن یونس نباطی بیاضی (م ۱۸۷۷ق)، *الصراط المستقیم*، ج ۲، ص ۲۳۶، از شیخ صدوق؛
۱۰. شیخ محمد حسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ق)، *إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، ج ۳، ص ۶۹۳، از الغیبة طوسی؛
۱۱. سید هاشم البحرانی (م ۱۱۰۷ق)، *مدینه معجز الأئمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر*، ج ۸، ص ۹، از *اعلام السوری* و ج ۸، ص ۱۸۲، از *الثاقب فی المناقب*؛
۱۲. علامه محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱ق)، *بحار الأنوار*، ج ۵۱، ص ۳۶۰، از الغیبة طوسی و *کمال الدین*، ج ۵۲، ص ۱۵۱، از *الاحتجاج* و *کمال الدین*؛
۱۳. میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۰ق)، *جنة المأوی*، چاپ شده در *بحار الأنوار*، ج ۵۳، ص ۳۱۸، از الغیبة طوسی و *الاحتجاج*؛
۱۴. لطف الله صافی گلپایگانی (معاصر)، *منتخب الأثر*، ص ۳۹۹، از *الغیبة طوسی*؛
۱۵. گروهی از نویسندگان، *معجم أحادیث الإمام المهدي*، ج ۴، ص ۳۱۷، از *کمال الدین*.
- چنان که ملاحظه می شود، بیشتر منابع این توقیع را مرسل نقل کرده اند و آنها هم که سند دارند، در نهایت به شیخ صدوق رسیده است. از این رو، این توقیع تنها یک سند دارد که از شیخ صدوق است و ما آن را بررسی می کنیم.

سند

شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین* این توقیع را از ابو محمد حسن بن احمد مُکَتَّب به نقل از مرحوم علی بن محمد سمری آورده است.

ابومحمد حسن بن احمد، استاد شیخ صدوق است و توقیع را بی واسطه از مرحوم علی بن محمد سمري، نایب چهارم نقل می کند. بنابراین، در سند سقطی وجود ندارد. طبقه روات نیز بر همین دلالت دارد و سند متصل است. از این رو، سخن محدث نوری که آن را مرسل خوانده^۱ صحیح نیست.

در وثاقت شیخ صدوق^۲ و علی بن محمد سمري^۳ اختلافی نیست. سخن در وثاقت حسن بن احمد مکتب است. این راوی با همین عنوان در کتاب های رجالی توصیف نشده است، بنابراین مجهول است و به واسطه ایشان روایت ضعیف می شود. اکنون باید دید حال که این راوی توثیق خاص و صریح ندارد، آیا می توان از راه توثیقات عام، وثاقت ایشان را ثابت کرد؟

مشایخ ثقات: از راه های اثبات وثاقت راوی، روایت کسانی است که تنها از روات ثقه حدیث نقل می کنند؛ اما از این راه نمی توان وثاقت این راوی را ثابت کرد؛ زیرا شیخ صدوق از کسانی نیست که لا یروی و لا یرسل إلا عن ثقة، بلکه از ضعیف ها نیز روایت می کند؛

۱. انه خیر واحد مرسل. (جنت المأوی، چاپ در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۱۸)

۲. محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی: أبو جعفر نزیل الری شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة بخراسان و کان ورد بغداد سنة خمس و خمسين و ثلاثمائة و سمع منه شیوخ الطائفة و هو حدث السن. (رجال النجاشی، ح ۱۰۴۹۳۸۹)

محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی یکنی أبا جعفر. کان جلیلاً حافظاً للأحادیث بصیراً بالرجال ناقداً للأخبار لم یر فی القمیین مثله فی حفظه و کثرة علمه. (فهرست الطوسی، ح ۷۱۰۴۴۲)

۳. علی بن محمد السمري: ذکره الشيخ في كتاب الغيبة فصل في ذكر طرف من أخبار السفراء الذين كانوا في حال الغيبة في أواخر أحوال السفراء الممدوحين. (معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۷۰، ح ۸۴۹۴)

مثلاً از حسن بن محمد بن یحیی علوی ابن اخی طاهر، سیزده حدیث^۱ نقل می‌کند، در حالی که مرحوم نجاشی درباره وی می‌فرماید: «روی عن المجاهیل أحادیث منكرة رأیت أصحابنا یضعفونه»^۲. بنابراین، به دلیل نقل روایت شیخ صدوق از وی، نمی‌توان وثاقتش را پذیرفت.

ترضی و استرحام: راه دیگری که در برخی موارد برای اثبات وثاقت یا دست‌کم مدح راوی به کار می‌رود، کمک گرفتن از واژه‌های «رضی الله عنه» یا «رحمه الله» است که شاگرد در حق استاد نوشته است. آقای دوزدوزانی می‌آورد: «قد یتفاد من ترحم الصدوق علیه بعد نقل اسمه انه ثقة»^۳. اما نمی‌توان از آن واژه کمک گرفت؛ زیرا مرحوم شیخ صدوق برای راوی ضعیف (حسن بن محمد بن یحیی علوی ابن اخی طاهر) نیز این واژه‌ها را به کار برده است.^۴

علامه حلی در این باره نوشته است:

ترحم أحد المعصومین عليه السلام و قيل: ان الترحم من قبلهم عليهم السلام للرواة يدل على كونهم مؤمنين موثقين بل عادلين. يرد هذا المبنى بأن الترحم هو طلب الرحمة من الله تعالى، فهو دعاء مطلوب و مستحب في حق كل مؤمن، و قد أمرنا بطلب المغفرة لجميع المؤمنين و للوالدين بخصوصهما، و قد ترحم الصادق عليه السلام لكل من زار

۱. الخصال، ج ۱، ح ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۴۷، ۲۴۸؛ عسل الشرایع، ج ۱، ح ۹، ۱۰ و

ج ۲، ح ۳۱ و ۳۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۵، ح ۳۶؛ معانی الأخبار، ص ۵۷، ح ۷، ۸

۲. از راویان مجهول احادیث نامعلومی نقل کرده دیدم اصحاب ما او را ضعیف می‌دانستند. (رجال النجاشی، ص ۶۴)

۳. از رحمت گفتن شیخ صدوق استفاده می‌شود که حسن بن احمد ثقة است. (تحقیق لطیف حول التوقيع الشریف، ص ۷)

۴. الخصال، ج ۱، ح ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۴۷، ۲۴۸.

الحسین علیه السلام بل إنه علیه السلام قد ترحم لأشخاص خاصة معروفين بالفسق لما فيهم ما يقتضى ذلك كالسيد إسماعيل الحميرى وغيره؛^۱

رحمت گفتن یکی از امامان معصوم علیهم السلام گفته شده: رحمت از طرف امامان علیهم السلام برای راویان دلالت می کند که آنها مؤمن و ثقه بلکه عادل بوده اند. این مبنا مردود است زیرا ترحم درخواست رحمت از خداوند است و این دعائی خوب و مستحب در حق هر مؤمنی است و ما مأموریم به درخواست بخشش برای تمام مؤمنان مخصوصاً پدر و مادر. امام صادق علیه السلام برای هر کسی که امام حسین علیه السلام را زیارت کند رحمت فرستاده است حتی امام برای افراد به خصوصى که معروف به فساد بودند رحمت فرستاده است زیرا خصوصیتی داشتند که اقتضای آن را می کرد مانند سید اسماعیل حمیری و دیگران.

آیت الله خوئی نیز می فرماید:

ترحم أحد الاعلام: و استدلل على حسن من ترحم عليه أحد الاعلام - كالشيخ الصدوق و محمد بن يعقوب و أضرابهما - بأن في الترحم عناية خاصة بالترحم عليه، فيكشف ذلك عن حسنه لا محالة. و الجواب عنه: أن الترحم هو طلب الرحمة من الله تعالى؛

رحمت گفتن یکی از بزرگان: استدلال شده بر خوبی کسی که یکی از بزرگان مانند شیخ صدوق و کلینی و امثال این دو بر او رحمت فرستاده باشند به این گونه که رحمت گفتن توجیهی مخصوص به آن فرد است و به ناچار از خوبی او حکایت می کند. جواب این استدلال این است که رحمت گفتن درخواست رحمت از خداوند است.

۱. خلاصة الأقوال، ص ۲۸.

سپس کلام علامه را می‌آورد و می‌فرماید:

فكيف يكون ترحم الشيخ الصدوق أو محمد بن يعقوب و أمثالهما كاشفا عن حسن المترحم عليه؟ و هذا النجاشي قد ترحم على محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن البهلول، بعد ما ذكر أنه رأى شيوخه يضعفونه و أنه لأجل ذلك لم يرو عنه شيئا و تحنیه؛^۱ چگونه می‌تواند رحمت گفتن شیخ صدوق یا کلینی و امثال آنها نشان خوبی فرد باشد؟ در حالی که نجاشی بر محمد بن عبدالله بهلول، رحمت گفته بعد از آن که آورده: «دیده است اساتیدش وی را تضعیف کرده‌اند» و وی به همین دلیل از او دوری جسته و هیچ روایتی از او نقل نکرده است.

کثرت روایت: راه دیگر اثبات وثاقت راوی، کثرت روایات بزرگان از آن راوی است؛ زیرا کثرت روایت از ضعیف، عیب محسوب می‌شد و بزرگان این کار را نمی‌کردند. در مورد روای حاضر، این راه نیز مسدود است؛ زیرا شیخ صدوق با این عنوان تنها همین یک روایت (توقیع) را از ایشان نقل کرده است.

یک نکته مهم: آیا ممکن است این راوی نام و عنوان دیگری داشته باشد و با آن عنوان در سند روایات قرار گرفته باشد تا ما بتوانیم از آن طریق کثرت روایت را ثابت کنیم؟ برای یافتن پاسخ این پرسش به اسناد روایات شیخ صدوق مراجعه می‌کنیم. با جست‌وجو به چهارده عنوان همانند می‌رسیم که عبارتند از:

عنوان اصلی: أبو محمد الحسن بن أحمد المکتب^۱

عنوان مشابه: أبو محمد الحسين بن أحمد المکتب^۲

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۷۴.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۴۴.

۳. همان، ص ۵۱۲، ح ۴۳.

- عنوان مشابه: أبو محمد الحسن بن أحمد المؤدب^١
 عنوان مشابه: الحسن بن أحمد المؤدب^٢
 عنوان مشابه: الحسين بن إبراهيم المؤدب^٣
 عنوان مشابه: الحسين بن إبراهيم بن هشام المكتب^٤
 عنوان مشابه: الحسين بن إبراهيم بن أحمد المؤدب^٥
 عنوان مشابه: الحسين بن إبراهيم بن أحمد المكتب^٦
 عنوان مشابه: أبو عبد الله الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هاشم
 المكتب^٧

- عنوان مشابه: الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام بن المكتب^٨
 عنوان مشابه: الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب^٩
 عنوان مشابه: الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب^{١٠}

١. عيون أخبار الرضا^ع، ج ٢، ص ١٧٤، ح ١.
 ٢. همان، ج ١، ص ٢٢٢، ح ٢.
 ٣. الامالي، ص ٣٨، ح ٦.
 ٤. عيون أخبار الرضا^ع، ج ١، ص ١٣، ح ١ و ٢١، ص ٢٥٥، ح ٢.
 ٥. الامالي، ص ٢٤٣، ح ١٥، ص ٥٤٥، ح ١١؛ التوحيد، ص ٢٢٤، ح ٣، ص ٣٧١، ح ١١؛ عيون
 أخبار الرضا^ع، ج ١، ص ٤١، ح ٤٢ و...
 ٦. الامالي، ص ٤٣٥؛ عيون أخبار الرضا^ع، ج ٢، ص ٢٤، ح ٢.
 ٧. معاني الأخبار، ص ٣٨٧، ح ٢٢.
 ٨. التوحيد، ص ٩٥، ح ١٥، ص ١٧٢، ح ٦، ص ٤٠٦، ح ٥؛ الخصال، ج ٢، ص ٤٣٠، ح ١٠،
 ص ٥٤٣، ح ١٩، ص ٥٧٢، ح ١، ص ٦٠٣، ح ٩؛ علل الشرائع، ج ٢، ص ٤٤٩، ح ١؛ عيون
 أخبار الرضا^ع، ج ١، ص ٨٨، ح ١١، ص ١٢٠، ح ٤، ص ١٩١، ح ١، ص ٢٧٧، ح ١٦،
 ج ٢، ص ٨٨، ح ١، ص ٤٣، ح ١٠، ص ١٤٩، ح ٢١ و...
 ٩. الخصال، ج ١، ص ٣١٤، ح ٩٤.
 ١٠. الامالي، ص ٤٠٠، ح ١٧، ص ٤٠٩، ح ٢، ص ٥٥٢، ح ٥، ص ٥٨٣، ح ٢٨، ص ٦٥٧، ح ٩،
 ص ٦٧٠، ح ١٠؛ التوحيد، ص ٢٢٤، ح ٥، ص ٢٨٩، ح ٩؛ الخصال، ج ٢، ص ٤٥١، ح ٥٧،

عنوان مشابه: الحسين بن ابراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب
الرازی^۱

عنوان مشابه: الحسين بن أحمد بن هشام المؤدب^۲

عنوان مشابه: الحسين بن أحمد بن ابراهيم بن هشام المكتب^۳
نخست چنین به ذهن می‌رسد که همه این نام‌ها اشاره به یک راوی
است، اما روشن است که تنها با اندکی تشابه، نمی‌توان به اتحاد حکم
کرد و باید برای اثبات این مطلب دلایل کافی وجود داشته باشد.
مرحوم قهپایی به اتحاد حکم کرده،^۴ اما هیچ دلیل و قرینه‌ای را ارائه
نکرده است. علمای بعد نیز هرگز این احتمال را پی نگرفته‌اند. مثلاً
آیت‌الله خویی هیچ احتمالی درباره اتحاد ابو محمد حسن بن مکتب با
حسین بن ابراهیم نداده است.^۵ مرحوم علی‌اکبر غفاری که تحقیق
وسعی در اساتید و شاگردان شیخ صدوق انجام داده است، رابطه‌ای
بین این دو نمی‌بیند.^۶ بنابراین، به صرف سخن مرحوم قهپایی نمی‌توان
این اتحاد را پذیرفت. آقای ذاکری هم نوشته: «پس از بررسی و
مراجعه به کتاب‌های: *خصال*، *معانی الاخبار*، *عیون الاخبار*، *علل الشرائع*،
کمال الدین، *امالی* و *مشيخه فقيه*، به این نتیجه رسیدیم که حسن و

ص ۶۵۲، ح ۵۳؛ *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۱، ص ۱۳۲، ح ۲، ص ۱۷۵، ح ۱،

ص ۲۴۰، ح ۲، ج ۲، ص ۴۰۵، ح ۶ و ...

۱. *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۶۹، ح ۱، ج ۲، ص ۴۰۳، ح ۴.

۲. *الخصال*، ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۴۶.

۳. *عیون أخبار الرضا*، ج ۲، ص ۲۱۴.

۴. *مجمع الرجال*، ج ۷، ص ۱۹۰.

۵. *معجم رجال الحدیث*، ج ۵، ص ۲۷۲، راوی ۲۷۲۶.

۶. نک: مقدمه *معانی الاخبار*، ص ۴۶، ش ۵۸، ص ۴۸، ش ۶۹.

حسین، یک نفر است»^۱. اما هرگز دلیل این اتحاد را بیان نکرده است. بنابراین، هیچ دلیلی بر اتحاد حسن و حسین نداریم، اما می‌توانیم دو قرینه بر متعدد بودن آنها بیاوریم:

الف) آمدن هر دو در یک سند: هر دو راوی در سند یک روایت واقع شده‌اند: «حدثنا ... الحسن بن أحمد المؤدب و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب - رضي الله عنهم - قالوا: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني»^۲. روشن است که در صورت اتحاد دو راوی چنین سندی معنا نمی‌یابد.

ب) اختلاف در کنیه: کنیه حسن، ابو محمد است، اما کنیه حسین، ابو عبدالله است.

ممکن است که گفته شود ابو محمد الحسین بن أحمد المکتب^۳ که در سند توقیع کتاب کمال الدین پیش از توقیع سمری آمده، نشان اشتراک حسن و حسین است و احتمال حسین بودن نام واقعی راوی را تقویت می‌کند؛ اما بررسی، خلاف آن را ثابت می‌کند و معلوم می‌شود لفظ حسین که در چاپ‌های موجود کتاب کمال الدین آمده اشتباه است و آن نیز حسن بوده است؛ زیرا: ۱. نقل علامه مجلسی در دو جای بحار الانوار از کتاب کمال الدین «حسن» است. با توجه به این‌که نسخه‌های اصیل و معتبر در دست علامه مجلسی بوده است، نقل ایشان به عنوان یک نسخه معتبر تلقی می‌شود:

۱. چشم به راه مهدی (ع) «ارتباط با امام زمان (ع) در عصر غیبت»، ص ۵۲.

۲. عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۲.

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۲، ح ۴۳.

أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بِنُ هَمَّامٍ
بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ ذَكَرَ أَنَّ الشَّيْخَ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - أَمْلَأَهُ عَلَيْهِ وَ أَمْرَهُ
أَنْ يَدْعُوَ بِهِ؛^۱

ابومحمد حسن بن احمد مکتب گویند: ابوعلی بن همام این دعا
را برایمان گفت و بیان داشت که شیخ رضی الله عنه این دعا را بر او املا
کرده و به او دستور داده که این دعا را بخواند.

۲. نقل سید بن طاوس از خود شیخ صدوق «حسن» است. سید
علی بن طاوس با سند خود از شیخ طوسی و ایشان نیز با سند خود از
شیخ صدوق نقل می‌کند که در این نقل نیز «حسن» آمده است:

أَخْبَرَنِي الْجَمَاعَةُ الَّذِينَ قَدَّمَتِ الْإِشَارَةَ إِلَيْهِمْ بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى جَدِّي
أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - جَلَّ جَلَالُهُ عَلَيْهِ - قَالَ: ... وَ
حَدَّثَ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ نُوحٍ
- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ
بِنِ بَابُوِيهِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِ قَالَ حَدَّثَنِي
أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ رضی الله عنه بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ ذَكَرَ أَنَّ الشَّيْخَ الْعَمْرِيَّ
- قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - أَمْلَأَهُ عَلَيْهِ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَدْعُوَ بِهِ؛^۳

ابومحمد حسن بن احمد مکتب می‌گویند: ابوعلی محمد بن
همام این دعا را برای من روایت کرد و یادآور شد که شیخ

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۷، ح ۱۸، ج ۹۲، ص ۳۲۷، ح ۳.

۲. شیخ طوسی با یک واسطه از وی روایت نقل می‌کند. «أحمد بن محمد بن نوح
یکنی أبا العباس السیرافی سكن البصرة واسع الرواية ثقة فی روايته غیر أنه حکمی
عنه مذاهب فاسدة فی الأصول مثل القول بالرؤية و غیرها. وله تصانیف... أخبرنا
عنه جماعة من أصحابنا بجميع رواياته و مات عن قرب إلا أنه كان بالبصرة و لم
یتفق لقائی إياه». (الفهرست، باب أحمد، زاوی ۱۱۷۸۶)

۳. جمال الاسبوع، ص ۵۲۱.

عمرو بن رضی الله عنه آن را بر وی املا کرده است و دستور داده که این دعا را بخواند.

این نقل از کتاب *کمال الدین نیست*، بلکه از طرق راویان است. این قرینه نیز «حسن» بودن این اسم را تقویت می‌کند. بنابراین، تنها نقطه اشتراک این دو راوی نیز از بین می‌رود و معلوم می‌شود از اشتباه ناسخان، برآمده است.

بدین ترتیب، از عناوین مشابه، تنها سه عنوان نخست با عنوان اصلی مشترک است و در مجموع شیخ صدوق چهار روایت از این راوی نقل کرده است و با این حساب کثرت روایتی نیز ثابت نمی‌شود تا راوی اعتبار یابد. پس هیچ دلیلی بر اشتراک ابومحمد حسن بن احمد با ابوعبدالله حسین بن ابراهیم وجود ندارد و نمی‌توان تنها با اشتراک در «مکتب» یا «مؤدب» که شغل است و بسیاری از روات عهده‌دار آن بوده‌اند، یا اسم احمد که از اسامی پرتکرار است، اتحاد را ثابت کرد. البته «حسین» نیز توثیق نشده، اما از راه کثرت روایت شیخ صدوق، می‌توان اعتبار او را ثابت کرد؛^۱ ولی اعتبار حسین را نمی‌توان به حسن سرایت داد.

نتیجه: دلیلی بر وثاقت ابومحمد حسن بن احمد وجود ندارد و سند توقیع هم‌چنان به سبب ایشان ضعیف است و در نتیجه سخن مجدد نوری که این توقیع را ضعیف خوانده، صحیح است.^۲

حال که دریافتیم سند روایت صحیح نیست، آیا می‌توان اعتبار توقیع را از راه دیگری غیر از سند تأمین کرد؟

۱. *خاتمه مستدرک الوسائل*، ج ۵، ص ۱۶۱.

۲. *فکیف يجوز الاعراض عنها لوجود خبر ضعیف*. (جنته المأوی، چاپ شده در

بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۱۸)

۱. تواتر معنوی: اگر یک مطلب در روایات بسیاری آمده باشد، هرچند این روایات دارای سندی معتبر نباشند، با انضمام آنها به هم می‌توان به صدور آن از معصوم اطمینان یافت. اما اعتبار توفیق مرحوم سمری را نمی‌توان از این راه ثابت کرد؛ زیرا این روایت نظیر و مانندی ندارد و مفرد و غریب است. البته آقای دوزدوزانی در صدد اثبات تواتر است و می‌نویسد:

ان التوقيع الشريف و ان كان خبراً واحداً الا انه باعتبار المضمون متواتر كما لا يخفى على المتبع لأنه ورد عنهم عليه السلام أخبار كثيرة تدل على عدم امکان وجدانه و مشاهدته و رؤيته عارفاً بانه الامام المهدي عليه السلام؛^۱

این توفیق شریف گرچه خبر واحد است، ولی به لحاظ مضمون و محتوا متواتر است، آن‌گونه که بر جست‌وجوگر مخفی نیست؛ چون روایات بسیاری از امامان علیهم السلام رسیده که بر عدم امکان دستیابی به حضرت و دیدار و مشاهده آن جناب، در حالی که بدانند او امام مهدی علیه السلام است، دلالت می‌کند.

ایشان در پایان کتاب، سی روایت را نقل کرده و ادعا می‌کنند همه اینها مضمون همان توفیق هستند، در حالی که آن روایات دسته‌های مختلفی هستند و هر کدام در صدد بیان یک حقیقت است؛ بعضی خبر از وقوع غیبت در آینده است، برخی نحوه فایده بردن از امام غایب است، برخی بیان سیره امام در عصر غیبت است و هیچ‌کدام به ملاقات و دیدار ارتباط ندارد. درباره روایاتی که ایشان آورده، در

۱. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۷.

۲. مانند روایات: لا یری شخصه، لا یری جسمه، یغیب عنهم شخصه، سترها سحر حجاب، ماء کم غورا، یجولون فلا یجدونه، لا یعرفونه.

بندهای بعد بحث می‌کنیم. پس با توسل به تواتر نمی‌توان اعتبار آن را ثابت کرد. بدین ترتیب، باز هم سخن محدث نوری که این توقیع را خبر واحد دانسته، صحیح است.^۱

۲. شهرت روایی: اگر حدیث دارای اسناد بسیار باشد و راویان گوناگونی آن را از امام نقل کرده باشند، می‌تواند جابر ضعف سند باشد. اما در این مورد شهرتی در میان نیست؛ زیرا این توقیع را تنها ابومحمد نقل کرده، هرچند وی می‌نویسد: «فَنَسَخْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ» یعنی افراد متعددی این توقیع را دیده و رونوشت کرده‌اند، اما با آن که توقیع مهمی است و مربوط به امور شخصی نیست، به‌جز ایشان، کسی از این توقیع خبر نداده است و از ابومحمد نیز تنها شیخ صدوق نقل می‌کند و راوی دیگری این حدیث را از ابومحمد گزارش نکرده است. از کتاب‌هایی که اکنون در دسترس است نیز در می‌یابیم که در قرن چهارم، تنها شیخ صدوق و در قرن پنجم نیز تنها شیخ طوسی نقل کرده است، با این که استاد ایشان شیخ مفید آثار بسیاری در غیبت نگاشته، اما به این توقیع اشاره‌ای نکرده است. می‌توان گفت این توقیع از قرن ششم در کتاب‌های بسیاری نقل شده است. بنابراین، شهرتی نیز ندارد تا جابر ضعف سند باشد و به توقیع اعتبار بخشد.

۳. پذیرش اصحاب: هرچند این توقیع شهرت روایی ندارد، اما چنان که گفتیم دانش‌مندان شیعه از قرن ششم بدان توجه داشته و عالمان بسیاری این توقیع را نقل کرده‌اند و نه تنها آن را رد نکرده‌اند، بلکه به فقرات آن استناد کرده یا برخی فقرات آن را توجیه کرده‌اند.

۱. انه خبر واحد. (جنة المأوی، چاپ شده در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۱۸)

نتیجه: هرچند نمی‌توان سند توقیع را تصحیح یا شهرت آن را ثابت کرد، اما چون بزرگان شیعه آن را پذیرفته‌اند، ما نیز آن را مقبوله می‌دانیم و دلالت آن را بررسی می‌کنیم.

دلالت

توقیع را در سه فراز بررسی می‌کنیم:

فراز اول:

فَاجْمَعُ أَمْرَكَ وَ لَأُثْوِيَنَّ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ؛

پس کارهایت را سامان بده و به کسی وصیت نکن که بعد از وفات تو جانشینت گردد.

این فراز که خبر از پایان سفارت و نیابت خاص است، میان عالمان شیعه اجماعی است و کسی تردید ندارد که بعد از وفات علی بن محمد سمري این ارتباط قطع شده است و هر کس ادعای بایست و ارتباط کرده، از طرف علما تکذیب شده است.^۱ گفتنی است این توقیع تنها دلیل پایان یافتن غیبت صغری و تمام شدن سفارت نیست و سخنان دیگری نیز از مرحوم سمري درباره پایان یافتن ارتباط وجود دارد.^۲ بنابراین، اگر این توقیع پذیرفته هم نشود، به مسأله پایان نیابت آسیبی نمی‌رسد.

۱. أخبرني الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان عن أبي الحسن علي بن بلال المهلبی قال: سمعت أبا القاسم جعفر بن محمد بن قولويه يقول... عندنا أن كل من ادعى الأمر بعد السمري - رحمه الله - فهو كافر متمس ضال مضل و بالله التوفيق؛ نزد ما شیعیان، هر کسی که ادعای نیابت کند پس از سمري، پس او کافر، فاسد، گمراه و گمراه کننده است. (الغیبة للحجة، ص ۴۱۲)

۲. الف) حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق - رضي الله عنه - قال: حدثنا الحسن بن علي بن زكريا بمدينة السلام قال: حدثنا أبو عبدالله محمد بن خلیلان قال: حدثني

آقای ذاکری درباره فراز اول می‌نویسد:

این بخش، نهی از وصایت و سفارت می‌کند و مدعیان نیابت خاص را پس از سمري ردّ می‌کند. ... بنابراین، بخش‌های بعدی توقیع، مربوط به نیابت نیست.^۱

برداشت ایشان از فراز اول صحیح است، اما نتیجه‌گیری ایشان جای تعجب دارد؛ زیرا فاء در فقد وقعت فاء تعلیل است^۲ و فراز دوم دلیل

أبی عن أیبه عن جده عن غیاث بن أسید قال: ولد الخلف المهدی علیه السلام یوم الجمعة... وکیلته عثمان بن سعید فلما مات عثمان أوصی الی ابنه أبی جعفر محمد بن عثمان و أوصی أبو جعفر الی أبی القاسم الحسین بن روح و أوصی أبو القاسم الی أبی الحسن علی بن محمد السمري - رضی الله عنهم - قال: فلما حضرت السمري الوفاة سئل أن یوصی فقال: لله أمر هو بالغه فالغیبة التامة هی التي وقعت بعد مضي السمري - رضی الله عنه - . (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۳، ح ۱۲)

(ب) و أخبرنی محمد بن محمد بن النعمان و الحسین بن عبید الله عن أبی عبد الله محمد بن أحمد الصفوانی قال: أوصی الشیخ أبو القاسم - رضی الله عنه - الی أبی الحسن علی بن محمد السمري - رضی الله عنه - فقام بما کان الی أبی القاسم. فلما حضرت الوفاة حضرت الشیعة عنده و سألته عن الموکل بعده و لمن یقوم مقامه فلم یظهر شیئاً من ذلك و ذکر أنه لم یؤمر بأن یوصی الی أحد بعده فی هذا الشأن. (الفیة للحجة، ص ۳۹۴)

۱. چشم به راه مهدی علیه السلام، ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت، ص ۴۸.

۲. مانند بی‌تی که محمد بن مالک (م ۱۷۲ق) در الفیة آورده و می‌گوید:

و سبق حال ما بحرف جرّ قد أسوا و لا أمنعه فقد ورد

و عبد الله بن عقیل العقیلی (م ۷۶۹ق) در شرح آن می‌آورد: «مذهب جمهور النحویین أنه لا یجوز تقدیم الحال علی صاحبها المجرور بحرف فلا تقول فی "مررت بهند جالسة" مررت جالسة بهند. و ذهب الفارسی، و ابن کيسان، و ابن برهان، الی جواز ذلك، و تابعهم المصنف، لورود السماع بذلك». و در کتاب منحة الجلیل بتحقیق شرح ابن عقیل تألیف محمد محیی‌الدین عبدالحمید، به تعلیل بودن «فاء» تصریح می‌کند: «"فقد" الفاء للتعلیل، و قد: حرف تحقیق "ورد" فعل ماضی، و

فراز اول است. امام علیه السلام می فرماید: «به کسی وصیت نکن، زیرا غیبت دوم شروع شده است». بنابراین، نمی توان ادعا کرد بخش های بعدی توقیع به نیابت ربطی ندارد. آقای دوزدوزانی نیز می نویسد: «فی مقام التعلیل علی الصدر باتیان کبراً کلی»^۱.

فراز دوم:

فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ (الثَّامَّةُ) فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا؛
 زیرا غیبت دوم یا کامل واقع شد پس ظهوری نخواهد بود، مگر بعد از اجازه خداوند و آن اجازه بعد از مدت طولانی و سخت شدن دل ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود.

اشکال کنندگان بر ملاقات به این فراز استناد می کنند.

آقای دوزدوزانی درباره این فراز می نویسد:

صريح في ان الغيبة إلى موت السمرى كانت ناقصة و نقصان الغيبة لا يتصور إلا بأن يكون الرؤية فيها (الغيبة الصغرى) متصوراً و ممكناً و أما بعد هذا فإنما وقعت الغيبة التامة فلا يمكن الرؤية فيها لأحد فلذا تفرع عليه فلا ظهور الا بعد اذن الله عزّ و جلّ فيصير المعنى: انه وقعت الغيبة التامة فلا يراه أحد الى يوم ظهوره و هو بعد طول الأمد و...^۲

فاعله ضمير مستتر فيه جوازاً تقديره هو يعود إلى سبق حال، و تقدير البيت: و قد أبى النحاة أن يسبق الحال صاحبه الذي جر بالحرف، ولا أمنع ذلك، لأنه وارد في كلام العرب».

۱. به وسیله آوردن کبرای کلی در مقام دلیل آوردن برای فراز اول توقیع است. (تحقیق

لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۵۶)

۲. همان، ص ۲.

فراز «فقد وقعت الغيبة الثانية (التامة)» در این معنا صراحت دارد که غیبت امام علیه السلام تا زمان مرگ سمری ناقص بوده است و نقصان غیبت معنا ندارد، جز با این که دیدار در غیبت (صغرا) امکان دارد. و اما پس از مرگ سمری غیبت را کامل تحقق یافته است. بنابراین، دیدار در غیبت کامل برای احدی امکان ندارد و روی همین اصل نتیجه تحقق غیبت کامل این است که ظهوری نیست مگر پس از اذن الهی. بنابراین، معنا این می شود که: غیبت کامل تحقق یافته و در نتیجه احدی تا روز ظهورش او را نمی بیند و ظهورش پس از طولانی شدن مدت و ... خواهد بود.

و باز می آورد:

و تمام الغيبة و نقصانها لا معنى له إلا بظهوره لبعض الأفراد و عدمه و انه كان الظهور في الغيبة الصغرى لبعض الأفراد ممكناً و اما في الغيبة الكبرى فلا ظهور لأحد و لذا تفرع بقوله «فلا ظهور الا بعد اذن الله عزّ و جلّ» و اما تقييد الظهور باذن الله ففيه اشارة إلى ان الغيبة التامة و عدم الظهور مغيبى بغاية و هي يوم خروجه و قيامه؛^۱

و کامل شدن غیبت و ناقص بودن آن معنایی ندارد، مگر با این که امام برای برخی افراد ظاهر گردد یا نگردد و این که در غیبت صغرا ظهور برای برخی امکان داشته باشد، ولی در غیبت کبرا برای احدی ظهور تحقق نیابد. و روی همین جهت است که در روایت نتیجه گیری می شود که ظهوری نیست؛ مگر پس از آن که خداوند عزوجل اجازه دهد. و اما مقید ساختن ظهور به اذن الهی در آن، اشاره به این نکته است که غیبت کامل و

۱. همان، ص ۲ - ۳.

عدم ظهور غایت و نهایتی دارد که همان روز خروج و قیام حضرت است.

آقای ذاکری نیز می‌نویسد:

با توجه به این که خواص یاران حضرت، ایشان را در غیبت صغرا مشاهده کرده‌اند، توقیع نفی ظهور و رؤیت کلی می‌کند و جمله «فلا ظهور...» این معنا را می‌رساند؛ زیرا ظهور به معنای بروز پس از خفاست و «لاء» نفی جنس همراه استثنا بدین معناست که هیچ ظهوری ندارد و افراد، وی را مشاهده نمی‌کنند، مگر پس از اذن خداوند.^۱

درباره این استدلال‌ها به چند نکته باید توجه کرد:

آقای دوزدوزانی پایه اصلی استدلال را روی کلمه «التامة» بنا نهاده و همه نتیجه‌ها را از آن گرفته است، در حالی که این کلمه نسخه بدل است و در حاشیه کمال‌الدین به آن اشاره شده است. بنابراین، احتمال «الثانیه» بودن قوی‌تر است. البته استاد علی اکبر مهدی‌پور می‌گفت تمام نسخ خطی کمال‌الدین را دیده و همه آنها «الثانیه» است.^۲ بنا بر این، استدلال آقای دوزدوزانی اصلاً جا نخواهد داشت و اگر نپذیریم، دست کم احتمال «الثانیه» بودن استدلال ایشان را به شدت سست خواهد کرد، اگر نگوییم: اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال؛ زیرا وقتی تعبیر توقیع «الثانیه» بود، دیگر تمامیت از آن استفاده نمی‌شود.

۱. چشم به راه مهدی علیه السلام «ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت»، ص ۴۸.

۲. نشست علمی «ملاقات»، برگزار شده در مؤسسه انتظار نور دفتر تبلیغات اسلامی قم.

اگر تنزل کنیم و بپذیریم که صفت غیبت، تامه است، این پرسش پیش می‌آید که آقای دوزدوزانی به چه دلیل و با کدام قرینه ادعا می‌کند که تامه و ناقصه بودن غیبت جز با دیدار و عدم دیدار تصور نمی‌شود. اگر کسی ادعا کند تامه بودن غیبت به بود و نبود سفیر است، چگونه می‌تواند آن را رد کند، در حالی که پذیرفته است فراز اول، نفی نیابت است و «فاء» در فقد وقعت الغیبة تعلیل است؛ یعنی چون غیبت تامه است، سفیری نیست. پس در خود توقیع تصریح شد که تامه بودن به نبود سفیر است. بنابراین، تامه بودن غیبت با دخالت ندادن دیدار نیز تصورشدنی است، بلکه تصریح توقیع است و ادعای ایشان جا ندارد. درباره این مطلب در اشکال نبودن فرق بین غیبت کبرا و غیبت صغرا نیز بحث خواهیم کرد.

هر دو استدلال کننده کلمه «ظهور» را معنای لغوی کرده‌اند، در حالی که قراین بر اصطلاحی بودن آن دلالت دارد؛ زیرا پرشدن زمین از ظلم،^۱ طولانی شدن زمان و سخت شدن دل‌ها،^۲ بر اساس روایات

۱. يَمَلَأُ أَرْضَ اللَّهِ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ جَوْرًا. (بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۴۶، ح ۲۲)

۲. الف) أخبرني علي بن حاتم فيما كتب إلي قال حدثنا حميد بن زياد عن الحسن بن علي بن سماعة عن أحمد بن الحسن الميثمي عن سماعة و غيره عن أبي عبد الله عليه السلام قال نزلت هذه الآية في القائم عليه السلام وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. (كمال السدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۶۸، ح ۱۲)

ب) رواه الشيخ المفيد - رحمه الله - بإسناده عن محمد بن همام عن رجل من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول نزلت هذه الآية: «وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» في أهل زمان الغيبة و الأمد أمد الغيبة كأنه أراد - عز و جل - يا أمة محمد و يا معشر الشيعة! لا تكونوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ. فتأويل هذه الآية جار في

دیگر، از نشانه‌های ظهور اصطلاحی، یعنی همان قیام حضرت ولیّ عصر علیه السلام است، نه ظهور به معنایی لغوی که با غیبت صغرا هم سازگاری داشت؛ زیرا ظهور مورد ادعای آنان بعد از غیبت کبرا متفی شده است. در صورت تنزل نیز می‌گوییم اگر این قراین موجب نشود که «ظهور» ظاهر در معنای اصطلاحی باشد، دست‌کم احتمال راجح، اصطلاحی بودن است و از این‌جا روشن می‌شود استدلال آقای ذاکری نیز که پایه اصلی آن بر لغوی بودن معنای ظهور بود، استدلال بر پایه احتمال مرجوح است و در نتیجه، اتقان خود را از دست می‌دهد و نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

از نکته دوم روشن می‌شود احتمال تفریع (سببیت) بودن «فاء» در «فلا ظهور» که معنا جمله این باشد: «غیبت تامه باعث شده تا ظهوری نباشد»، احتمال مرجوحی است و احتمال قوی‌تر «فاء» تعقیب بودن آن است؛^۱ به این معنا که غیبت واقع شده و به دنبال آن ظهوری نخواهد بود، مگر بعد از اذن خداوند. زیرا ظهور لغوی را که معنای مرجوح بود، می‌توان نتیجه غیبت کبرا دانست، اما معنای اصطلاحی آن را هرگز؛ چون ظهور اصطلاحی در غیبت صغرا هم متفی بود و غیبت کبرا باعث آن نشده است. پس معنا چنین می‌شود: امام عصر علیه السلام در فراز اول امر کردند که وصی تعیین نکند و در فراز دوم آن را معلل به

أهل زمان الغيبة و أيامها دون غيرهم من أهل الأزمنة لأن الله سبحانه نهى الشيعة عن الشك في حجة الله أو أن يظنوا أن الله - عز و جل - يخلق الأرض منها طرفة عين. (تأويل الآيات الظاهرة، ص ۶۳۷)

۱. الفاء المفردة: حرف مهمل... و ترد على ثلاثة أوجه: أحدها: أن تكون عاطفة، و تفيد ثلاثة أمور: ... الأمر الثاني: التعقيب، و هو في كل شيء بحسبه... «تزوج فلان فولد له»... و ان كانت متطولة. (معنى اللبيب عن كتب الأعاريب، ج ۱، ص ۱۶۱)

وقوع غیبت دوم نموده و فرمودند: «به دنبال این غیبت ظهوری نیست، مگر به اذن الهی».

نکته مهم دیگر، موردی است که آقای ذاکری از مطلق فلا ظهور استثنا کرده است؛ یعنی با آن که می‌گوید: «نفسی جنس همراه استثنا بدین معناست که هیچ ظهوری ندارد و افراد، وی را مشاهده نمی‌کنند مگر پس از اذن خداوند.» اما بعد از چند سطر می‌نویسد: «شاید بتوان ادعا کرد در صورتی که دیدار، همراه با معجزه باشد، به گونه‌ای که بدون هیچ ادعایی حقیقتی ثابت گردد، از این مسأله خارج باشد؛ چرا که بدون ادعا، امری ثابت شده است.» یعنی ایشان به قرینه کلمه ادعا که دو بار در توقیع تکرار شده است «مَنْ يَدْعِي الْمُشَاهِدَةَ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهِدَةَ»، مواردی را که بدون ادعا ثابت شود از فلا ظهور استثنا کرده و معتقد است این نوع دیدار در زمان غیبت کبرا واقع می‌شود.

مرحوم علی بن عیسی اربلی نیز به عنوان اولین جمع کننده توقیع همین نظر را ارائه کرده و می‌نویسد:

و الذي أراه أنه إن كان يراه أحد فقد علم منهم أنهم لا يدعون رؤيته و مشاهدته و أن الذي يدعيها كذاب فلا مناقضة إذا و الله أعلم!

نظری که من می‌دهم این است که اگر کسی حضرت را ببیند، می‌دانیم که چنین کسی ادعای دیدار و مشاهده حضرت را نمی‌کند و کسی که ادعای دیدار و مشاهده کند دروغ‌گوست. بنابراین، تناقضی در کار نیست و خدا بهتر می‌داند.

شهید سید محمد صدر نیز یکی از احتمال‌ها را همین معنا قرار داده است:

ادعی المشاهدة ما اذا ادعی المتکلم رأساً انه رأى المهدي عليه السلام و تعهد بذلك للسامع فهذا هو النفي بلسان التوقيع و أما اذا لم يخبر بذلك صراحة و انما أوكل المجزم بذلك إلى وجدان السامع فهو مما لا ينفیه التوقيع الشريف؛^۱

این که ادعای مشاهده کند، در صورتی است که خود گوینده ادعا کند که حضرت مهدی عليه السلام را دیده و این رؤیت را در برابر شنونده به عهده گیرد. این همان است که در توقيع نفی شده است. اما اگر به صراحت گزارش از دیدار ندهد و یقین به دیدار مهدی عليه السلام را به وجدان شنونده موکول سازد. این از مواردی است که توقيع شریف در مقام نفی آن نیست.

اما آیا می‌توان به این سخن التزام کرد؟ آیا می‌توان از نفی جنس چیزی را استثنا کرد؟ آقای دوزدوزانی به همین نکته اشاره کرده و می‌آورد:

فان قوله عليه السلام: «فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»، صريح في عدم امکان المشاهدة في الغيبة الكبرى مطلقاً. فنفي الظهور بلاء النافية للجنس معلقاً على قوله: «إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» يرشد بذلك. فتقييد هذا بالادعاء لا معنا له بل يفسد المعنى كما لا يخفى على الخبير بالأساليب. لأنه يصير المعنى: لا ظهور لأحد في صورة الادعاء و اما بدونه ففيه الظهور و لا يخفى ان الناظر في التوقيع الشريف يعلم انه عليه السلام: حسماً لمادة بروز ادعاء المشاهدة و أن فلاناً و فلاناً تشرف، ينفي الظهور مطلقاً؛^۲

۱. تاریخ الغيبة الصغرى، ص ۶۴۹. مستوى سوم.

۲. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۵.

گفته حضرت مهدی علیه السلام است که: «غیبت کامل تحقق یافت و در نتیجه، ظهوری نیست مگر پس از اذن الهی» در عدم امکان دیدار به طور مطلق در غیبت کبرا صراحت دارد. نفی ظهور با لاء نفی جنس مقید به این جمله که: «مگر پس از اذن الهی» ما را به این حقیقت می‌رساند.

بنابراین مقید کردن نفی ظهور به صورت ادعا معنا ندارد، بلکه معنا را فاسد می‌سازد، آن‌گونه که بر فرد آگاه، به سبک‌های بیانی مخفی غیبت، چون معنا چنین می‌شود که: برای احدی حضرت ظاهر نمی‌شود، در صورتی که آن‌کس ادعای ظهور کند. ولی اگر ادعای ظهور نکند، حضرت برایش ظاهر می‌گردد.

و روشن است که هر کس در توقیع شریف نگاه کند، می‌فهمد که حضرت برای قطع ریشه ادعای دیدار و مشاهده و این‌که فلانی و فلانی به حضور حضرت شرف‌یاب شدند، ظهور را به طور مطلق نفی می‌کند.

در این جا دو نکته تأمل‌پذیر است:

یکم. ایشان می‌گویند توقیع را با ادعا نمی‌توان تقیید زد، ولی سپس خود، همین را می‌گویند:

فمع جواز المشاهدة علی ما مرّ لا یجوز الادعاء فمع فرض الادعاء
 أو جوازه یعلم من التوقیع أن الوظیفه للشیعة هو التکذیب؛
 با توجه به این‌که دیدار ممکن است، آن‌گونه که گذشت ادعای دیدار جایز نیست و در صورتی که فرد ادعای دیدار کند و یا در صورتی که ما دیدار را ممکن بدانیم از توقیع به دست می‌آید که وظیفه شیعه تکذیب مدعی دیدار است.

در حالی که توقیع نمی‌گوید تکذیب کنید، بلکه می‌گوید کاذب است. بنابراین، یا باید وقوع آن را به طور مطلق نپذیرفت، یا باید توقیع را به چیز دیگری حمل کرد. حد وسطی را نمی‌توان انتخاب کرد و قائل شد توقیع نفی نمی‌کند، اما می‌گوید باید تکذیب کرد. چنین چیزی را به هیچ وجه نمی‌توان به توقیع استناد داد؛ زیرا کاذب است، یعنی اتفاق نیفتاده، نه این‌که اتفاق افتاده، اما شما بگویید دروغ است.

دوم. با آن‌که آقای دوزدوزانی قرینه بودن کلمه «ادعا» را برای استثنا کردن غیر ادعا کافی نمی‌داند و آن را باعث فساد معنای جمله برمی‌شمرد، اما شگفت است که خود به قرینه کلمه «مشاهده»، موارد غیر مشاهده را استثنا می‌کند و می‌نویسد:

فعلى فرض انصراف المشاهدة بالرؤية مع المعرفة هل يوجب تقييد قوله ﷺ: فلا ظهور ليصير المعنى فلا ظهور لأحد مع كون الرأى عارفاً له ﷺ حين الروية؟ فمن المحتمل قوياً ذلك. و الوجه فيه انه و ان كان التوقيع مشتملاً على ثلاثة مراحل كلها مستقلة فى المعنى الا ان الإتكاء فى الخبر على «المشاهدة» مكرراً مع كون الجملة الأخيرة كالتفريع لما قبلها يربطنا إلى تفسير الظهور و ان المراد منه ما ارید من المشاهدة و لا بأس به و لا يفسد المعنى؛^۱

بر فرض انصراف دیدار به دیدار امام به گونه‌ای که امام را در حال دیدار بشناسد آیا این موجب تقييد جمله فلا ظهور (ظهوری نیست) می‌شود تا در نتیجه معنا این باشد که برای هیچ کس ظهوری نیست به این شکل و با این خصوصیت که بیننده امام ﷺ را به هنگام دیدار بشناسد؟ به احتمال قوی این

۱. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۴.

تقیید شکل می‌گیرد. و وجه آن این است که گرچه توقیع شریف دربر دارنده سه فقره است که هر کدام از دیگری در معنا جدا و مستقل است، ولی تکیه مکرر روایت بر واژه مشاهده افزون بر این که جمله اخیر روایت به سان نتیجه برای قبل است، ما را به توضیح و تفسیر معنای ظهور می‌رساند و این که منظور از ظهور، همان مشاهده است و این تفسیر اشکالی ندارد و معنا را خراب نمی‌سازد.

چنان که ملاحظه می‌شود، ایشان قرینه «مشاهده» را برای استثنا کردن صالح می‌داند و ادعا می‌کند باعث فساد معنا نمی‌شود. اما قرینه «ادعا» را صالح نمی‌داند. به راستی چه تفاوتی میان آنها می‌توان قائل شد؟ هر دو، دو بار تکرار شده‌اند و هر دو در یک جا و یک جمله به کار رفته‌اند. چگونه می‌توان ادعا کرد تأکید روی یکی بدون دیگری است؟ و اگر باب استثنا کردن را باز کنیم می‌توان قراین دیگری نیز آورد که موجب استثنای موارد دیگر شود. مانند قرینه مقام به این بیان که چون توقیع در مقام مخاطبه با سفیر است، پس ادعای دیدار بدون ادعای سفارت از این توقیع استثنا شده است؛ کاری که بیشتر بزرگان شیعه انجام داده‌اند.

نتیجه: به اعتراف هر دو بزرگوار، حتی اگر صفت غیبت را تامه هم بدانیم نه ثانیه و ظهور را معنای لغوی بدانیم نه اصطلاحی، باز امکان استثنا وجود دارد. البته به قرینه ارائه شده بستگی دارد، ولی در هر صورت اصل استثنا پذیرفته شده است و همین مقدار برای اثبات ملاقات در غیبت کبرا کافی است. بدین ترتیب این توقیع توان نفی مطلق دیدار را ندارد و کسی یافت نمی‌شود که به صورت مطلق و بدون هیچ استثنایی ملاقات را در غیبت کبرا غیر ممکن بداند.

فراز سوم توقع:

و سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ أَلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ
خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛

و سراغ شیعیان من می آید کسی که ادعای مشاهده می کند. آگاه
باشید کسی که ادعای مشاهده کند قبل از قیام سفیانی و شنیده
شدن صدای آسمانی، دروغ گو و افترازننده است و توان و
نیروی نیست، مگر برای خداوند بلندمرتبه بزرگ.

آقای دوزدوزانی برای این قسمت می نویسد:

الجملة و ما بعدها كالمستقل أو تفریع لما ذكره فيعلن الإمام ﷺ
بوجود أفراد كذابين يدعون المشاهدة و انه لابد للشيعة تكذيبهم؛^۱
این جمله و ادامه آن، یا مستقل و جداست و یا تفریع بر
جمله های گذشته روایت است. بنابراین، امام اعلام می دارد که
افرادی دروغ گو هستند که ادعای دیدار امام را دارند و این که
شیعه باید آنان را تکذیب کنند.

آقای ذاکری نیز می نویسد:

کسانی که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعای
رؤیت و مشاهده کنند، «کذاب مفتر» خواهند بود و تکذیب
آنان لازم است. ... مدعی، اعم از این است که اطمینان به ادعای
خویش داشته باشد یا به دروغ ادعایی را مطرح کند و یا بپندارد
حق است.^۲

فراز سوم، بیان حکمی جدید نیست، بلکه هشدار به جامعه

۱. همان، ص ۳.

۲. چشم به راه مهدی ﷺ، «ارتباط با امام زمان ﷺ در عصر غیبت»، ص ۴۸.

شیعه است که آنچه در فراز اول و دوم نفی شد، مدعیانی خواهد یافت و کسانی وقوع آن را ادعا خواهند کرد. بنابراین، فراز سوم متفرع بر فرازهای پیشین است و خبری غیبی از اتفافی است که در آینده رخ خواهد داد و چون هر دو محقق از فراز دوم، نفی دیدار را استفاده کردند، از این رو «مشاهده» را در این فراز به معنای دیدار دانستند، ولی روشن شد که از فراز پیش نمی‌توان نفی دیدار را استفاده کرد و در فرازهای پیشین، سخن از دیدارهای متفرقه نیست. بنابراین، حمل مشاهده به دیدارهایی که به ندرت اتفاق می‌افتد وجهی ندارد.

احتمال‌های دیگر در «ادعای مشاهده»

احتمال اول. ادعای سفارت

گروهی معتقدند چون فراز اول نفی واسطه و نایب است، فراز سوم به فراز اول اشاره دارد. امام می‌فرماید: «سفارت تمام شد، اما کسانی خواهند آمد که ادعای سفارت و باییت خواهند کرد». پس منظور از ادعای مشاهده، ادعای مشاهده امام عصر علیه السلام به عنوان نایب خاص و رابط بین امام و امت است. یعنی فرد خود را باب امام معرفی می‌کند و این که پیام امام را برای آنها می‌آورد و می‌تواند سخن آنها را نیز به امام برساند. فراز سوم چنین کسی را دروغ‌گو و بهتان‌گوینده به امام معرفی می‌کند؛ یعنی امام چنین مأموریتی را به وی نداده است و او به دروغ این نسبت ناروا را به امام منتسب می‌کند.

این احتمال، نظر مشهور علمای شیعه است:

۱. محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۱ق):

لعله محمول علی من يدعی المشاهدة مع النيابة و إيصال الأخبار من جانبه عليه السلام إلى الشيعة علی مثال السفراء لثلا يتنافى الأخبار التي مضت و ستأتي فيمن رءاه عليه السلام و الله يعلم؛^۱

شاید ادعای مشاهده و دیدار امام در روایت بر موردی حمل شود که شخص همراه با ادعای دیدار ادعای نیابت از امام و رساندن خبر از سوی امام به شیعه هم چون سفیران را نیز دارد. تا با روایاتی که گذشت تنافی پیدا نکند و آن روایات در مبحث کسانی که امام عليه السلام را دیده‌اند، خواهد آمد و خداوند می‌داند.

۲. سید عبدالله شبّر (م ۱۲۲۰ق):

إن ذلك محمول علی من يدعی المشاهدة مع النيابة و إيصال الأخبار من جانبه عليه السلام إلى الشيعة الأبرار علی نحو السفراء و النواب و إلا فقد استفاضت الأخبار و تضافرت الآثار عن جمع كثير من الثقات الأبرار من المتقدمين و المتأخرين ممن رأوه و شاهدوه في الغيبة الكبرى؛^۲

این ادعای دیدار و مشاهده در روایت بر موردی حمل می‌شود که فرد در کنار ادعای دیدار و مشاهده دعوی نیابت از امام و رساندن خبر از سوی امام به شیعیان پاک را به مانند سفرا و نمایان امام دارد، و گرنه اخبار و آثار به طور مستفیض و متظافر درباره بسیاری از افراد مورد اعتماد و نیکوکار از گذشته دور و نزدیک که امام را در غیبت کبرا دیده‌اند و مشاهده کرده‌اند، رسیده است.

۳. محمود عراقی (م ۱۳۰۸ق):

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

۲. الأنوار اللامعة فی شرح الزيارة الجامعة (شرح آل کاشف الغطاء)، ص ۳۶.

سیاق قرینه است. که مراد مشاهده در خصوص سفارت است و لفظ کذاب مفتر نیز این را می‌رساند؛ زیرا ادعای مشاهده فقط کذب می‌شود، اما نسبتی به امام ندهد، افترا نیست. افترا آن باشد که کاری را مثل استنابه و توکیل و نحو آن نسبت به کسی بدهی که او نکرده باشد.^۱

۴. محدث نوری (م ۱۳۲۰ق): ایشان جواب دوم را احتمال علامه مجلسی قرار داده است.^۲

۵. سید محمدتقی اصفهانی (م ۱۳۴۸ق):

أن المراد بالمشاهدة هي المشاهدة المقيدة بكونها بعنوان البايئة و النيابة الخاصة مثل ما كان للسفراء الأربعة الموجودين في زمان الغيبة الصغرى، لا مطلق المشاهدة فهو من باب ذكر المطلق، و إرادة المقيد أو ذكر العام و إرادة الخاص و هذا النحو من الاستعمال كثير شائع في العرف و اللغة كما تقول اشتريت اللحم أو اشتر اللحم و تريد لحم الغنم بخصوصه لا مطلق اللحم و القرينة في الكلام موجودة (صدر الكلام)؛^۳

منظور از دیدار و مشاهده، همان دیدار و مشاهده‌ای است که همراه با باییت و عنایت خاصه از سوی امام باشد. همان که برای سفرای چهارگانه در زمان غیبت صغرا بود، نه هر مشاهده و دیداری. این از باب ذکر مطلق و اراده مقید است و یا ذکر عام و اراده خاص و این گونه استعمال در عرف و لغت شایع و فراوان است.

همان گونه که می‌گویی «گوشت خریدم» و یا «گوشت خریداری کن» و منظورت خصوص گوشت گوسفند است نه هر گوشتی. و قرینه این منظور در کلام موجود است.

۱. دارالسلام، ص ۱۹۳.

۲. جنة المأوى، چاپ شده در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۱۹.

۳. مکيال المكارم، ج ۲، ص ۳۳۶.

۶. علی اکبر نهاوندی (م ۱۳۶۹ق): ایشان نیز نظر مرحوم عراقی و محدث نوری را نقل کرده است.^۱
۷. سید محسن الأمين (م ۱۳۷۱ق):

و قد جاءت أحاديث دالة على عدم إمكان الرؤية في الغيبة الكبرى و حکیت رؤيته عليه السلام عن كثيرين في الغيبة الكبرى و يمكن الجمع بحمل نفي الرؤية على رؤية من يدعى المشاهدة مع النيابة و ایصال الاخبار من جانبه عليه السلام على مثال السفراء أو بغير ذلك؛^۲

زواياتی آمده که بر عدم امکان رؤیت در زمان غیبت کبرا دلالت دارد و از آن سو دیدار حضرت در موارد بسیاری در زمان غیبت کبرا نقل شده است و می توان بین این دو این گونه جمع کرد که روایات نفی دیدار موردی را گویند که فرد ادعای دیدار همراه با دعوی نیابت و رساندن خبرها از سوی امام عصر عليه السلام دارد، به سان سفرا و یا به گونه ای دیگر جمع کنیم.

۸. سید صدرالدین الصدر (م ۱۳۷۳ق):

و هذه الكتب تخبرنا عن جماعة أنهم شاهدوه و تشرّفوا بخدمته، و لا ينافي ذلك ما ورد من تكذيب مدعى الرؤية، فإن المراد تكذيب مدعى النيابة الخاصة بقريظة صدر الرواية؛^۳

این کتاب درباره گروهی که امام را دیده اند و شرف یاب خدمتش شده اند، به ما گزارش می دهد و روایتی که می گوید مدعی دیدار را تکذیب کنید با این گزارش ها در تنافی نیست؛ چرا که منظور تکذیب مدعی نیابت خاصه است با توجه به صدر روایت.

۱. المبقرى الحسن، ج ۶، ص ۸۱۹ - ۸۳۴، ج ۳، ص ۱۶۵.

۲. أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۷۱.

۳. المهدي، ص ۱۸۳.

۹. سید ابوالقاسم خوئی (م ۱۴۱۱ق):

التكذيب راجع إلى من يدعي النيابة عنه ﷺ نيابة خاصة في الغيبة الكبرى، و لا يكون راجعاً إلى من يدعي الرؤية بدون دعوى شيء والله العالم؛^۱

تکذیب در ارتباط با کسی است که مدعی نیابت خاصه از سوی امام در زمان غیبت کبراست و با کسی که ادعای رؤیت و دیدار امام را دارد بی آن که ادعای دیگری داشته باشد ارتباطی ندارد و خداوند آگاه است.

۱۰. لطف الله صافی گلپایگانی (معاصر):

المراد من كون من يدعى المشاهدة كذاباً مفترياً، من يدعيها كما كان متحققاً للسفراء في عصر الغيبة الصغرى فيدعي بها النيابة و السفارة و الوساطة بين الناس و بين الامام ﷺ؛^۲

منظور از این که مدعی دیدار و مشاهده دروغ گو و افترازننده است کسی است که ادعای دیدار را آن گونه که برای سفرا در عصر غیبت صغرا بود، بنماید و با ادعای دیدارش دعوی نیابت و سفارت کند و خود را واسطه بین مردم و امام بداند.

۱۱. سید محسن خرازی (معاصر):

و الذي يمكن أن يقال: إن ملاحظة صدر هذا التوقيع تكفي لرفع المنافاة، لأنه يشهد على أن المراد نفس من ادعى البايعة كبايعة النواب الأربعة، و لا يظهر منه نفي مطلق الرؤية؛^۳

۱. صراط النجاة، ج ۲، ص ۴۴۹.

۲. مجموعة الرسائل، ج ۲، ص ۲۱۳.

۳. بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، ج ۲، شرح ص ۱۵۹.

آنچه می‌توان گفت این است که توجه به ابتدای این توقیع برای رفع تنافی کافی است؛ چون صدر توقیع گواه آن است که منظور نفی کسی است که مدّعی بایّت باشد به سان بایّت نواب اربعه و از روایت به دست نمی‌آید که در مقام نفی مطلق رویت باشد.

سه اشکال به این احتمال وارد کرده‌اند:

اشکال اول: اشکال مرحوم سید محمد صدر:

انه خلاف الظاهر من عبارة الامام المهدي عليه السلام في بيانه فانه يحتاج الى ضمّ قيد أو لفظ إلى عبارته لم تقم قرينة على وجودها؛^۱ این حمل و تفسیر که منظور ادعای مشاهده به همراه دعوی نیابت است بر خلاف چیزی است که از ظاهر عبارت امام عليه السلام در بیانشان به دست می‌آید؛ چون در این فرض نیاز است که قیدی یا لفظی به عبارت امام افزوده گردد که قرینه‌ای بر وجود آن قيد و لفظ نداریم.

وی می‌گوید: این وجه به تقدیر (المشاهدة مع النيابة) نیاز دارد که بر آن قرینه‌ای نیست.

پاسخ این اشکال از سخنان معتقدان به آن روشن است؛ زیرا آنها صدر توقیع را که نفی نیابت بود و ذیل توقیع را که واژه مفتر داشت و نیز سیاق را قرینه این وجه بیان کرده‌اند. شیخ محمد سند نیز «فناء» را در «فقد وقعت الغيبة» فاء تعلیل یا تفرع می‌داند و دلیل نفی نیابت می‌شمارد.^۲

اشکال دوم: اشکال آقای ذاکری:

۱. تاریخ الغيبة الصغرى، ص ۶۴۴.

۲. شیخ محمد سند، مصاحبه، مجله تخصصی انتظار، ش ۳.

این سخن (سیاتی شیعی ...) ربطی به ادعای مشاهده همراه با نیابت ندارد؛ زیرا ختم نیابت و سفارت، پیش از این مطرح شد و این جا مسأله ادعای مشاهده حضرت، از سوی شیعیان مطرح است.^۱

ظاهراً منظور ایشان این است که نیابت در فقره قبل نفی شده و حمل مشاهده بر دیدار همراه با نیابت موجب تکراری شدن فقرات توقیع می شود.

پاسخ این اشکال نیز از تبیین فرازهای توقیع روشن شد؛ زیرا گفتیم فراز سوم متفرع بر دو فراز اول است؛ یعنی امام بعد از نفی نیابت در فقره اول و بیان علت این نفی در فقره دوم که وقوع غیبت دوم است در فقره سوم، خبری غیبی را به صورت هشدار بیان می کند و حکم آنها را نیز می گوید و می فرماید: آنچه را ما نفی کردم و دلیل آن را بیان کردیم، گروهی ادعا خواهند کرد آنها دروغ گو هستند. پس این فقره در مقام اخبار و هشدار است و اگر ناظر به نیابت باشد تکراری محسوب نمی شود؛ زیرا اول نفی می کند، بعد هشدار می دهد کسانی این ادعا را خواهند کرد از آنها قبول نکنید؛ آنها دروغ می گویند.

اشکال سوم: اشکال آقای دوزدوزانی:

الف) حمل قوله «ألا فمن ادعى المشاهدة» على المشاهدة مع النيابة في حد نفسه كلام غير معقول لانه يصير المعنى سيأتي لشيعة من يدعى المشاهدة مع النيابة الا و من ادعى المشاهدة مع النيابة فانه كذاب مفتر قبل خروج السفیانی و الحال ان خروج السفیانی غاية للظهور و المشاهدة فقط لا مع ادعاء النيابة.

۱. چشم به راه مهدی (عج)، «ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت»، ص ۴۹.

ب) ان التقييد بادعاء النيابة مع قطع النظر عن الذيل (قبل خروج السفیانی) غير صحيح ايضاً و ذلك بلحاظ صدر التوقيع لان قوله «و قد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً» ظاهر في ان المدار و العناية هو ظهوره و انه لا يمكن المشاهدة في الغيبة الكبرى و بعد انتهاء الامد و اذن الله للظهور يشاهده كل احد؛^۱

الف) حمل جمله الا فمن ادعى المشاهدة (هر کس که ادعای دیدار کند) بر دیدار همراه با دعوی نیابت این به تنهایی سخنی نامعقول است؛ چون معنای جمله این می شود که به زودی برای شیعیانم کسانی می آیند که دعوی مشاهده با نیابت را دارند. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی ادعای مشاهده را همراه با نیابت داشته باشد، دروغ گو و افترازننده است، در حالی که خروج سفیانی تنها نهایت ظهور و مشاهده است، نه ظهور همراه با ادعای نیابت.

ب) تقييد در دیدار و مشاهده به ادعای نیابت با قطع نظر از ذیل روایت و جمله پیش از خروج سفیانی نیز صحیح نیست و این با توجه به صدر توقيع است؛ چون جمله «غيبت کامل تحقق یافت و ظهوری نیست، مگر پس از اذن الهی و این پس از طولانی شدن مدت و سخت شدن دلها و پیر شدن زمین از جور است» ظهور در این جهت دارد که ملاک و عنایت به همان ظهور حضرت است و این که در غیبت کبرا دیدار او ممکن نیست و پس از تمام شدن مدت و اذن الهی به ظهور، هر کس او را می بیند.

در پاسخ اشکال اول که مدعی شده اند این احتمال به هیچ وجه عقلانی نیست، باید گفت بر خلاف ادعای ایشان می توان خروج

۱. تحقیق لطیف حول توقيع الشریف، ص ۵۶ - ۵۷.

سفیانی را غایت نفی نیابت دانست، به این شکل که بگوییم امام علیه السلام تا خروج سفیانی نایب نخواهد داشت، اما با خروج سفیانی که از علایم حتمی ظهور است و چند ماه پیش از ظهور رخ خواهد داد، امام علیه السلام فردی را به عنوان نایب خاص مأمور می‌کند تا آمادگی‌هایی را ایجاد نماید و پیام امام علیه السلام را به نواحی گوناگون برساند؛ مانند نفس زکیه که به عنوان نایب خاص امام علیه السلام پانزده شب پیش از ظهور به مکه اعزام می‌شود تا پیام امام علیه السلام را به مردم مکه ابلاغ کند.

بنابر این، حمل این علایم بر نیابت عقلانی است و با این استدلال نمی‌توان نیابت را رد کرد؛ هر چند به نظر نگارنده، حمل آن به غایت نیابت در عین معقول بودن، مرجوح است و احتمال راجح حمل بر ظهور است که در احتمال دوم بررسی می‌شود.

در پاسخ اشکال دوم می‌گوییم چنان‌که پیش از این اشاره شد، دو فراز پیش از فراز سوم وجود داشت و احتمال اول در مشاهده که مشاهده نیابی است، با توجه به فراز اول گفته شده است؛ یعنی فراز سوم بر فراز اول حمل شده است و امام فرمودند نیابت منتفی است و غیبت دوم واقع شده است و ظهوری نخواهد بود، اما هشیار باشید که

۱. وَ بِالْإِسْنَادِ (سید علی بن عبد الحمید) يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي بصير عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِلَى أَنْ قَالَ: يَقُولُ الْقَائِمُ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ: يَا قَوْمَ! إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يُرِيدُونَنِي وَ لَكِنِّي مُرْسِلٌ إِلَيْهِمْ لِأَحْتِجَّ عَلَيْهِمْ بِمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِي أَنْ يَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ. فَيَدْعُو رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ، فَيَقُولُ لَهُ: امْضُ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ، فَقُلْ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ! أَنَا رَسُولُ فُلَانٍ إِلَيْكُمْ وَ هُوَ يَقُولُ لَكُمْ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَ الْخِلَافَةِ وَ نَحْنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ وَ سَلَالَةُ النَّبِيِّينَ وَ إِنَّا قَدْ ظَلَمْنَا وَ اضْطَهَدْنَا وَ فَهَرْنَا وَ ابْتَزَمْنَا حَقًّا مُنْذُ قُبِضَ نَبِيُّنَا إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فَنَحْنُ نَسْتَنْصِرُكُمْ فَانصُرُونَا فَإِذَا تَكَلَّمْتَ هَذَا الْفَتَى بِهَذَا الْكَلَامِ اتَّوَا إِلَيْهِ فَدَبَّحُوهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ هِيَ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ. فَإِذَا بَلَغَ ذَلِكَ الْإِمَامَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يُرِيدُونَنَا... (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱)

کسانی ادعای نیابت خواهند کرد. پس نمی‌توان گفت حمل فراز سوم بر فراز اول صحیح نیست و نمی‌توان حمل کرد. البته چنان‌که در پاسخ قبل گفتیم می‌توان ادعا کرد این حمل مرجوح است و حمل راجح حمل بر فراز دوم است که در احتمال دوم در مشاهده از آن بحث می‌شود.

احتمال دوم. ادعای حضور امام

چنان‌که گفتیم، فراز دوم از وقوع غیبت خبر داد و این‌که غیبت تمام نمی‌شود و ظهور اتفاق نمی‌افتد، مگر بعد از مدت زمانی طولانی. حال فراز سوم می‌تواند برای این فراز هشدار باشد و امام بفرماید با آن‌که غیبت دوم شروع شد و زود هم تمام نمی‌شود، اما کسانی می‌آیند و ادعا می‌کنند که غیبت تمام شده است و آنها حضور امام را درک کرده‌اند. پس منظور از ادعای مشاهده، یعنی ادعای حضور ظاهری امام عصر علیه السلام در جامعه.

قائلان به این احتمال

علی اکبر نهاوندی:

توقیع شریف درصدد ردّ و منع از دعوی ظهور است و مشاهده در آن به معنای ظهور و حضور است، چنان‌که در آیه مبارکه است: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»، نه به معنای رؤیت که علما در حیص و بیص در جمع میان توقیع شریف و این حکایات بیفتند.^۱

محمد جواد خراسانی:

۱. العبقری الحسان، ج ۲، ص ۵۸۴.

در توقیع، «فلا ظهور» فرموده، نه «فلا رؤیت». پس هر کس ادعای مشاهده کند، یعنی مشاهده ظهور^۱.

سید محمد صدر:

أن یؤمن شخص بإنسان أنه هو المهدي المنتظر^۲ كما حدث في التاريخ خلال الدعوات المهدوية المتعددة فيخبر إذا رآه أنه رأى المهدي^۲.

این که شخص به انسانی ایمان آورد که او مهدی^۲ است، آن گونه که در طول تاریخ در خلال ادعاهای مکرر مهدویت اتفاق افتاد و سپس خبر دهد که مهدی^۲ را دیده است.

به نظر می‌رسد این احتمال اولویت دارد.

قرینه‌های این احتمال

لغت: چنان‌که در فصل واژه‌شناسی اشاره شد، همه اهل لغت در واژه «شهد»، معنای حضور را لازم دانسته‌اند؛ معنایی که با غیبت در تضاد آشکار است و همین سبب شده است شهود در مقابل غیب (عالم الغیب و الشهادة) باشد. از دیدگاه لغوی، منظور از ادعای مشاهده، ادعای حضور است و دیدن و علم یافتن، لازمه حضور به شمار می‌رود.

اصطلاح روایات: از راه‌های مهم برای فهم دقیق معنای کلمات به کار رفته در روایات، مراجعه به روایات دیگر است تا بفهمیم این واژه در آن روایات به چه معنایی به کار رفته است. با نگاهی به روایات درمی‌یابیم امامان^{علیهم‌السلام} مشاهده را در مقابل غیبت و به معنای حضور

۱. مهدی منتظر، ص ۹۳.

۲. تاریخ الغیبة الصغری، ج ۱، ص ۶۵۳، مستوی هفتم.

ظاهری امام در جامعه برشمرده‌اند.

الف) حدثنا علي بن عبد الله الوراق قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفي عن عبد الله بن موسى عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني - رضي الله عنه - قال: حدثني صفوان بن يحيى عن إبراهيم بن أبي زياد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي خالد الكابلي قال: دخلت على سيدي علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام ... فقال لي: يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيَّبَتْهُ الْقَاتِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْعَيْتَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم بِالسَّيْفِ!

ابو خالد کابلی می گوید: خدمت سرورم امام سجاد علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام رسیدم... حضرت به من فرمود: ای اباخالد! مردم زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام که قائل به امامت اویند و منتظر ظهورش، برتر از مردم هر زمانی هستند؛ چون خداوند تبارک و تعالی عقل و فهم و معرفتی به آنان داده که غیبت نزد آنان به سان حضور است و خداوند آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده است که در پیشگاه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم با شمشیر جهاد می کنند.

چنان که می بینیم، امام سجاد علیه السلام می فرماید: «غیبت به مشاهده تبدیل شده است» و روشن است که تناسب ذکر عقل و فهم و معرفت، مانع آن است که مشاهده به معنای دیدن مقطعی و اتفاقی باشد، بلکه از حضور و دیداری مستمر حکایت دارد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۲.

ب) حدثنی به السید العالم العابد أبو جعفر مهدی بن أبی حرب
 الحسینی المرعشی - رضی الله عنه - قال: حدثنی الشیخ الصدوق
 أبو عبد الله جعفر بن محمد بن أحمد الدورستی - رحمه الله علیه -
 قال: حدثنی أبی محمد بن أحمد قال: حدثنی الشیخ السعید أبو جعفر
 محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی - رحمه الله علیه - قال:
 حدثنی أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر الأسترآبادی قال: حدثنی
 أبو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و أبو الحسن علی بن محمد بن
 سيار و كانا من الشيعة الإمامية قالا: حدثنا أبو محمد الحسن بن
 علی العسكري عليه السلام قال: حدثني أبي عن آياته عليه السلام عن رسول
 الله صلى الله عليه وآله أنه قال أشدُّ من يثم اليتيم الذي انقطع عن أمه و أبيه يثم
 يتيم انقطع عن إمامه و لا يقدر على الوصول إليه و لا يدري كيف
 حكمه فيما يتلى به من شرائع دينه ألا فمن كان من شيعتنا عالماً
 بعلمنا و هذا الجاهل بشريعتنا المنقطع عن مشاهدتنا يتيم في
 حجره ألا فمن هداه و أرشده و علمه شريعتنا كان معنا في الرفيق
 الأعلى!

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: سخت‌تر از یتیمی یتیمی که از پدر و
 مادر جدا شده، یتیمی یتیمی است که از امامش جدا افتاده است
 و دست‌یابی به او برایش مقدور نیست و وظیفه‌اش را در
 ارتباط با شرایع دینش که به آن مبتلا می‌شود، نمی‌داند. هشدار!
 هر کس از شیعه‌ما که با علوم ما آشنا باشد و این جاهل به
 شریعت ما که از دیدار ما محروم است، یتیمی است در دامان
 او. هشدار که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما
 را به او بیاموزد او با ما در رفیق اعلی همراه است!

در این روایت، امام، کسی را که امکان دست‌رسی به امام زمان عجل الله فرجه

را ندارد، منقطع از مشاهده^۱ معرفی می‌کند. در این جا مقصود، آن است که نمی‌تواند حضور امام را درک کند، نه این که گاهی نتواند را ببیند.

ج) و عنه علیه السلام بالإسناد المتقدم قال: قال موسى بن جعفر عليه السلام:
 وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيمًا مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَ عَنْ مُشَاهِدَتِنَا بِتَعْلِيهِ
 هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ؛
 امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: یک فقیه که یتیمی از ایتام ما که از ما و حضور ما جدا افتاده، آنچه را که نیاز دارد به آموزش دهد، بر شیطان از هزار عابد سخت‌تر است.

در این روایت نیز از عطف مشاهده به «نا» و تعبیر انقطاع، معنای حضور استفاده می‌شود، نه دیدارهای متفرقه که مکلف هیچ نقشی در به وجود آمدن آنها ندارد.

د) و بالإسناد المقدم ذكره عن أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام أنه قال: كان علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام جالسا في مجلسه فقال يوما في مجلسه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا أَمَرَ بِالْمَسِيرِ إِلَيَّ تَبَوَّكَ أَمْرًا بَأَنَّ يُخَلِّفَ عَلِيًّا بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَتَخَلَّفَ عَنْكَ فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِكَ وَأَنْ أُغَيَّبَ عَنْ مُشَاهَدَتِكَ وَ النَّظَرَ إِلَيَّ هَدْيِكَ وَ سَمْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛
 روزی امام سجاد علیه السلام در مجلس خود نشسته بود و فرمود: هنگامی که رسول خدا صلى الله عليه وآله مأموریت یافت به تبوک برود، دستور یافت علی علیه السلام را در مدینه جانشین خویش سازد.

۱. همان، ص ۱۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۳۰.

علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! من دوست ندارم برای انجام کاری از کارهایتان از شما باز بمانم و از دیدارتان و نگاه به سیره و روش شما محروم شوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! آیا خشنود نیستی که تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی باشی، با این تفاوت که پس از من پیامبر نیستی؟

در این روایت، غیبت یکبار از «مشاهده» و بار دیگر از «نظر» بیان شده است و نشان می‌دهد منظور از مشاهده دیدن نیست و به معنای حضور است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «من دوست ندارم در حضور شما نباشم و رفتار زیبای شما را نبینم».

ه) در توقیع به شیخ مفید آمده:

فَمَا يُحِبُّ عَنْهُمْ مُشَاهَدَتَنَا إِلَّا لِمَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ؛^۱

حضور ما در میان شیعیان ممنوع نشده مگر به دلیل این که به ما می‌رسد آنچه ما آن را زشت می‌دانیم.

در این توقیع نیز منظور از مشاهده، ظهور و حضور امام در جامعه است، نه دیدار مقطعی.

واژه «فلا ظهور»: در مبحث معنای این واژه که اشکال کنندگان، آن را به معنای لغوی ظهور دانسته بودند، بیان شد که بنا به قرائن موجود، نمی‌توان آن را معنای لغوی کرد، بلکه باید معنای اصطلاحی آن، یعنی اتفاقی که با آن غیبت تمام می‌شود و امام در جامعه حضور می‌یابد در نظر گرفته شود. وقتی منظور از ظهور، معنای اصطلاحی آن بود و فراز سوم نیز به فراز دوم حمل شد، باید مشاهده به گونه‌ای معنا شود که

۱. الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۹۰۲.

هشدار برای فراز دوم باشد. آنها که ظهور را منع دیدار می‌دانستند، ادعای مشاهده را نیز ادعای دیدار معنا کرده بودند. ما نیز بعد از رد آن و اثبات غلط بودن چنین معنایی، ادعای مشاهده را ادعای حضور امام و نبود غیبت معنا می‌کنیم. پس اصطلاحی بودن معنای ظهور هم در این توقیع دلالت می‌کند که منظور از ادعای مشاهده، ادعایی در تضاد و تقابل با ظهور به همان معناست و آن، چیزی جز ادعای حضور امام نیست.

قرینه «قبل خروج السفیانی و الصیحه»: اشکالی آیت‌الله دوزدوستانی بر حمل مشاهده بر ادعای نیابت کرده بودند که غایت بودن خروج سفیانی و صیحه، با ظهور سازگاری دارد نه با نیابت، در آن جا بیان شد که هرچند اشکال ایشان وارد نیست و می‌توان با ادعای نیابت نیز معنا کرد، اما اولویت با حمل به معنای ظهور است و بهتر است فراز سوم بر فراز دوم حمل شود، نه بر فراز اول. پس این دو نشانه نیز که نشان پایان غیبت است، احتمال دوم را در معنای مشاهده که حضور امام و نبود غیبت است تقویت می‌کند.

روایات مؤید: از جمله قراینی که این احتمال را تقویت می‌کند، روایت‌هایی است که این مضمون را می‌رساند:

الف) رَوِيَ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عليه السلام ... قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي! فِي أَيِّ بَقْعَةٍ يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ عليه السلام قَالَ عليه السلام: لَا تَرَاهُ عَيْنٌ فِي وَقْتِ ظُهُورِهِ إِلَّا رَأَتْهُ كُلُّ عَيْنٍ فَمَنْ قَالَ لَكُمْ غَيْرَ هَذَا فَكَذَّبُوهُ!

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱، شاهد در ص ۵.

مفضل بن عمر می گوید: از سرورم امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای سرورم! حضرت مهدی علیه السلام در چه سرزمینی ظهور می کند؟ حضرت فرمود: چشمی در زمان ظهورش او را نمی بیند، مگر این که همه چشم‌ها او را می بینند و هر کس جز این به شما گفت او را تکذیب کنید. [یعنی در زمان ظهور، یا امام زمان علیه السلام را همه می بینند، یا هیچ کس نمی بیند و اگر کسی خلاف این ادعا را کرد و گفت: من امام را دیدم که ظهور کرده هر چند شما ندیده‌اید، او را تکذیب کنید.]

امام علیه السلام در این روایت می فرماید: هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام همه با هم او را می بینند. پس اگر کسی ادعا کند که من ایشان را دیدم، یعنی دیدم ظهور کرده است، او را تکذیب کنید! در حدیث، ظهور با «لَا تَرَاهُ» خبر داده شده و در توقیع، «ادعی المشاهدة» آمده است. روشن است که هر دو به یک معناست. پس احتمال دارد منظور از مشاهده، همان ادعای دیدن امام در حال حضور باشد؛ دیدنی که با غیبت منافات دارد و مدعی پایان آن است، نه دیدارهای نادری که در زمان غیبت روی می دهد و مدعی آن، ادعای پایان غیبت را ندارد.

(ب) حدثنا عبد الواحد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن رباح الزهري قال: حدثنا أحمد بن علي الحميري عن الحسن بن أيوب عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يَقُومُ الْقَائِمُ عليه السلام حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ يُجْمَعُ عَلَيَّ قَوْلٍ إِنَّهُمْ قَدْ رَأَوْهُ فَيَكْذِبُهُمْ!

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت قائم علیه السلام قیام نمی کند تا آن که دوازده نفر قیام می کنند و همگی بر این گفته که امام را دیده‌اند اتفاق نظر دارند، ولی امام آنان را تکذیب می کنند.

مرحوم نعمانی در این مورد می‌فرماید:

قالوا من روی لكم عنا توقیتا فلا تهابوا أن تكذبوه كائناً من كان فإننا لا نوقت و هذا من أعدل الشواهد علی بطلان أمر كل من ادعی أو ادعی له مرتبة القائم و منزلته و ظهر قبل مجيء هذه العلامات لا سيما و أحواله كلها شهادة ببطلان دعوی من يدعی له؛^۱

امامان علیهم السلام فرموده‌اند: هر کس از سوی ما وقتی را برای ظهور روایت کرد، نترسید که او را تکذیب کنید، هر کس که باشد؛ چرا که ما وقتی را معین نمی‌کنیم و این عادل‌ترین شاهد بر بطلان کسی است که مقام و مرتبت حضرت قائم علیه السلام را ادعا کند یا برای او ادعا کنند و پیش از آمدن این علامت‌ها ظهور کند، به‌ویژه که همه حالات وی شهادت می‌دهند که ادعای کسی که به نفع او ادعا شده باطل است.

از این روایت نیز درمی‌یابیم گروهی پیش از آمدن نشان‌ها، ادعای دیدن امام را می‌کنند که باید تکذیب شوند و این دیدن، نه دیدار با امام علیه السلام بلکه دیدن متمه‌دیان است.

اشکال به این احتمال: به عقیده شهید صدر، امکان دارد کسی بگوید این توقیع شامل تکذیب مدعیان مهدویت نمی‌شود:

لأن المستفاد من قوله علیه السلام: و سیأتی شیعتی من یدعی المشاهدة. أنه تحذیر من الدعوات المنحرفة التي تقوم فی داخل نطاق الشيعة و قواعد الشعبية و بذلك تخرج الدعوات المهدوية الخارجة عن هذا النطاق لأنهم ليسوا من شيعة المهدي محمد بن الحسن علیه السلام كما دلّ علیهم قوله: و سیأتی شیعتی. و معه يكون هذا التوقيع ساكناً عن

۱. همان، ص ۲۸۳.

التعرض إلى تكذيب الدعوات المهدوية الأخرى و إن علمنا كذبها
بدليل آخر؛^۱

چون آن چه به دست می آید از گفته حضرت «کسانی از شیعیانم می آیند که ادعای دیدار می کنند.» این است که امام ما را از ادعاهای منحرفی که در درون حوزه شیعه و پایگاه های مردمی آن به پا می خیزد، بترساند و به این شکل ادعاهای مهدوی که بیرون از این چهارچوب است منظور نیست؛ چون آنان از شیعیان حضرت مهدی محمد بن الحسن العسکری علیه السلام نیستند آن گونه که گفته حضرت «کسانی از شیعه» بر آن دلالت داشت و با این بیان، این توقیع از تکذیب ادعاهای مهدوی دیگر ساکت است، گرچه ما کذب این ادعاها را نیز با دلیل دیگر فهمیده ایم.

پاسخ: خبر دادن از دیدن مدعی مهدویت دو گونه تصور دارد: یکی این که دیدار کننده نیز بداند که او به دروغ ادعا می کند و مهدی واقعی نیست، با این حال او را تبلیغ کند. در این صورت، اشکال ایشان وارد است؛ زیرا دیدار کننده از مذهب شیعه دوازده امامی خارج است و این توقیع خطاب به شیعه دوازده امامی است. اما گونه دوم، این است که دیدار کننده نمی داند او به دروغ ادعا می کند و او را واقعاً فرزند امام یازدهم علیه السلام و مهدی موعود علیه السلام می داند. بنابراین، به راستی می پندارد امام مهدی علیه السلام را دیده است. در این صورت، اشکال وارد نیست؛ زیرا وی از دایره تشیع خارج نشده است و توقیع خطاب به چنین افرادی است؛ یعنی اگر کسی پیش از سفیانی و صیحه گفت: من امام مهدی علیه السلام را دیدم (و او را واقعاً همان امام موعود می داند، نه این که

۱. تاریخ الغیبة الصغری، ج ۱، ص ۶۵۴.

بداند دروغ است) دروغ می‌گوید و بهتان است. بنابراین، خطاب به شیعیان است و خطاب به افراد خارج از شیعه نیست.

احتمال سوم. شناخت امام در حال دیدار

گروهی معتقدند منظور از مشاهده‌ای که امام آن را تکذیب کرده، دیداری است که بیننده در حال ملاقات امام را بشناسد و به عنوان امام با ایشان دیدار کند.

قائلان به این احتمال

محمد بن حسن حرّ عاملی:

و ما يظهر من بعض الروایات مما یوهم استحالة ذلك غیر صریح مع احتمال حمله علی الاغلیبة أو علی من یدعی انه مع المشاهدة عرفه أو عرفه نفسه بخلاف ما لو عرفه اياه غیره أو ظهر له منه اعجاز؛^۱

و آنچه از برخی روایات ظاهر می‌شود که محال بودن دیدار و مشاهده را می‌رساند صریح و رسا نیست. افزون بر این، احتمال می‌رود حمل بر غالب شود (یعنی غالب ادعاهای دیدار دروغ است نه همه) یا بر کسانی که ادعا دارند همراه مشاهده او را شناخته‌اند و یا امام خودش را به او شناسانده یا دیگری امام را به او شناسانده و یا از امام اعجازی برای او آشکار گشته است.

سید محمد مهدی بحر العلوم:

أن المشاهدة المنفیة أن یشاهد الإمام و یعلم أنه الحجّة علیه السلام حال مشاهدته له؛^۲

۱. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۶۹۹.

۲. رجال بحر العلوم، ج ۳، ص ۳۲۰.

دیدار و مشاهده‌ای که پذیرفته شده نیست، آن است که امام را ببیند و در حال مشاهده امام بداند که او حضرت حجیت علیه السلام است.

یدالله دوزدوزانی:

فعلى فرض انصراف المشاهدة بالرؤية مع المعرفة هل يوجب تقييد قوله عليه السلام: فلا ظهور ليصير المعنى فلا ظهور لأحد مع كون الرائي عارفاً له عليه السلام حين الرؤية؟ فمن المحتمل قوياً ذلك؛^۱
بر فرض انصراف دیدار و مشاهده به دیدار و مشاهده‌ای که همراه با شناخت امام باشد، آیا این انصراف موجب تقييد گفته امام عليه السلام می‌شود که: «ظهوری نیست» تا در نتیجه، معنا این شود که ظهور برای کسی نیست، در صورتی که بیننده به هنگام دیدار امام را بشناسد؟ به احتمال قوی چنین باشد.

در میان این افراد، تنها آیت‌الله دوزدوزانی دلیل حمل بر این نظر را بیان کرده و آن، وجود معنای علم در واژه مشاهده است. ایشان در مورد مشاهده می‌فرماید:

و لا يبعد ادعاء استعمالها فيما يكون الطرفان عارفين الآخر حين المشاهدة و ان كان اثباته لغة مشكلاً؛^۲
و بعيد نیست ادعای استعمال واژه مشاهده در موردی که هر دو طرف، دیگری را به هنگام مشاهده را بشناسد، گرچه اثبات این معنا از نظر لغت مشکل است.

اشکال به این احتمال: آیت‌الله سید عبدالحسین طیب می‌گوید:

۱. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۴.

۲. همان.

و این جواب تمام نیست؛ زیرا اولاً در بسیاری از قضایای مذکوره، حضرت را شناخته و بسا خود را معرفی نموده است و ثانیاً اخبار مذکور مشاهده را به طور کلی نفی می‌کند.^۱

احتمال چهارم. دانستن محل استقرار امام

این نظر را محدث نوری مطرح و آقای نهاوندی نیز نقل کرده و آقای دوزدوزانی به آن اشکال کرده است. توضیح این نظر و اشکال و پاسخ را در فصل دوم، قسمت تقسیم غیبت به صغرا و کبرا بررسی می‌کنیم.

احتمال پنجم. دیدار اختیاری امام

بعضی معتقدند منظور از ادعای مشاهده، دیداری است که دیدار کننده ادعا کند به اختیار خود به دیدار امام رفته است و هر زمان بخواهد می‌تواند به محضر امام برسد.

قائلان به این احتمال

سید عبدالحسین طیب:

ظاهر لفظ مشاهده فعل اختیاری است؛ به این معنا که کسی ادعا کند من با اختیار خود خدمت امام زمان علیه السلام می‌رسم و می‌دانم در چه جایی است. او دروغ‌گو و مفتر است؛ ولی این که حضرت خود را نشان دهد و او را بشناسد، چنانچه اکثر حکایات از این قبیل است، نفی نشده.^۲

لطف‌الله صافی گلپایگانی:

۱. کلم الطیب، ص ۵۴۷.

۲. همان.

ممکن است مراد از توقیع مذکور، نفی ادعای اختیاری بودن مشاهده و ارتباط باشد. یعنی اگر کسی مشاهده و ارتباط را به اختیار خود ادعا کند، به این صورت که هر وقت بخواهد خدمت امام شرفیاب می‌شود یا ارتباط پیدا می‌کند، کذاب و مفتر است.

علی اکبر نهاوندی:

مدعی مشاهده، یعنی کسی که من عند نفسه و با اراده خود دیدار را مدعی شود و شامل کسی که امام صلاح دانسته و دیدار من عندالامام است را شامل نمی‌شود.^۱

چنان‌که ملاحظه می‌شود، آقای طیب گفته‌اند مشاهده، ظهور در اختیار دارد، اما معنای اختیار در ماده مشاهده اخذ نشده است و معلوم نیست به چه دلیل ایشان این برداشت را از کلمه مشاهده کرده است. البته اگر گفته شود اختیار را می‌توان از سیاق و خطاب استفاده کرد، یعنی سفیران امام دیدار اختیاری داشتند، از این رو دیدار اختیاری نفی شده است، پذیرفتنی‌تر است، ولی بازگشت آن به همان ادعای نیابت خواهد بود.

تا این‌جا، نظرهایی مطرح شد که می‌کوشید برای جمع بین توقیع و دیدارها، توقیع را به گونه‌ای معنا کند که دیدارهای عادی را دربر نگیرد. در کنار این نظرات، نظرهای دیگری در توقیع هست که به جای استفاده از قرائن داخلی و معنا کردن کلمات توقیع به سراغ قرائن خارجی رفته است و توقیع را به همان معنای نفی هر نوع دیدار گرفته است. در ادامه به بیان این نظرها می‌پردازیم:

۱. امامت و مهدویت، ج ۳، (پاسخ به ده پرسش) ص ۶۵.

۲. المبقری الحسان، ج ۲، ص ۲۰۸.

وجود استثنا

هرچند این توقیع هر نوع دیدار را نفی می‌کند، اما باید توجه داشت که «ما من عام الا و خص». هر حکم عامی می‌تواند استثناهایی داشته باشد و این موجب نقض حکم آن نمی‌شود. نظر مرحوم نهایندی این است که توقیع آبی از تخصیص نیست؛ زیرا قطعاً به دیدار موالیان امام^۱ استثنا خورده است و نمی‌توان به عموم آن استناد کرد.^۲

قائلان این نظر

محمد بن حسن حرّ عاملی:

و ما يظهر من بعض الروایات مما یوهم استحالة ذلك (الرؤية) غیر صریح مع احتمال حمله علی الاغلیبة؛^۳
و آنچه از برخی روایات ظاهر می‌شود که محال بودن رؤیت و دیدار امام را می‌رساند، صراحت و رسایی در این جهت ندارد، افزون بر این، احتمال آن می‌رود که بر غالب حمل شود (یعنی بیشتر موارد دروغ است، نه همه موارد)

سید محمد مهدی بحر العلوم:

و قد ینع أيضا امتناعه فی شأن الخواص - و إن اقتضاء ظاهر النصوص - بشهادة الاعتبار و دلالة بعض الآثار؛^۴
و گاه امتناع دیدار امام برای خواص نیز پذیرفته نمی‌شود - گرچه ظاهر روایات امتناع را می‌طلبد - به دلیل اعتبار و به دلالت برخی از آثار (که بر دیدار دلالت دارد)

۱. منظور، دو روایتی است که در ابتدای فصل سوم ذکر شد.

۲. المعبری الحسان، ج ۲، ص ۲۰۸.

۳. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۶۹۹.

۴. رجال بحر العلوم، ج ۳، ص ۳۲۰.

محدث نوری: ایشان در جواب پنجم از توقیع، نظر سید بحر العلوم را نقل کرده است.^۱

علی اکبر نهاوندی: ایشان نیز نظر سید بحر العلوم را نقل کرده است.^۲
یدالله دوزدوزانی:

فاعلم انك اذا سبرت القصص و الحكایات قلما تجد مورداً یصح
السند فيه و الدلالة ... و لا یحتاج حیثاً إلى التأویل و التوجیه لان
النادر لا یکسر العموم و الإطلاق؛^۳

بدان که اگر در داستان‌ها و حکایات دیدار امام بررسی کنی،
کمتر موردی را می‌یابی که از نظر سند و دلالت تمام باشد ... و
در این صورت دیگر نیازی به توجیه و تأویل نیست؛ چون
موارد نادر، عموم و اطلاق را نمی‌شکنند.

به نظر نگارنده، سخن مرحوم نهاوندی که این توقیع به دیدار
موالیان تخصیص خورده، جا ندارد؛ زیرا آنها تخصیصاً خارجند و اصلاً
شامل این توقیع نیستند تا تخصیصاً خارج شده باشند.

نبود دلیل یقین آور

چنان‌که در گذشته بحث شد، اگر ضعف سند توقیع علی بن محمد
سمری را که موجب عدم حجیت آن می‌شود نپذیریم، قطعاً باید قبول
نماییم که خبر واحد است و کثرت و تواتر که بعضی ادعا کردند،
اثبات‌شدنی نیست. خبر واحد هر چند حجت است، اما بر خلاف
روایت‌های متعدد و متواتر که یقین‌آورند، ظن آور است. بنابراین

۱. حنة المأوی، چاپ در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۰.

۲. المبقری الحسان، ج ۲، ص ۲۰۶.

۳. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۸۱.

روشن است که اگر دلیل یقین‌آوری وجود داشته باشد که ملاقاتی با امام عصر علیه السلام صورت گرفته است، دیگر نمی‌توان آن را با دلیلی ظن‌آور رد کرد. پس حتی اگر بپذیریم که تویع هر گونه دیدار را نفی می‌کند، به دلیل ظن‌آور بودن، در جایی می‌توان به آن استناد کرد که دلیل یقین‌آوری در میان نباشد؛ یعنی اگر کسی ادعای دیدار با امام عصر علیه السلام کرد و دلیل متقن و محکمی اقامه نکرد، به دلیل اصل غیبت و حضور نداشتن امام، باید ادعای او دروغ تلقی شود، اما اگر دلیلی اقامه کرد که یقین‌آور بود، یقین حجت است و نمی‌توان یقین را با گمان نقض کرد.

قائلان این نظر

امام خمینی:

فمن ادعی أنه تشرف بحضوره علیه السلام لا یکن اثبات دعواه بمجرد أدلة حجية خبر الواحد إلا أن تكون فی البین شواهد و دلائل أخرى. و در حاشیه می‌فرماید: و لهذا ورد الأمر بتكذيب مدعی الملاقاة؛^۱

هر کس که ادعای تشرف به حضور حضرت مهدی علیه السلام را کند، نمی‌تواند ادعای خود را به صرف ادله حجیت خبر واحد اثبات کند، مگر این که شواهد و دلایل دیگری نیز داشته باشد. و روی همین اصل دستور رسیده که مدعی دیدار را تکذیب کنید.

محدث نوری:

أنه خبر واحد مرسل غیر موجب علما فلا یعارض تلك الوقائع و القصص التي يحصل القطع عن مجموعها بل و من بعضها المتضمن

۱. انوار الهدایة فی التعلیفة علی الکفایة، ج ۱، ص ۲۵۶.

لكرامات و مفاخر لا يمكن صدورها من غيره عليه السلام فكيف يجوز الإعراض عنها لوجود خبر ضعيف؛^۱

این روایت تکذیب ملاقات خبر واحد مرسلی است که علم آفرین نیست. در نتیجه نمی‌تواند با آن داستان‌ها و حکایات که از مجموع آن علم پدید می‌آید، مقابله کند، بلکه حتی از بعضی از آن روایات که متضمن کرامت‌ها و مفاخر است و صدور آنها از غیر امام امکان ندارد، علم نیز پدید می‌آید. پس چگونه می‌توان از این همه به خاطر یک خبر ضعیف اعراض کرد.

سید محسن خرازی:

مثل قوله و سيأتي شيعتي من يدعي المشاهدة إلخ، مع قطع النظر عن الصدر لا يفيد إلا الظن و الظن لا يقاوم مع القطع الحاصل من القضايا التي تدل على رؤيته؛^۲

گفته حضرت که «شیعیان من در آینده ادعای مشاهده می‌کنند» با قطع نظر از صدر روایت جز ظن (احتمال قوی) تولید نمی‌کند و ظن و گمان نمی‌تواند در برابر قطعی که از این جریاناتی که دلالت بر دیدار حضرت دارد مقاومت کند.

سید محمد صدر:

فكأن المهدي عليه السلام من توقعه الشريف يريد أن يقول: أنه إذا أخبرك شخص بأنه رأى المهدي عليه السلام و شككت بقوله فاحمله على أنه كاذب؛ بمعنى أن القاعدة العامة في دعوى المشاهدة هو الكذب و عدم المطابقة مع الواقع إلا مع القطع بالثبوت و المطابقة؛^۳

۱. جنة المأوى، چاپ در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۱۸.

۲. بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، ج ۲، شرح ص ۱۵۹.

۳. تاريخ الغيبة الصغرى، ج ۱، ۶۵۰، مستوی چهارم. سید محمد صدر در مستوی پنجم همین کتاب می‌نویسد: اگر کسی ادعای دیدار کرد و دلیل روشنی نداشت، بدان که

گویا حضرت مهدی علیه السلام با آن بیان توقیع شریف می‌خواهند بگویند: اگر فردی به تو خبر داد که حضرت مهدی علیه السلام را دیده و تو در گفته او تردید کردی او را بر این حمل کن که دروغ‌گوست. به این معنا که قاعده عمومی در مورد ادعای دیدار و مشاهده همان دروغ بودن و عدم تطابق با واقع است، مگر قطع به ثبوت و تطابق حاصل شود.

علی اکبر ذاکری:

مشاهده حضرت در غیبت کبری، ممکن نیست، مگر این که دلیل معتبری، این ادله را مقید و جواز آن را ثابت کند.^۱

به نظر نگارنده، در وجوه قرائن خارجی، این وجه قوی‌تر از دیگر گونه‌هاست.

اشکال بر این نظر

آیت‌الله دوزدوزانی درباره این نظر می‌نویسد:

فمع تصریح الإمام علیه السلام بعدم امکان المشاهدة و تأکیده علیه کیف يحصل القطع للمستمع انه رءاه ... مع فرض اطاعة الشيعة لأمامه و قبول قوله لا يحصل يقين بصحة ادعاء المدعى فكلما يرد عليه حكاية و نقل لا بد ان يردده و يكذبه عملا بالوظيفة فحينئذ تقييد كلامه بصورة الشك لا وجه له؛^۲

با تصریح امام علیه السلام و تأکید به این که دیدار و مشاهده امکان ندارد، چگونه برای شنونده یقین به دیدار فرد با امام علیه السلام

دروغ‌گوست و بهتان می‌گوید. این کار باعث می‌شود ما از ادعاهای دروغ در امان بمانیم.

۱. چشم به راه مهدی علیه السلام «ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت»، ص ۷۲.

۲. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۷۴.

پیدا می‌شود؟ ... با فرض این که شیعه از امامش اطاعت می‌کند و گفته او را می‌پذیرد، دیگر یقین به درستی ادعای مدعی پیدا نمی‌کند. پس هر زمان که نقل و حکایتی بیه او می‌رسد، باید آن را رد کند و تکذیب نماید. بر پایه عمل به وظیفه و در این هنگام، مقید کردن کلام امام علیه السلام به صورت شک و وجه درستی ندارد.

پاسخ

این اشکال از خلطی میان سخن امام علیه السلام و حکایت سخن امام علیه السلام نشأت گرفته است. یعنی اگر انسان، کلام امام را بی واسطه بشنود سخن معصوم است و قطع آور خواهد بود و مقابل آن هیچ سخن دیگری تاب معارضه ندارد؛ اما وقتی حکایت سخن امام شد از باب صدق العادل است و بیش از ظن افاده نمی‌کند. اساساً بحث از حجیت خبر واحد به دلیل حکایت سخن معصوم بودن است و گرنه کسی شک ندارد که سخن معصوم حجت است و همین بحث نشان می‌دهد باید میان سخن امام و حکایت سخن امام فرق نهاد. یا وقتی گفته می‌شود فلان خبر ضعیف است، ناظر به حاکی بودن آن است، و گرنه سخن معصوم، ضعیف و موثق ندارد؛ همه صحیح و حجت است. بنابراین، گفته آقای دوزدوزانی در جایی است که امام بی واسطه به انسان بفرماید کسی مرا نمی‌بیند. در این صورت، هر کس غیر این را بگوید نباید پذیرفت. اما وقتی کسی برای ما نقل می‌کند که امام چنین فرموده است، ظن آور می‌شود و حکم آن متفاوت خواهد بود؛ یعنی اگر از جای دیگر قطع آمد، دیگر از این حکایت ظن آور باید رفع ید کرد. پس سخن صحیح همان است که آقای دوزدوزانی بعد از تقسیم حکایت‌ها بیان کرده است که:

المعارض مع التوقيع الشريف هو القسم العاشر من القصص و ليس هو بحد من الكثرة حتى يوجب القطع بالمشاهدة و يكون سبباً لرفع اليد عن التوقيع الشريف؛^۱

آنچه با توقیع شریف در تعارض است، همان بخش پنجم از داستان‌ها و حکایات دیدار امام است و آن بخش به قدری نیست که قطع به دیدار و مشاهده امام را پدید آورد و سبب شود که از توقیع شریف دست برداریم.

یعنی ایشان در تعداد حکایت‌ها سخن دارد، اما می‌پذیرد که اگر ملاقات‌ها کثرت داشته باشد، قطع می‌آورد و قطع، موجب رفع ید از توقیع می‌شود. این بیان فنی و صحیح است، نه بیان قبلی ایشان که با وجود توقیع، نباید قطع پیدا کرد.

راویان موثق

برخی از کسانی که دیدارها را نقل کرده‌اند دارای شخصیتی بسیار بزرگ و قابل اعتماد هستند؛ یعنی مقام آنها کمتر از راویان احادیث نیست. بنابراین، دیدارها به لحاظ اعتبار سند، با توقیع قابل معارضه هستند و چون تعداد نقل دیدارها بیشتر است، در مقام تعارض توقیع اگر قابل توجیه نباشد، باید کنار گذاشته شود.

قائلان این نظر

لطف‌الله صافی گلپایگانی:

بر حسب سند نیز ترجیح با این حکایات است.^۲

محمدجواد خراسانی:

۱. همان، ص ۵۵.

۲. امامت و مهدویت، ج ۳، پاسخ به ده پرسش، ص ۶۵.

ناقلین حکایت‌ها نیز افراد با تقوایی هستند و کمتر از راویان نیستند و نقل آنها در حکم حدیث است و معارض با توقیع به معنای مشاهده می‌باشد و باید توقیع حمل به معنای دیگر شود.^۱

البته در توقیع نظرهای دیگری نیز ارائه شده است که برای اطلاع از آن می‌توان به *جنة المأوی و العبقری الحسان* مراجعه کرد.

خلاصه جواب از توقیع علی بن محمد سمري: چون این بحث به درازا کشید حاصل آن بیان می‌شود:

الف) سند توقیع ضعیف است و برای استناد و رد دیدارها حجیت ندارد.

ب) در صورت پذیرش حجیت آن، دلالت توقیع تمام نیست و دیدارهای مورد بحث را شامل نمی‌شود.

ج) با پذیرش اعتبار و دلالت آن، یا قائل به وجود استثنا می‌شویم، یا می‌گوییم: توقیع خبر واحد و ظن آور است و توان معارضه با یقین حاصل از دیدارها را ندارد.

در پایان، تذکر این نکته لازم است که یکی از اشکال‌های محدث نوری بر توقیع که برخی نیز آن را تکرار کرده‌اند این است که شیخ طوسی که خود ناقل این توقیع به شمار می‌رود، به آن عمل نکرده است، اما چنان‌که آقای ذاکری در مقاله خود تحقیق کرده‌اند، این اشکال وارد نیست و تمام حکایت‌های نقل شده در *الغیبة للحجة* مربوط به دوران غیبت صغراست و شیخ طوسی دیداری را از غیبت کبرا نقل نکرده است.

۱. مهدی منتظر، ص ۹۳.

روایت دوم. احادیث لا یرونه و لا یعرفونه

این روایات را می‌توان سه گروه کرد:

گروه اول، روایاتی که می‌گویند امام دیده نمی‌شود:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ وَ سَأِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ^۱

ریان بن صلت می‌گوید: از امام رضا علیه السلام در پاسخ به پرسشی که درباره حضرت قائم علیه السلام از او شد شنیدم فرمود: بدن او دیده نمی‌شود و نامش برده نمی‌شود.

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنِ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ^۲

داوود بن قاسم می‌گوید: از امام ابوالحسن هادی علیه السلام شنیدم می‌فرمود: جانشین پس از من حسن است و چگونه‌اید شما با جانشین پس از جانشین من؟ گفتم: خداوند مرا فدایت کند! برای چه؟ حضرت فرمود: شما شخص او را نمی‌بینید و یاد او با نام، برای شما حلال نیست.

حدثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهما قالا حدثنا محمد بن هارون الصوفي قال حدثنا أبو تراب عبد الله بن موسى الروياني عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني قال دخلت على سیدی علی بن محمد عليه السلام ... فقال عليه السلام: وَ

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۳.

۲. همان، ص ۳۲۸، ح ۱۳.

مَنْ بَعْدِي ابْنِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ قُلْتُ وَ كَيْفَ
ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ
فَيْمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا^۱

عبدالعظیم بن عبدالله حسنی می گویند: خدمت سرورم امام
هادی علیه السلام رسیدم ... حضرت فرمود: و پس از من فرزندانم حسن
امام است و مردم چگونه اند با جانشین پس از وی؟ گفتم: او
چگونه است؟ حضرت فرمود: او دیده نمی شود و یاد وی با
نامش جایز نیست تا آن که خروج کند و زمین را از قسط و
عدل پر سازد.

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة الكوفي قال حدثنا أحمد بن
محمد الدينوري قال حدثنا علي بن الحسن الكوفي عن عميرة بنبت
أوس قالت حدثني جدي الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن جده
عمرو بن سعد عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قال
يوما لحذيفة بن اليمان: يا حذيفة ... حَتَّى إِذَا غَابَ الْمُتَغَيِّبُ مِنْ
وَلَدِي عَنْ عْيُونِ النَّاسِ ... فَوَرَبِّ عَلِيٍّ إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ
مَاشِيَةٌ فِي طُرُقَاتِهَا دَاخِلَةٌ فِي دُورِهَا وَ قُصُورِهَا جَوَّالَةٌ فِي شَرْقِ
الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ تُسَلِّمُ عَلَى الْجَمَاعَةِ تَرَى وَ لَا تُرَى
إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ وَ الْوَعْدِ وَ نِدَاءِ الْمُتَادِي مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا ذَلِكَ يَوْمٌ
فِيهِ سُورٌ وَوُلْدٌ عَلِيٌّ وَ شَيْعَتُهُ^۲

امیرمؤمنان علی علیه السلام روزی به حذیفه فرمود: ای حذیفه! ... تا آن
زمان که آن فرزندانم که می خواهد از چشم مردم غایب گردد،
غایب شود ... به پروردگار علی سوگوند که حجّت زمین بر
زمین قائم است. او در راه های زمین حرکت می کند و در

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۹، ح ۱.

۲. کتاب الغیبة، ص ۱۴۲، ح ۳.

خانه‌ها و قصرهای زمین وارد می‌شود و در شرق و غرب زمین می‌گردد و سخن را می‌شنود و بر گروه مردمان سلام می‌دهد؛ می‌بیند، ولی دیده نمی‌شود، تا روز معین و موعود و روزی که منادی از آسمان ندا دهد. هشدار که آن روزی است که خشنودی و شادی فرزندان علی و شیعه اوست.

گروه دوم. روایاتی که می‌گویند شخص امام غایب می‌شود:

حدثنا محمد بن أحمد الشيباني - رضي الله عنه - قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الأدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني قال قلت لمحمد بن علي بن موسى عليه السلام: إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد صلى الله عليه وآله الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. فقال عليه السلام: يا أبا القاسم ما منا إلا و هو قائم بأمر الله عزّ و جلّ و هاد إلى دين الله و لكن القائم الذي يطهر الله عزّ و جلّ به الأرض من أهل الكفر و الجحود و يملؤها عدلاً و قسطاً هو الذي تخفى على الناس ولادته و يغيب عنهم شخصه و يحرم عليهم تسميته؛

عبدالعظیم بن عبدالله حسنی می‌گوید: به امام جواد علیه السلام گفتم: امید دارم شما همان قائم از اهل بیت حضرت محمد صلى الله عليه وآله باشید که زمین را از قسط و عدالت پر می‌سازد، همان‌گونه که از وجود جور و ستم پر شده است. حضرت فرمود: ای ابالقاسم! کسی از ما نیست، مگر آن‌که به امر خداوند عزوجل قیام می‌کند و به دین خداوند هدایت می‌نماید، ولی قائمی که خداوند به وسیله او زمین را از کافران و منکران پاک می‌سازد و آن را از قسط و عدل پر می‌کند، همان است که ولادت او بر مردم مخفی خواهد بود و شخص وی از مردم غایب می‌شود و نام بردن او بر مردم حرام می‌گردد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۲.

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضى الله عنه - قال حدثنا
 على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي أحمد محمد بن زياد
 الأزدي قال سألت سيدي موسى بن جعفر عليه السلام عن قول الله عزَّ و
 جَلَّ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً فَقَالَ النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ
 الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْأَيْمَةِ مَنْ
 يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصَةً وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ
 الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهَا؛^۱

ابو احمد محمد بن زياد ازدي می گوید: از سرورم موسی بن
 جعفر عليه السلام درباره گفته خداوند عزوجل: «و نعمت های آشکار و
 پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است»
 پرسیدم. حضرت فرمود: نعمت آشکار، امام ظاهر و آشکار
 است و نعمت پنهانی، امام غایب و پنهان است. به امام گفتم:
 آیا در امامان کسی هست که غایب و پنهان شود؟ حضرت
 فرمود: آری، او از چشم مردم غایب می شود، ولی یادش از
 دل های مؤمنان غایب نیست و او دوازدهمین امام از ماست.

حدثنا على بن أحمد بن محمد الدقاق رضى الله عنه قال حدثنا محمد
 بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الأدمي عن الحسن بن
 محبوب عن عبد العزيز العبدى عن عبد الله بن أبي يعفور قال قال
 أبو عبد الله الصادق عليه السلام: مَنْ أَقْرَبَ بِالْأَيْمَةِ مِنْ آبَائِي وَ وُلْدِي وَ جَحَدِ
 الْمَهْدِيِّ مِنْ وُلْدِي كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام وَ جَحَدِ
 مُحَمَّدٍ عليه السلام نُبُوَّتُهُ فَقُلْتُ سَيِّدِي وَ مَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ قَالَ
 الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصَةً وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ
 تَسْمِيَّتُهُ؛^۲

۱. همان، ص ۳۶۸، ح ۶.

۲. همان، ص ۳۳۸، ح ۱۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به امامان از پدرانم و فرزندانم اقرار کند ولی مهدی را از فرزندانم نپذیرد، به سان کسی است که به همه پیامبران اعتراف کند، ولی پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند. گفتم: سرورم! مهدی از فرزندان شما کیست؟ حضرت فرمود: پنجمین امام از فرزندان امام هفتم؛ او از شما غایب و پنهان می‌گردد و نام بردن وی بر شما حلال نیست.

حدثنا محمد بن أحمد الشيباني رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن جعفر الكوفي قال حدثنا سهل بن زياد الأدمي قال حدثنا عبد العظيم بن عبد الله الحسني رضي الله عنه عن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: ... ثم قال عليه السلام إن القائم منا إذا قام لم يكن لأحد في عقبه بيعة فلذلك تخفى ولادته ويغيب شخصه!

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: ... زمانی که قائم ما قیام کند، بیعت کسی در گردن او نیست و از این رو، ولادت وی مخفی خواهد بود و شخص او نیز پنهان می‌گردد.

گروه سوم. روایاتی که می‌گویند امام شناخته نمی‌شود:

أخبرنا محمد بن همام و محمد بن الحسن بن محمد بن جمهور جميعاً عن الحسن بن محمد بن جمهور قال حدثنا أبي عن بعض رجاله عن المفضل بن عمر قال أبو عبد الله عليه السلام ... إن أمير المؤمنين عليه السلام قال على منبر الكوفة ... و اعلموا أن الأرض لا تخلو من حجة لله عز وجل و لكن الله سيغمي خلقه عنها يظلمهم و جورهم و إسرأفهم على أنفسهم و لو خلت الأرض ساعة واحدة من حجة لله لساخت

بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ
 يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ؛^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: ... امیرمومنان علیه السلام بر فراز منبر کوفه فرمودند: ... و بدانید که زمین از حجّتی برای خداوند عزوجل خالی نخواهد شد، ولی خداوند خلق خویش را به دلیل جور و ستم آنان و اسرافی که بر خویش می‌کنند، از دیدن حجّت زمین کور می‌سازد و اگر بنخواهد زمین یک ساعت از حجّت خدا خالی گردد، زمین اهلیش را فرو می‌برد. حجّت، مردم را می‌شناسد، اما مردم او را نمی‌شناسند، آن‌گونه که یوسف مردم را می‌شناخت، ولی مردم او را نمی‌شناختند.

حدثنا علي بن أحمد قال حدثنا عبيد الله بن موسى العلوي عن أحمد بن الحسين عن أحمد بن هلال عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن فضالة بن أيوب عن سدير الصيرفي قال سمعت أبا عبد الله الصادق علیه السلام يقول: ... فَمَا تُشْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ يُوسُفَ أَنْ يَكُونَ صَاحِبِكُمُ الْمَظْلُومُ الْمَجْحُودُ حَقُّهُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَ يَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأُ فُرُشَهُمْ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَدْنَى لِيُوسُفَ حَتَّى قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ؛^۲

سدیر صیرفی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: ... این امت چگونه منکر می‌شود که خداوند با حجّت خود همان‌کند که با یوسف پیامبر کرد؟ این‌که امام مظلوم شما که حقش انکار شده هم او که صاحب‌الامر است میان مردم بگردد و در بازارهایشان برود و بر فرش‌هایشان پا نهد، ولی مردم او را نشناسند تا آن‌که خداوند به او اجازه دهد که خودش را به

۱. کتاب الغیبة، ص ۱۴۱، ح ۲.

۲. همان، ص ۱۶۳، ح ۴.

مردم بشناساند، آن گونه که به یوسف اجازه داد تا زمانی که برادرانش به یوسف گفتند: تو یوسف هستی؟ گفت: من یوسفم.

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی - رضی الله عنه - قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه محمد بن مسعود العياشي قال حدثنا علي بن محمد بن شجاع عن محمد بن عيسى عن يونس عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال قال أبو عبد الله عليه السلام إن في صاحب هذا الأمر سنن من الأنبياء سنة من موسى بن عمران و سنة من عيسى و سنة من يوسف و سنة من محمد صفاً ما سنته من موسى فخائف يترقب و أما سنته من عيسى فيقال فيه ما قيل في عيسى و أما سنته من يوسف فالستر جعل الله بينه و بين الخلق حجاباً يرويه و لا يعرفونه و أما سنته من محمد صفيته يهدي بهداه و يسير بسيرته؛^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: در صاحب این امر سنت‌هایی از پیامبران الهی است؛ سنتی از موسی به عمران و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله. اما سنت او از موسی این است که ترسان است و هر زمان در انتظار حادثه‌ای است. و اما سنت او از عیسی آن است که در مورد او همان گفته می‌شود که درباره عیسی گفته شد. و اما سنت او از یوسف، پنهان و پوشیده بودن است. خداوند بین او و خلقتش پرده‌ای قرار داده که مردم او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند. و اما سنت او از حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن است که به روش پیامبر راه می‌یابد و با سیره او حرکت می‌کند.

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رضی الله عنه - قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن محمد بن عثمان العمري - رضی الله عنه

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۴۶.

عنه - قال سمعته يقول وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَحْضُرُ
 الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ؛^۱
 عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: از محمد بن عثمان عمروی
 شنیدم که می گفت: به خدا سوگند صاحب این امر هر سال در
 موسم حج ظاهر می شود، مردم را می بیند و می شناسد و آنان
 نیز او را می بینند، ولی نمی شناسند.

آقای دوزدوزانی و آقای ذاکری به این روایات‌ها و مشابه آنها
 استدلال کردند و مدعی شده‌اند که این روایات‌ها نشان می‌دهد دیدار با
 امام عصر^{علیه السلام} در غیبت کبرا امکان ندارد. البته به برخی جزئیات نیز
 اشاره کرده‌اند که در ادامه به آنها نیز می‌پردازیم.
 در این باره باید به چند نکته دقت کرد:

یکم. این روایات با دیدارها منافاتی ندارد؛ زیرا همه این روایات‌ها
 تنها از غیبت امام عصر^{علیه السلام} خبر می‌دهد و معنای بیشتر و غلیظتری را
 نمی‌رساند. علمای شیعه نیز که اعتقاد به دیدار دارند ملاقات را در
 تضاد یا تناقض با غیبت نمی‌دانند تا قابل جمع با این روایات نباشد،
 بلکه ملاقات را در حال غیبت قبول دارند و گذشت که اگر کسی ادعا
 کند امام را در حال حضور و ظهور دیده است کاذب مفتر است. به
 عبارت دیگر، روایات غیبت ناظر به وضع عمومی جامعه است^۲ و خبر
 می‌دهد که امام از همه مردم جامعه غایب است و اخبار دیدار ناظر به

۱. همان، ص ۴۴۰، ح ۸.

۲. این برداشت را از نوع بیان روایات می‌توان به دست آورد. تشبیه به حضرت
 یوسف، یعنی در برخوردهای روزانه‌ای که داشتند یا در کوچه و بازار راه رفتن،
 کنایه از حالت عادی است؛ یعنی در حال عادی کسی او را نمی‌شناسد و بسیار
 روشن است که این تعبیرات استثنائاتی هستند.

افراد خاص است. روشن است که عام و خاص با هم قابل جمع است و غیبت عام امام از جامعه منافاتی با دیدار افراد خاص آن جامعه ندارد؛ یعنی این روایات عام است و با وجود قرائن قطعی، قابل تخصیص است. بنابراین، اثبات ملاقات‌های نادر و استثنایی به معنای نفی غیبت نیست تا با این روایات در تضاد باشند و برای نفی ملاقات بتوان به آنها استناد کرد.

دلیل این‌که این روایات معنایی بیش از غیبت را نمی‌رسانند، این است که ظاهر روایات گروه اول که می‌گوید جسم امام دیده نمی‌شود قابل التزام نیست؛ زیرا در فصل اول بخش دوم ثابت شد که امام زمان علیه السلام با جسم طبیعی در روی زمین زندگی می‌کند و طبق روایات میان مردم آمد و شد دارد. با این اوصاف، اگر بگوییم جسم امام دیده نمی‌شود، لازمه آن قبول معجزه‌آسا بودن زندگی امام برای تمام زمان‌هاست و این خلاف سنت الهی است. روش خداوند این است که کار جهان را با علل و اسباب پیش برد و خرق عادت برای موارد استثنایی است و هنگامی که خداوند می‌تواند با اسباب عادی ولی خود را حفظ کند، معجزه نمی‌کند. بنابراین، ظاهر این روایات قابل التزام نیست. افزون بر این، در معنای لغوی غیبت نیز بیان شد که غیبت به معنای دیده نشدن است و هر چیز دیده نشود به آن غایب و غیب گویند و عالم غیب نیز به دلیل دیده نشدن، بدین نام خوانده می‌شود. عرب به ریشه درخت به دلیل دیده نشدن، «غیبان الشجر» می‌گوید. تفاوتی ندارد که بگوییم غایب است یا بگوییم دیده نمی‌شود؛ هر دو به یک معنا است. از این رو، در برخی روایات «یغیب شخصه» و در برخی دیگر «لا یری شخصه» آمده است. نمی‌توان گفت

وقتی «لایری جسمه» یا «لایری شخصه» گفته شد، معنای غلیظ‌تر و قوی‌تری بیان شده است که در «یغیب شخصه» نیست. لذا در روایت چهارم از گروه اول، امام علیه السلام اول می‌فرماید: «حَتَّى إِذَا غَابَ الْمُتَغَيَّبُ مِنْ وُلْدِي عَنْ عِيُونِ النَّاسِ» سپس می‌فرماید: «وَلَا تُرَى» که معلوم می‌شود غیبت به معنای دیده نشدن است. افزون بر این، التزام به ظاهر روایات گروه اول سبب تعارض با روایات گروه سوم نیز می‌شود؛ زیرا در آنها سخن از ناشناس بودن امام است، نه دیده نشدن ایشان. آقای دوزدوزانی نیز به این نکته معترف است که به ظاهر این روایات نمی‌توان اخذ کرد، لذا در ذیل احادیث «لا يعرفونه» می‌آورد:

لا يخفى ظهور هذه الأخبار الخمسة في عدم رؤيتهم الأمام مع معرفتهم أنه امام و ان كانوا يرون جسمه إلا أنهم لا يعرفونه؛^۱
 مخفی نیست که این روایات پنج‌گانه ظهور دارد در این که مردم، امام را با این خصوصیت که بشناسند او امام است نمی‌بینند، گرچه جسم او را می‌بینند، ولی او را نمی‌شناسند.

گروه دوم نیز که می‌گوید: شخص امام غایب می‌شود. به قرینه خود روایت، شخص در مقابل یاد است، نه عنوان و شخصیت که شهید صدر مطرح کرده است؛^۲ یعنی خود امام غایب است، اما یادش حاضر است. بنابراین، گروه دوم هم که واژه «شخصه» در آنها آمده، از روایاتی که این واژه در آنها نیامده و تنها می‌گوید یغیب، معنای بیشتر

۱. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۹۵.

۲. ایشان می‌گویند: غیبت را دو گونه می‌توان تصور کرد؛ غیبت شخص، یعنی پنهان بودن جسم امام از دیدگان که معجزه‌آسا خواهد بود و غیبت شخصیت یا عنوان، یعنی مردم امام را ببینند، ولی نشناسند و عنوان امام از آنها پنهان باشد و خود شهید صدر نیز مورد دوم را اختیار کرده است.

و پررنگ‌تری را افاده نمی‌کند و همان خبر از غیبت است. آقای دوزدوزانی در مورد گروه دوم می‌نویسد:

و یغیب شخصه»، ظاهر فی ان شخصه بما هو امام یکون غائباً
لا یعرف!^۱

شخص امام غایب می‌شود» ظاهرش این است که شخص امام به عنوان امام غایب می‌شود و شناخته نمی‌شود.

یعنی این گروه را به گروه سوم بازگشت می‌دهد. پس هر سه گروه تنها خبر از غیبت می‌دهند و معنای بیشتری ندارند، آن هم غیبت به معنای ناشناس بودن.

دوم. گفتیم این روایت‌ها از غیبت خبر می‌دهد و با ملاقات قابل جمع است و منافاتی در میان نیست. حال اگر کسی این مطلب را نپذیرد و معتقد باشد این سه گروه از روایات دیدار را نفی می‌کند، باید ملتزم شود که در غیبت صغرا هم کسی امام را ندیده است؛ زیرا این روایات عام است و هر دو نوع غیبت را دربر می‌گیرد، در حالی که هیچ‌یک از استدلال کنندگان به این ملتزم نیستند و معتقدند در غیبت صغرا دیدارهایی صورت گرفته است. حال باید پرسید چرا این روایت‌ها را تخصیص می‌زنند؟ اگر به دلیل نقل دیدارها در غیبت صغرا روایات را تخصیص می‌زنند، باید به دلیل نقل دیدارها در غیبت کبرا هم روایت‌ها را تخصیص بزنند که همان نظر علمای شیعه می‌شود؛ و اگر روایتی در کار است که قرینه شده و مثلاً بیان می‌کند که در یکی از غیبت‌ها می‌توان دید و در دیگری نمی‌توان دید، باید آن را بیان کنند. آقای ذاکری اصلاً به این مطلب پرداخته و بدون این‌که

۱. تحقیق لطیف حول التوفیع الشریف، ص ۹۰.

متوجه این اشکال باشد، روایات عام غیبت را مطرح کرده است. آقای دوزدوزانی به این نکته توجه داشته، اما پاسخ قانع کننده‌ای ارائه نکرده است.

ایشان سی روایت را برای نفی دیدار آورده است که در سه گروه یاد شده به بیشتر آنها اشاره شد که همه عام بود و غیبت صغرا را نیز دربر می‌گیرد و در صورت پذیرش آنها، باید معتقد بود در زمان غیبت صغرا هم نمی‌شد امام را دید. ایشان این اشکال را در ذیل روایت ۲۶ مطرح کرده است. پاسخ ایشان این است:

حل الاشکال و جوابه هو ان ذلك لوجود دليل فيها يخصص العموم و لا يقاس على ذلك الغيبة الكبرى لانه ليس في الاخبار الاشارة إلى ما يوجب الجواز فيها و هذا بخلاف الغيبة الصغرى لان لنا روایات تدل على الفرق بين الغيبتين كما تقدم منا سابقاً و قد صرح بالفرق في التوقيع الشريف حيث قال فقد وقعت الغيبة التامة حيث يعلم ان الغيبة في الصغرى كانت ناقصة؛^۱

حل اشکال و جواب آن این است که این دیدار در زمان غیبت صغرا به خاطر دلیلی است که در مورد غیبت صغرا دلیل عام را تخصیص می‌زند و غیبت کبرا قیاس به آن نمی‌شود. چون در روایات اشاره به جواز دیدار امام در غیبت کبرا نیست و این بر خلاف غیبت صغرا است، چون ما روایاتی داریم که بر تفاوت دو غیبت دلالت دارد، آن‌گونه که قبلاً گذشت و در همین توقيع شریف به تفاوت دو غیبت تصریح شده است؛ آن‌جا که می‌گوید: غیبت کامل تحقق یافت، چون می‌دانیم که غیبت در غیبت صغرا ناقص بود.

چنان که ملاحظه می‌شود، ایشان می‌گویند دلیلی که عموم را تخصیص می‌زند روایت‌های فرق میان دو غیبت است، در حالی که در هیچ روایتی که فرق دو غیبت را بیان کرده، به امکان دیدار در غیبت صغرا و عدم امکان آن در غیبت کبرا اشاره نشده است و ادعای این که چون تفاوت دارند، پس این تفاوت همان دیده شدن و دیده نشدن است، ادعایی بی‌دلیل است؛ چنان که در توقیع، تفسیر تامه و ناقصه به دیده شدن امام و دیده نشدن ایشان، تفسیری بدون شاهد و مدرک است. افزون بر این، خود کلمه تامه اثبات‌شدنی نیست و چنان که گذشت نسخه‌های خطی، کلمه ثانیه را دارد. البته بحث از تفاوت دو غیبت در فصل دوم به تفصیل خواهد آمد؛ تنها در این جا اشاره می‌شود که ایشان این تفاوت را بدون هیچ دلیلی به دو غیبت و توقیع نسبت داده است و بر خلاف ادعای ایشان، توقیع در این معنا صریح نیست، بلکه معنای مورد ادعای ایشان را هیچ‌یک از دانش‌مندان شیعه نپذیرفته‌اند. این چگونه صراحتی است که تأویل شدنی است و وجوه فراوانی برای آن ذکر شده است؟

مشکل اصلی آن است که برخی از این روایت‌ها برای عدم امکان دیدار در غیبت صغرا صادر شده و موضوع اصلی آن، غیبت صغراست و به لحاظ علمی نمی‌توان حکم روایتی را درباره صدور و موضوع روایت تخصیص زد و از عام بودن انداخت، آن‌گاه مدعی شد در موارد دیگر عام و مطلق است. برای مثال، در روایتی که شیخ صدوق نقل می‌کند چنین آمده است:

حدثنا محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار قال: حدثني جعفر بن محمد بن مالك الفزاري قال: حدثني معاوية بن حكيم و محمد بن أيوب بن نوح و محمد بن

عثمان العمری - رضی الله عنه - قالوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ
الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام [ابنه] وَ نَحْنُ فِي مَنْزِلِهِ وَ كُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا
فَقَالَ: هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا
مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا
قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَضَى أَبُو
مُحَمَّدٍ عليه السلام؛

جعفر بن محمد بن مالک فزاری می گوید: معاویه بن حکیم و
محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری برایم گفتند:
در منزل امام حسن عسکری علیه السلام بودیم و جمعاً چهل نفر
می شدیم. ایشان فرزندش را به ما نشان داد و فرمود: «این امام
شما پس از من و جانشین من بر شماست. از او اطاعت کنید و
پس از من درباره دینتان پراکنده نشوید که هلاک می شوید!
آگاه باشید که شما پس از امروز او را نمی بینید». می گویند: ما
از خدمت امام علیه السلام بیرون آمدیم و چند روزی نگذشت که امام
حسن عسکری علیه السلام رحلت کرد.

امام عسکری علیه السلام در این روایت به صراحت تمام می فرماید: «بعد از
این روز، دیگر شما فرزندانم را نمی بینید». بدون تردید این روایت،
دربرگیرنده غیبت صغرا است و نمی توان گفت منظور امام عسکری علیه السلام
از «بعد یومکم هذا»، از هفتاد سال بعد شروع می شود؛ یعنی هفتاد سال
بعد دیگر کسی او را نمی بیند. امام علیه السلام با «کم» که ضمیر خطاب به
شمار می رود، افرادی را که هفتاد سال بعد می آیند مورد خطاب قرار
داده است. پس یا باید ملتزم شد که این سخن امام عسکری علیه السلام عام و
مطلق است و در غیبت صغرا نیز کسی امام مهدی علیه السلام را ندیده است یا

باید معتقد شد که سخن امام عام نیست و از ابتدا تخصیص خورده است و چون هیچ کس را نمی‌توان یافت که منکر دیدار در غیبت صفرا باشد و همه معتقدند این حدیث حتی در مورد مخاطبان نیز کلیت ندارد؛ زیرا از جمله حاضران، نواب خاص امام بودند که امام عصر علیه السلام را بعد از این جریان بارها و بارها دیده‌اند، چاره‌ای نیست جز این که بگوییم «لا ترونه» عام نیست و از ابتدا تخصیص خورده است و چون تخصیص خورده، دیگر نمی‌توان به عموم آن در زمان‌های بعد استناد کرد.

بیست و هفتمین روایت از سی روایتی که آقای دوزدوزانی برای نفی دیدار آورده است، همین روایت است و بعد از نقل آن می‌گوید:

قلنا بجواز الرؤية و تحقیقها (در غیبت صفری) لوجود الدلیل و هو نفس التوقیع الشریف و غیره؛^۱

ما در غیبت صفرا قائل به جواز دیدار و تحقق آن هستیم؛ چرا که دلیل داریم و آن همان توقیع شریف و غیر آن است.

حاصل پاسخ ایشان این است که توقیع، این حدیث را تخصیص می‌زند و با توجه به توقیع، معنای روایت چنین است: با آن که امام به آنها خطاب کرده است که شما او را نخواهید دید، اما منظورش افراد هفتاد سال بعد بوده‌اند نه مخاطبان. اما باید پرسید آیا این سخن جا دارد؟ در حالی که مسلم است مورد صدور را نمی‌توان از دلالت آن خارج کرد؛ زیرا در این صورت کلام لغو می‌شود. افزون بر این، مگر عام و خاصی در کار است که یکی دیگری را تخصیص بزند؟ روایتی می‌گوید امام را در غیبت صفرا نمی‌توان دید (لا ترونه). توقیعی نیز

۱. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۱۰۰.

می‌گوید: امام را در غیبت کبرا نمی‌توان دید (فقد وقعت الغيبة التامة). روشن است که هر دو مثبتین هستند و تعارضی میان آنها نیست تا احتیاجی به جمع میان آنها باشد. حاصل هر دو این است که در هیچ‌یک از دو غیبت نمی‌توان امام را دید. آیا می‌توان گفت چون در توقیع تامه گفته پس اولی ناقصه بوده و معنای ناقصه هم دیده شدن امام است؟ در حالی که این تفسیر از ناقصه در تضاد صریح با روایت «لا ترونه» است و باید فهم خود را از ناقصه اصلاح کنیم و برابر با آنچه علمای شیعه در فرق تامه و ناقصه گفته‌اند (بود و نبود سفیر) مشی نماییم.

انصاف: به قول شیخ انصاری اگر به انصاف خود مراجعه کنیم چه خواهیم یافت؟ چرا شیعیان و به‌ویژه بزرگانمان مانند احمد بن اسحاق که در غیبت صفرا زندگی می‌کردند، دیدارها را قبول می‌کردند؟ چرا بزرگانمان هم چون شیخ کلینی که بابی از کتاب خود را به نقل دیدارها اختصاص داده‌اند، این دیدارها را پذیرفته و در کتاب‌های خود آورده‌اند؟ مگر خود ایشان «لا یری جسمه» را نقل نکرده بود؟ پس چرا دیدارها را قبول می‌کنند؟ چرا احمد اسحاق دیدن عمروی را باور می‌کند و به او نمی‌گوید: امام عسکری علیه السلام خطاب به شما فرموده بود «لا ترونه بعد یومکم هذا»، پس تو چطور ادعای دیدار می‌کنی؟ در آن زمان که هنوز این توقیع صادر نشده بود. آیا انصاف است بگوییم همه کسانی که دیدارها را پذیرفته‌اند و این همه روایات صریح و روشن، مانند لاترونه را تخصیص زده‌اند، همه به دلیل روایات «اللقائم غیبتان» است؟ آیا کسی می‌پذیرد که بگوییم اگر از کسانی که در عصر غیبت صفرا زندگی می‌کردند و غیبت کبرا را درک نکرده بودند پرسیده می‌شد چرا این دیدارها را باور می‌کنید؟ جواب می‌دادند: زیرا حضرت

دو غیبت دارند و غیبتی که در آن دیده نخواهد شد، بعدها فرا می‌رسد؟ کدام‌یک از مؤلفان شیعه، از مرحوم کلینی تا شیخ طوسی و متأخر از وی برای پذیرش ملاقات در غیبت صفرا به روایات دوگانگی غیبت استناد کرده‌اند؟ انصاف این است که استدلال به احادیث تفاوت دو غیبت، جدای از این‌که هیچ دلالتی بر موضوع ندارد، نهایت بهانه‌تراشی برای نپذیرفتن واقعیت است. حقیقت این است که از اول هیچ کس میان عام و خاص تعارض ندیده است و عام هر قدر هم صریح باشد (لا ترونه) عام است و قابل تخصیص و نمی‌توان به عموم آن در شبهه مصداقیه تمسک کرد.

نتیجه: معنای احادیث گروه اول و دوم، همان معنای احادیث گروه سوم است. یعنی امام را می‌بینند ولی نمی‌شناسند و این وضع عمومی جامعه است و این وضع در غیبت صفرا و کبرا یکی بوده است و چون حالت عمومی را بیان می‌کند منافاتی با شناختن افرادی نادر ندارد و برای نفی این دیدارهای استثنایی نمی‌توان به آنها استناد کرد.

روایت سوم، سخن محمد بن عثمان عمروی

قَالَ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ أَشْنَسٍ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّعْبَلِيُّ عَنْ حَمْرَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَيْبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ شَوْقِي إِلَى رُؤْيَةِ مَوْلَانَا ﷺ فَقَالَ لِي مَعَ الشَّوْقِ تَشْتَهِي أَنْ تَرَاهُ. فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ. فَقَالَ لِي: شَكَرَ اللَّهُ لَكَ شَوْقَكَ وَ أَرَاكَ وَجْهَهُ فِي يُسْرٍ وَ عَافِيَةٍ لَا تَلْتَمِسُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْ تَرَاهُ فَإِنَّ أَيَّامَ الْغَيْبَةِ يُشْتَاقُ إِلَيْهِ وَ لَا يُسْأَلُ الْجَمَاعُ مَعَهُ إِنَّهُ عَزَائِمُ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهَا أَوْلَى وَ لَكِنْ تَوَجَّهْ إِلَيْهِ بِالزِّيَارَةِ!

احمد بن ابراهیم می گویند: به ابو جعفر بن عثمان از شوق خودم به دیدار مولایم علیه السلام گفتم. گفت: با شوق می خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری. گفت: خداوند از شوق تو خشنود است و چهرهٔ امام را به آسانی و سلامت نشانت می دهد. ای ابو عبدالله! نخواه که او را ببینی؛ چرا که در زمان غیبت، شوق به دیدار او هست، ولی نباید خواست که با او اجتماع شود این که امام دیده نمی شود، تصمیم الهی است و تسلیم در برابر آن شایسته تر است. می توانی با زیارت به او توجه نمایی.

آقای دوزدوزانی درباره سخن مرحوم عمروی که روایت سی ام و آخرین روایت کتاب ایشان است، نخست تذکر می دهد که خیر از معصوم نیست، اما چون در غیبت صغرا امر به آنها ارجا داده شده، کلام ایشان در حکم کلام معصوم است و بعد می نویسد:

و لا يخفى لك ظهور دلالة الخبر في عدم امکان رؤيته عليه السلام بل يفهم منه ان الوظيفة في الغيبة هو التوجه و الزيارة و الاشتياق القلبي اما طلب الرؤية و الاجتماع معه فهو ممنوع لمكان قوله و لا يسأل الاجتماع فانه عزائم الله؛^۱

ایشان طریق خود را به ابوعلی حسن بن شناس در ابتدای باب نهم (ص ۵۶۶)، زیارة مولانا الخلف الصالح صاحب الزمان علیه السلام چنین می آورد: حدثنا الشيخ الأجل الفقيه العالم أبو محمد عربي بن مسافر العبادي - رضي الله عنه - ... و حدثني الشيخ العفيف أبو البقاء هبة الله بن نماء بن علي بن جمدون عليه السلام ... قالاً جميعاً: حدثنا الشيخ الأمين أبو عبدالله الحسين بن أحمد بن محمد بن علي بن طحال المقدادي عليه السلام ... قال: حدثنا الشيخ الأجل المفيد أبو علي الحسن بن محمد الطوسي - رضي الله عنه - ... قال: حدثنا السيد السعيد الوالد أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي - رضي الله عنه - عن محمد بن إسماعيل عن محمد بن شناس البزاز قال: أخبرنا أبو الحسين محمد بن أحمد بن يحيى القمي قال: حدثني محمد بن علي بن زنجويه القمي قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري. قال أبو علي الحسن بن شناس.

۱. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۱۰۱.

برای تو روشن است که ظاهر روایت بر عدم امکان دیدار امام علیه السلام دلالت دارد و از آن درمی یابیم که در زمان غیبت وظیفه ما توجه و زیارت و اشتیاق قلبی است، اما درخواست دیدار و در کنار امام قرار گرفتن ممنوع است؛ زیرا فرمود که اجتماع با امام علیه السلام درخواست نشود، چون عدم دیدار امام تصمیم الهی است.

پاسخ یکم. در این روایت، نایب امام قانون کلی دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت صغرا را بیان می کند و می فرماید: این درخواست را نکن! اما نمی توان از این روایت استفاده کلی کرد؛ چنان که در روایت بعد اشاره می شود، این درخواست را فردی از نایب امام کرده و به خواست خود رسیده است. در هر صورت ربطی به غیبت کبرا و درخواست از خداوند ندارد و نمی توان گفت در حال حاضر نیز درخواست دیدار ممنوع است.

پاسخ دوم. درباره برخی روایات پیشین نیز اشاره شد که موضوع این روایات دیدار در غیبت صغراست و چون مطلق بودن روایت در زمان صدور آن قطعاً منتفی است و کسانی در آن دوران امام را دیده اند، امکان ندارد به اطلاق آن برای زمان های بعد استناد کرد. چگونه می توان از سخنی که در زمان صدورش اطلاق نداشته، اطلاق را برای زمان های بعد استفاده کرد؟

آیت الله اصفهانی این حدیث را در تکلیف ۷۲ مردم نسبت به امام عصر علیه السلام مطرح کرده است و می نویسد:

۱. فلأنه دعا للسائل بقوله أراك وجهه، ولو كان هذا غير ممكن، أو طلبه غير مشروع لما كان يدعو له بذلك.
۲. فلأن هذا السؤال و الجواب كانا في زمان الغيبة الأولى، و في ذلك الزمان قد وقع الفوز ببلقائه عليه السلام لكثير من أهل الإيمان من

السفرء و غیرهم کما یظهر من الأخبار و لم تر فی الروایات ما یدل علی نفی المشاهدة مطلقا فی الغیبة الأولى.

۳. فلأنه یحتمل أن یكون فی ذلك الوقت مانع بملاحظته، لم یصلح التشریف بلفقائه لأحد.

۴. فبأنه لا یمكن لأحد التشریف برؤيته إلا بإذنه و یمكن أن یكون منع أبی جعفر من ذلك بسبب عدم إذن الإمام له فی تشریف هذا الشخص بلفقائه إما بسبب عدم تحمله لهذا السر و ضعف طاقته و نشر الخبر و إذاعته أو لغير ذلك.

۵. فلعل السائل أراد مصاحبتیه، و ملازمته علی نحو أصحاب سائر الأئمة عليهم السلام و ذلك كان ممنوعا فی الغیبتین جمیعا و الشیخ أبو جعفر فهم منه ذلك أيضا و لهذا قال: لا تسأل الاجتماع معه؛

اول. چون محمد بن عثمان عمروی برای طالب دیدار حضرت با این جمله دعا کرد که: «خداوند چهره او را به تو نشان دهد!» و اگر این دیدار ممکن نبود، یا درخواست آن نامشروع بود، محمد بن عثمان چنین دعایی برای او نمی کرد.

دوم. چون این سؤال و جواب در زمان غیبت اول (صغرا) بوده است و در آن زمان فوز دیدار حضرت برای بسیاری از مؤمنان از سفیران گرفته تا دیگران اتفاق افتاده است، همان گونه که از روایات ظاهر می شود و چیزی بر نفی دیدار حضرت به طور مطلق در غیبت صغرا دلالت نمی کند.

سوم. به این دلیل که احتمال می رود در آن زمان مانعی بوده که با توجه به آن، تشریف دیدار حضرت برای کسی امکان پذیر نبوده است.

چهارم. به این دلیل که کسی نمی تواند تشریف دیدار حضرت را بیابد، مگر با اجازه حضرت و ممکن است که منع محمد

بن عثمان عمروی از دیدار، به دلیل اجازه ندادن امام علیه السلام در مورد تشرف این شخص باشد؛ حال یا به دلیل این که این فرد تحمل این سر الهی را نداشته و توان او کم بوده و خبر دیدار را منتشر می‌ساخته و اعلام می‌کرده، یا به دلیلی دیگر.

پنجم. شاید درخواست کننده می‌خواسته که به سان یاران دیگر امامان علیهم السلام همراه و ملازم امام زمان علیه السلام باشد و این جهت در هر دو غیبت ممنوع است و شیخ محمد بن عثمان عمروی این معنا را از درخواست او فهمیده است و از همین رو گفته: ملازمت و اجتماع با امام را نخواه!

و در تکلیف ششم مردم نسبت به امام عصر علیه السلام می‌نویسد:

لا یخفی أن قوله: تشتاق إليه جملة خبرية في مقام الإنشاء مفادها الأمر بالشوق إليه صلوات الله و سلامه عليه؛^۱
روشن است که جمله «تو شوق به دیدار حضرت داری» جمله خبری است، ولی در مقام انشاء است و مفاد آن، دستوری است؛ یعنی به امام علیه السلام شوق داشته باش!

روایت چهارم. توقیع احمد بن خضر

حدثنا أبو محمد عمار بن الحسين بن إسحاق الأروشي - رضي الله عنه - قال حدثنا أبو العباس أحمد بن الخضر بن أبي صالح الخجندی - رضي الله عنه - أنه خرج إليه من صاحب الزمان علیه السلام توقیع بعد أن كان أغرى بالفحص والطلب و سار عن وطنه ليتبين له ما يعمل عليه فكان نسخة التوقيع: من بحث فقد

۱. همان، ص ۱۴۸.

طَلَّبَ وَ مَنْ طَلَّبَ فَقَدْ دَلَّ^۱ وَ مَنْ دَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَ مَنْ أَشَاطَ فَقَدْ
أَشْرَكَ. قَالَ فَكَفَّ عَنِ الطَّلَبِ وَ رَجَعَ^۲

احمد بن خضر به ما گفت بعد از آن که در جست و جو و درخواست، اصرار و لجاجت کرده بود و از وطن خویش خارج شده بود تا برایش روشن شود که بر اساس چه چیزی باید عمل نماید، توقیعی از امام زمان علیه السلام برای او صادر شد که رونوشت آن این است: «کسی که جست و جو کند، طلبیده است و کسی که بطلبد، راهنمایی کرده است و کسی که راهنمایی کند، در معرض خطر قرار داده است و کسی که در معرض قتل قرار دهد، مشرک شده است.» گفت بعد از آن از درخواست دست نگه داشت و برگشت.

۱. شیخ طوسی در الغیبه (ص ۳۲۳)، این حدیث را با سند خود از شیخ صدوق نقل کرده است، اما به جای «دل»، «ذل» آمده است. به لحاظ قدمت منبع و معنای حدیث، اولویت با نقل شیخ صدوق است. البته علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (ج ۵۳، ص ۱۹۷، ح ۲۲) از الغیبه شیخ طوسی «دل» نقل کرده که نشان می دهد برخی نسخه های الغیبه طوسی، «ذل» بوده نه همه آنها.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۹، ح ۳۹.

شیخ طوسی این حدیث را در الغیبه (ص ۳۲۳) چنین آورده است: و أخبرني جماعة عن محمد بن علي بن الحسين قال: حدثنا أبو محمد عمار بن الحسين بن إسحاق الأسروشنی قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن الحسن بن أبي صالح الخجندی و كان قد أَلَحَّ فِي الفَحْصِ وَ الطَّلَبِ وَ سَارَ فِي البِلَادِ وَ كَتَبَ عَلَيَّ يَدِ الشَّيْخِ أَبِي القَاسِمِ بْنِ رَوْحٍ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - إِلَى الصَّاحِبِ عليه السلام يَسْأَلُكَ تَعَلُّقَ قَلْبِهِ وَ اشْتِغَالَهُ بِالفَحْصِ وَ الطَّلَبِ وَ يَسْأَلُ الجَوَابَ بِمَا تَسْكُنُ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَ يُكشِفُ لَهُ عَمَّا يَعْمَلُ عَلَيْهِ قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيَّ تَوَقِّعُ نُسْخَتَهُ مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَّبَ وَ مَنْ طَلَّبَ فَقَدْ دَلَّ وَ مَنْ دَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَ مَنْ أَشَاطَ فَقَدْ أَشْرَكَ قَالَ فَكَفَفْتُ عَنِ الطَّلَبِ وَ سَكَنْتُ نَفْسِي وَ غَدَتُ إِلَيَّ وَ طِينِي مَسْرُوراً وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

هرچند اشکال کنندگان به ملاقات، به این حدیث تمسک نکرده‌اند، اما با توجه به موضوع این حدیث که نهی از جست‌وجوست، لازم است این نوع از روایات نیز مطرح شود؛ زیرا برخی از ممنوعیت جست‌وجو، عدم امکان دیدار را استفاده کرده‌اند.

آقای ذاکری چنین می‌نویسد:

او (مرحوم نعمانی) در فصلی از کتاب خود به روشنی مشاهده حضرت را در عصر غیبت جایز ندانسته و تحقیق در این زمینه را ممنوع و شیعیان را در ندیدن حضرت معذور می‌داند: «و محذور علیهم الفحص و الكشف عن صاحب الغیبة و المطالبة باسمه او موضعه او غیابه او الاشارة بذکره فضلاً عن المطالبة بمعايته؛ برای شیعیان جست‌وجو از امام و کشف صاحب غیبت و به دنبال نام و محل سکونت و محل غیبت او بودن و یا اشاره به ذکر او کردن، ممنوع است، تا چه رسد بر آن که بخواهند آشکارا او را ببینند.» برابر آن چه ذکر شد، مشاهده حضرت در غیبت کبراً ممکن نیست.^۱

شاید جمله آقای دوزدوزانی نیز که در ذیل روایت قبل بود: «اما طلب الرؤية و الاجتماع معه فهو ممنوع لمكان قوله و لا يسأل الاجتماع فانه عزائم الله؛^۲ اما درخواست دیدار و بودن با حضرت، ممنوع است؛ چون محمد بن عثمان عمروی گفته: در پی بودن با امام علیه السلام نباشید؛ زیرا این دوری و غیبت، تصمیم الهی است.» ناظر به ممنوعیت جست‌وجو هم باشد.

پاسخ: برای آن که معنای این نوع احادیث و منظور از کلام مرحوم

۱. چشم به راه مهدی علیه السلام «ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت»، ص ۷۲.

۲. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۱۰۱.

نعمانی معلوم شود، باید به وظیفه شیعیان در دوران حضور امامان علیهم السلام توجه کرد. بر اساس روایت‌های بسیار، شیعیان بعد از رحلت هر امام موظف بودند از شهر خود حرکت کرده و برای یافتن و شناختن امام بعدی به جست‌وجو پردازند. مرحوم کلینی بسابی مستقل در این موضوع دارد و در ذیل آن روایت‌های بسیاری را نقل کرده است.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شَعِيبٍ قَالَ قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا حَدَّثَ عَلِيُّ الْإِمَامِ حَدَّثَ كَيْفَ يَصْنَعُ النَّاسُ قَالَ أَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَلَوْلَا نَفْرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قَالَ هُمْ فِي عُدْرٍ مَا دَامُوا فِي الطَّلَبِ وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَهُمْ فِي عُدْرٍ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ أَصْحَابُهُمْ؛^۱

یعقوب بن شعیب می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: اگر حادثه‌ای برای امام پیش آمد مردم چگونه عمل کنند؟ حضرت فرمود: گفته خداوند عز و جل چه می‌شود که: «چرا از هر گروهی از آنان طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند [و طایفه‌ای در مدینه بماند] تا در دین [و معارف و احکام اسلامی] آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را بیم دهند. شاید [از مخالفت فرمان پروردگار] بترسند و خودداری کنند.» حضرت افزود: اینان تا در جست‌وجو و طلب هستند معذورند و آنان که در انتظار اینان هستند باز در عذرند تا یارانشان به سویشان بازگردند.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۸، باب ما یجب علی الناس عند مَضِيِّ الإمام.

۲. همان، ح ۱.

عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ الْحَقُّ وَاللَّهِ. قُلْتُ: فَإِنَّ إِمَامًا هَلَكَ وَرَجُلٌ بِخِرَاسَانَ لَا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّهُ لَمْ يَسْعَهُ ذَلِكَ قَالَ لَا يَسْعُهُ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا هَلَكَ وَقَعَتْ حُجَّةٌ وَصِيَّهُ عَلَى مَنْ هُوَ مَعَهُ فِي الْبَلَدِ وَحَقُّ النَّفْرِ عَلَى مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۱

عبدالاعلی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره سخن اهل سنت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بمیرد و امام نداشته باشد به مرگ جاهلی مرده است» پرسیدم. حضرت فرمود: به خدا سوگند حق است! گفتم: امامی مرده است و مردی در خراسان است و نمی داند که وصی آن امام کیست؛ آیا ممکن این گونه باشد؟ حضرت فرمود: ممکن نیست. امام زمان که بمیرد، حجت و وصی او بر کسانی که با او در همان شهرند تمام می شود و بر کسانی که در حضور امام نیستند واجب است کوچ کنند. زمانی که خبر مرگ امام به آنان می رسد، خداوند عز و جل می گوید: «چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کند [و طایفه ای در مدینه بماند] تا در دین [و معارف و احکام اسلامی] آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را بیم دهند. شاید [از مخالفت فرمان پروردگار] بترسند و خودداری کنند.»

چنان که ملاحظه می شود یکی از مصادیق بارز آیه نفر، سفر و جست و جو برای دیدن و شناختن امام علیه السلام است. بر این اساس، بعد از رحلت هر امام، گروهی طبق تکلیف شرعی به جست و جو و تفحص

۱. همان، ح ۲.

می پرداختند. بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام نیز برخی به دلیل همین وجوب شرعی به جست و جو از امام مهدی علیه السلام مشغول شدند.

حدثنا أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله عن علان الكليني عن الأعلم المصري عن أبي رجاء المصري قال أبي عن سعد عن علان عن الأعلم البصري عن أبي رجاء البصري قال: خرجت في الطلب بعد مضي أبي محمد عليه السلام بسنتين لم أقف فيهما على شيء فلما كان في الثالثة كنت بالمدينة في طلب ولد أبي محمد عليه السلام بصرياء وقد سألتني أبو غانم أن أتعشى عنده فأنا قاعدٌ مُفكرٌ في نفسي وأقول لو كان شيء لظهر بعد ثلاث سنين...؛

ابورجاء بصری می گوید: پس از درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام دو سال در پی دیدار امام بیرون رفتم و در این دو سال به چیزی دست نیافتم. در سال سوم بود که در مدینه در پی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام در صریاء بودم. ابوغانم از من خواست که شام را نزد وی باشم و من نشسته بودم و با خود فکر می کردم و می گفتم که اگر چیزی بود پس از سه سال آشکار می گشت...

احمد بن خضر نیز از جمله چنین افرادی است، چنان که این مطلب به خصوص از نقل شیخ طوسی روشن می شود؛ زیرا در آن آمده که می گشتم تا این که توسط مرحوم حسین بن روح به امام نامه نوشتم تا جوابی بیاید که قلبم به آن آرام گیرد و بدانم باید بر اساس چه چیزی عمل کنم. این بیان نشان می دهد وی به دنبال ادای تکلیف بوده است، از این رو بعد از آن که امام فرمود نباید بگردد، می گوید راحت شدم و دست از تفحص برداشتم.

در متن مورد اشاره آقای ذاکری نیز مرحوم نعمانی همین تکلیف و رفع شدن آن را بیان کرده است. لذا می‌فرماید:

و هم معذورون فی آن لا یروا حجتهم و امام زمانهم فی ایام الغیبة
و یضیق علیهم فی کل عصر و زمان قبله آن لا یعرفوه بعینه و اسمه
و نسبه و محظور علیهم الفحص و الكشف عن صاحب الغیبة و
المطالبة باسمه او موضعه او غیابه او الاشارة بذكره فضلاً عن
المطالبة بمعاینته؛^۱

اینان در این که حجت و امام زمانشان را در ایام غیبت نبینند معذورند، در حالی که قبل از غیبت در هر عصر و زمانی بر آنان تنگ می‌شود (جایز نیست) که او را بعینه و با اسم و نسب شناسند و بر آنان ممنوع است که جست‌وجو کنند و بخواهند به امام صاحب الغیبة دست یابند و در پی نام او و جای او و محل غیبت و پناهگاه او باشند و یا به یاد او اشاره کنند، چه رسد که در پی دیدار او باشند.

در کلام مرحوم نعمانی سخن از معذور بودن است؛ یعنی اگر آنها امام زمانشان را نبینند عذر شرعی دارند و روز قیامت مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند که چرا امام علیه السلام را بعینه نشناختند. به همین دلیل (معذور بودن) در عصر غیبت اجازه تفحص و درخواست دیدار را ندارند.

از این بیان روشن می‌شود که توقیع برای منع از جست‌وجو کردن امام و یافتن و دیدن ایشان صادر شده، کاری که در زمان حضور امامان علیهم السلام واجب بوده است. پس این توقیع ناظر به دیدارهای اختیاری است که با تصمیم افراد و به راه افتادن آنها رخ می‌داده است

۱. کتاب الغیبة، ص ۱۶۰.

و از دیدارهای مورد بحث بیگانه است که یک طرفه در اختیار امام علیه السلام است و بدون دخالت افراد، هر که را امام علیه السلام صلاح بداند ملاقات می‌کند. بنابراین، از ممنوعیت تفحص نمی‌توان امکان نداشتن دیدار را استفاده کرد. خلاصه طلب دیداری که در توقیع آمده (تکلیف شرعی) غیر از طلب دیدار موضوع بحث (کسب فیض) است و برای رد ملاقات مورد بحث نمی‌توان به این توقیع استناد کرد.

البته از این توقیع می‌توان پاسخ یک سؤال مهم را دریافت:

— آیا ما در دوران غیبت امام عصر علیه السلام مأمور به یافتن و دیدار با

ایشان هستیم؟

گفتیم هرچند در دوران حضور امامان علیهم السلام یافتن و دیدار با آنها یک تکلیف شرعی برای شیعیان بوده است، اما بنا بر این توقیع و روایاتی که مرحوم نعمانی به آنها اشاره کرده است^۱ این تکلیف در دوران غیبت برداشته شده، بلکه اقدام به تفحص و تجسس از امام علیه السلام ممنوع و حرام است و امام با هر کسی که خود صلاح بداند دیدار می‌کند و شیعیان در این مورد تکلیفی ندارند.

افزون بر این، توقیع دیگری وجود دارد که در آن، امام علیه السلام به جست‌جوگر اجازه دیدار می‌دهد و معلوم می‌شود ندیدن امام علیه السلام عمومیت نداشته است. بنابراین به عموم آنها نمی‌توان اخذ کرد.

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ رَفَعَهُ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ طَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ طَلَبًا شَاقًّا حَتَّى دَهَبَ لِي فِيهِ مَالٌ صَالِحٌ فَوَقَعْتُ إِلَى الْعَمْرِيِّ وَخَدَمْتُهُ وَ

۱. مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى ابْنِ أَبِي تَغْلِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَصِيبُهُمْ فِيهَا سَبْطَةٌ يَأْرُرُ الْعِلْمُ فِيهَا كَمَا تَأْرُرُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ نَجْمٌ. قُلْتُ: فَمَا السَّبْطَةُ؟ قَالَ: الْفِتْرَةُ. قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: كُونُوا عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ نَجْمَكُمْ. (کتاب الغيبة،

لَزِمْتَهُ وَ سَأَلْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام فَقَالَ لِي لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ وَصَوْلٌ فَخَضَعْتُ فَقَالَ لِي بَكَرٌ بِالْعِدَاةِ فَوَافَيْتُ وَ اسْتَقْبَلَنِي وَ مَعَهُ شَابٌّ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَطْيَبِهِمْ رَائِحَةً بِهَيْئَةِ التُّجَّارِ وَ فِي كُمِّهِ شَيْءٌ كَهَيْئَةِ التُّجَّارِ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ دَنَوْتُ مِنَ الْعَمْرِيِّ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ فَعَدَلْتُ إِلَيْهِ وَ سَأَلْتُهُ فَأَجَابَنِي عَنْ كُلِّ مَا أَرَدْتُ ثُمَّ مَرَّ لِيَدْخُلَ الدَّارَ وَ كَانَتْ مِنَ الدُّورِ الَّتِي لَنَا يَكْتَرِبُ لَهَا فَقَالَ الْعَمْرِيُّ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ سَلْ فَإِنَّكَ لَا تَرَاهُ بَعْدَ ذَا فَذَهَبْتُ لِأَسْأَلَ فَلَمْ يَسْمَعْ وَ دَخَلَ الدَّارَ وَ مَا كَلَّمَنِي بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنْ قَالَ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَحْرَأَ الْعِشَاءَ إِلَيَّ أَنْ تَشْتَبِكَ التُّجُومُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَحْرَأَ الْعِدَاةَ إِلَيَّ أَنْ تَنْقُضِيَ التُّجُومُ وَ دَخَلَ الدَّارَ!

زهری می گوید: با مشقت در پی این امر بودم تا این که مال ارزش مندی را در این راه صرف کردم. پس از آن به عمروی دست یافتم. به او خدمت کردم و ملازمش شدم و پس از آن از وی درباره حضرت صاحب الزمان عليه السلام پرسیدم. به من گفت: به این [مسئله] راهی نیست. پس کرنش کردم. او گفت: صبح زود حاضر شو!

صبح زود رسیدم و او از من استقبال کرد و همراه وی جوانی زیباتر و خوش‌بوتر از همه مردم، در شکل و شمایل تاجران بود و در آستینش چیزی به‌سان تجار داشت؛ وقتی به او نگریستم، به عمروی نزدیک شدم. او به من اشاره کرد، من نزد آن جوان رفتم و از او پرسیدم. او هرچه را می‌خواستم پاسخ داد. سپس رفت که وارد خانه شود و از خانه‌هایی بود که به آن اعتنا نمی‌شد. عمروی گفت: اگر می‌خواهی بررسی، بپرس! چرا که پس از این دیگر او را نمی‌بینی. رفتم که بپرسم، او نشنید و وارد خانه شد و تنها با من این سخن را گفت: «ملعون است»

ملعون است، هر کس نماز عشا را تا در هم رفتن ستارگان تأخیر بیندازد؛ ملعون است، ملعون است، کسی که نماز صبح را تا از بین رفتن ستارگان تأخیر بیندازد» و وارد خانه شد.

در این توقیع نیز با آن که مرحوم عمرو می فرماید: «لیس الی ذلک وصول»، اما زهری را به دیدار امام می رساند و نشان می دهد هر چند ظاهر این جمله مطلق است، اما مانند تمام موارد دیگر ناظر به حالت عادی و وضع عمومی مردم و جامعه است و با استثنا شدن برخی افراد منافاتی ندارد.

دو روایت دیگر

(الف) حدثنا غیر واحد من أصحابنا قالوا حدثنا محمد بن همام عن جعفر بن محمد بن مالک الفرازی قال حدثنی الحسن بن محمد بن سماعة عن أحمد بن الحارث قال حدثنی المفضل بن عمر عن یونس بن ظبیان عن جابر بن یزید الجعفی قال سمعت جابر بن عبد الله الأنصاری یقول لما أنزل الله عزّ وجلّ علی نبيّه مُحَمَّدٌ ﷺ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، قلتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟ قَالَ: هُمُ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ... ثُمَّ الْحَسَنِ بِنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَ كُنِّي حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بِنِ عَلِيٍّ ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَيَّ يَدِيهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَن شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَيُّ الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لَشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ فَقَالَ ﷺ إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ

تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ هَذَا مَكْتُونٌ سِرُّ اللَّهِ وَ مَخْزُونٌ عَلَيْهِ فَاكْتُمُهُ
إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ؛

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: هنگامی که خداوند عز و جل بر پیامبرش محمد ﷺ آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیامبر خدا و اولوالأمر (اوصیای پیامبر) را اطاعت کنید» را نازل فرمود، گفتم: ای رسول خدا! خدا و رسول او را شناختیم، ولی اولی الامر که خداوند طاعت آنان را قرین طاعت شما قرار داده کیانند؟ حضرت فرمود: ای جابر! آنان جانشینان من و امامان مسلمانان پس از من هستند. نخستین آنان علی بن ابی طالب، سپس امام حسن ... آن‌گاه حسن بن علی و سپس هم‌نام و هم‌کنیه من که حجّت خدا در زمین و باقی مانده الهی در میان بندگان است. فرزند حسن بن علی، او که خداوند متعال به دست وی شرق و غرب زمین را فتح می‌کند؛ هم او که از شیعیان و دوستانش غیبتی می‌کند که در آن غیبت بر قول به امامت او جز کسانی که خداوند دلشان را به ایمان آزمایش کرده، نمی‌ماند.

جابر می‌گوید: به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا! آیا شیعه او در غیبتش از او بهره‌مند می‌شوند؟ حضرت فرمود: آری، سوگند به آن کسی که مرا به پیامبری برانگیخت، اینان با نور او روشن می‌شوند و در غیبت او از ولایتش بهره می‌برند، مانند بهره بردن مردم از خورشید، گرچه ابر خورشید را پوشانده باشد. ای جابر! این سر الهی است که پوشیده است و دانش الهی است که نهان شده است. آن را جز از اهلس مکتوم دار.

آقای دوزدوزانی در ذیل این حدیث که اولین حدیث کتابش و علی القاعده قوی‌ترین حدیث در نظر ایشان باید باشد می‌آورد:

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳.

و الخبر كما ترى ظاهر في غيبته عن تمام أوليائه لمكان قوله: «يغيب عن أوليائه غيبة» سيما بملاحظة الاستثناء «إلا من امتحن الله قلبه للإيمان» لأن الأستثناء دليل على شمول الصدر (يغيب عن أوليائه) على من امتحن و غيره. فالمهدي عليه السلام يغيب عن كلا الفريقين و ملاحظة قوله عليه السلام ينتفعون بولايتيه في غيبته كانتفاع الناس بالشمس إذا سترها السحاب فمن المسلم مفهوم الجملة إن الاستفادة منه عليه السلام ينحصر بما ذكر من تشبيهه بالشمس المستورة بالسحاب فلو كان لإستفادته طريق آخر من الملاقات في بعض الأحيان و الأحوال بالأوراد أو الرياضات لكان من اللازم أن يشعر به و لو اجمالاً!

و همان گونه که می بینی این روایت ظهور در این دارد که امام از همه دوستانش غیبت کرده و این به دلیل آن جمله است که: «از دوستانش غیبتی می کند» به ویژه با در نظر گرفتن استثنای آمده در جمله «مگر کسی که خداوند دل او را برای ایمان آزمایش کرده باشد» چون استثنا دلیل عمومیت داشتن و شمول صدر روایت، یعنی جمله «از دوستانش غایب می شود» نسبت به هر کس که خداوند او را آزمایش کرده و دیگران است؛ در نتیجه حضرت مهدی عليه السلام از هر دو فرقه غایب می شود. و نیز با توجه به این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که شیعه از ولایت حضرت در زمان غیبت حضرت بهره مند می شود، آن گونه که مردم از خورشید زمانی که ابر آن را بپوشاند بهره می برند.

بنابراین قطعی است که مفهوم جمله پیامبر این است که استفاده از حضرت مهدی عليه السلام منحصر می شود به آن چه حضرت ذکر کرده، یعنی همان تشبیه حضرت به خورشید پشت ابر. بنابراین اگر برای بهره مندی از حضرت راه دیگری بود، مانند ملاقات و

۱. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۸۸ و ص ۱۰۰، ذیل توقيع اما وجه الانتفاع بی.

دیدار در برخی حالات و زمان‌ها به وسیله خواندن وردها یا ریاضت کشیدن لازم بود که پیامبر به آن اشاره کند، گرچه به اجمال.

پاسخ: هیچ کس ادعا ندارد که حضرت مهدی علیه السلام تنها از دشمنان خود غایب است و از دوستان خود غایب نیست،^۱ تا ایشان با این روایت، غیبت امام را از دوستانش نیز ثابت کند؛ بلکه سخن در این است که با جود غیبت امام از همه مردم (چه دوست، چه دشمن) آیا ملاقات‌های نادری به صورت استثنایی برای دوستان و غیر دوستان واقع می‌شود یا خیر؟ و مسلم است که صدر حدیث از این جهت که در مرتبه بعد از اثبات غیبت مطرح می‌شود، ساکت است و نمی‌توان برای نفی دیدار به آن استناد کرد.

اما درباره تشبیه فایده امام به فایده خورشید پشت ابر، عجیب است که ایشان ادعا می‌کند: «فمن المسلم مفهوم الجملة إن الاستفادة منه عليه السلام ينحصر بما ذكر من تشبيهه بالشمس المستورة بالسحاب». یعنی انحصار را مسلم دانسته است، در حالی که هیچ قرینه‌ای بر حصر وجود ندارد. اگر جابر درخواست می‌کرد که ای رسول خدا، فایده‌های امام غایب را برای من بیان فرمایید! یا عرض می‌کرد امام غایب چه فایده‌های دارد؟ امکان داشت بگوییم چون پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام شمارش بوده، از ذکر نکردن، می‌توان حصر را استفاده کرد؛ اما در این حدیث،

۱. مگر موالی خاص که کارگزاران حضرت هستند و دستوره‌های ایشان را انجام می‌دهند. (نک: *الکافی*، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۹: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لِلْقَائِمِ غَيْبَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِبَعِيَّةٌ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيَّةٌ).

جابر سؤالی کلی می پرسد که آیا امام غایب برای شیعیان، فایده و تأثیری دارد؟ پیامبر ﷺ نیز به تناسب پرسش وی، با یک تشبیه فایده امام ﷺ را برایش بیان می فرماید. روشن است که در این مقام نمی توان ادعای انحصار کرد تا چه رسد آن را مسلم بدانیم.

اما این که ایشان می گوید اگر امکان ملاقات بود، و لو اجمالاً باید گفته می شد، باید گفت از تشبیه به خورشید پشت ابر، اجمالاً وقوع ملاقات استفاده می شود، چنان که علامه مجلسی یکی از وجوه تشبیه را ملاقات دانسته و می فرماید:

السادس: أن الشمس قد يخرج من السحاب و ينظر إليه واحد دون واحد فكذلك يمكن أن يظهر ﷺ في أيام غيبته لبعض الخلق دون بعض؛^۱

ششمین وجه تشبیه حضرت به خورشید پشت ابر این است که خورشید گاهی از پشت ابر بیرون می آید و بعضی او را می بینند همین گونه ممکن است امام در ایام غیبت برای بعضی از مردم، نه همه، آشکار گردد.

(ب) حدثنا محمد بن أحمد الشيباني - رضي الله عنه - قال: حدثنا محمد بن جعفر الكوفي قال: حدثنا سهل بن زياد الأدمي قال: حدثنا عبد العظيم بن عبد الله الحسني - رضي الله عنه - عن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن أبيه عن آباءه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: للقاء من غيبته أمد لها طويل كأي بالشيعه يجولون جولا ن النعم في غيبته يطلبون المرعى فلا يجدونه إلا فمن ثبت منهم على دينه ولم يفس قلبه لطول أمد غيبته إمامه فهو معي في درجتي يوم القيامة

ثُمَّ قَالَ ﷺ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَخْفَى وَلَادَتُهُ وَيَغِيبُ شَخْصُهُ؛

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: برای قائم ما غیبتی است که مدت آن طولانی است. گویا شیعه را می بینم که در غیبت حضرت به سان گوسفندان می چرخند و در پی چراگاه هستند، ولی آن را نمی یابند. هشدارا هر کس از شیعه بر دین خود ثابت بماند و دلش به دلیل طولانی شدن مدت غیبت امامش سخت نشود، بنا من در درجه من در روز قیامت خواهد بود. سپس امام علیه السلام فرمود: قائم ما اگر قیام کند احدی بر گردن او بیعت نخواهد داشت و لذا ولادت او مخفی است و شخص او نیز غایب است.

آقای دوزدوزانی در ذیل این حدیث که حدیث دوم ایشان است می گوید:

لا اشكال في دلالة الخبر على عدم ظهوره لأحد. بل يشعر إلى أن من كان بصدده وجدانه في البلدان و الصحارى لا يمكنه ذلك؛^۱
در دلالت این روایت بر عدم ظهور امام برای احدی هیچ اشکالی نیست، روایت اشاره دارد که هر کس در پی یافتن امام در شهرها و بیابانها باشد نمی تواند امام را پیدا کند.

پاسخ: این حدیث هیچ دلالتی بر موضوع بحث ندارد؛ زیرا دیده نشدن امام مهدی علیه السلام را اگر از « لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةٌ » استفاده کند، باید گفت این عبارت تنها از غیبت خبر می دهد که کسی منکر آن نیست و در حدیث پیشین نیز گفته شد قائلان به ملاقات، منکر غیبت نیستند و اگر از « يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ » دیده نشدن امام را برداشت می کنند،

۱. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۸۹.

باز باید گفت منظور هیچ کس از قائلان به ملاقات، این نیست که کسی می‌تواند جای امام را بیابد و بتواند خود به دیدار امام برود؛ بلکه بدون این که کسی راهی به سوی امام داشته باشد، امام به صلاح دید خود به ملاقات افراد می‌رود. افزون بر این، «مرعی» را می‌توان «محل آسایش» و «جای امن» معنا کرد. یعنی در دوران غیبت برای شیعیان، هیچ جای امن و آرامی وجود ندارد. بدین ترتیب، این حدیث از موضوع بحث بیگانه می‌شود.

البته به روایات دیگری نیز استناد شده است که به برخی در ادامه اشاره می‌شود.

فصل دوم: تضادها

از دیگر اشکال‌هایی که به دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبرا گرفته شده، تضادهایی است که از عقیده به دیدار حاصل می‌شود؛ یعنی پذیرش وقوع ملاقات، مخالف برخی از عقاید است.

الف) مخالف با فلسفه غیبت

آقای ذاکری می‌نویسد:

روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام وارد شده که بر اثر طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السلام گروهی از مردم منکر وجود مبارک حضرت می‌شوند و از عقیده خود باز می‌گردند. این دسته از روایات، چنان فراوان است که می‌توان گفت به حدّ تواتر رسیده و اینها خود دلیلی است بر عدم امکان ارتباط در عصر غیبت؛ زیرا اگر چنین ارتباطی ممکن بود، معنا نداشت که مردم در این آزمایش ناموفق باشند و ایمان و اعتقاد خویش را از دست بدهند؛ زیرا با داستانی که یکی از دیدار کنندگان مطرح می‌کند، پی به وجود حضرت می‌برند و چه بسا گروهی با همین عقیده زندگانی کنند. اما وقتی که خود موفق به دیدار نشوند،

ایمان قلبی خویش را از دست بدهند. اساساً فلسفه انتظار در این نکته نهفته است که افراد با عدم مشاهده حضرت، ایمان به پیروزی و موفقیت حق دارند... مرحوم کاشف الغطاء در کتاب *جنة المأوی*، امتحان افراد را به خاطر طول غیبت می‌داند، تا افراد ثابت و خالص از کسانی که دارای ایمان درستی نیستند شناخته شوند و همه تصفیه و غربال گردند. نعمانی، باب دوازدهم از کتاب *الغیبة* خویش را به امتحان شیعیان در عصر غیبت اختصاص داده و احادیث گوناگونی در این زمینه آورده است.^۱

پاسخ: امتحان در عصر غیبت حقیقتی ثابت است و تردیدی نیست که مردم در این دوران محک زده می‌شوند، اما ملاقاتی با این امتحان در تضاد است که فراگیر و همگانی باشد و همه یا بیشتر افراد جامعه، همواره امام را ملاقات کنند، چنان‌که برخی چنین عقیده‌ای را به جامعه القا می‌نمایند.

سید حسن ابطحی در این مورد می‌نویسد:

کمتر روزی است که یکی یا چند نفر از علاقه‌مندان به آن حضرت با من ملاقات نکنند و جریانی یا در خواب یا در مکاشفه یا در بیداری از ملاقاتشان با حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - نقل نمایند.^۲

و باز می‌نویسد:

آن قدر از این حکایت‌ها در این کتاب با اسناد صحیح می‌نویسم تا بدانی - علاوه بر آن‌که این قضایا تواتر اجمالی دارد و

۱. چشم به راه مهدی (عج)، «ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت»، ص ۶۹ و ۷۱.

۲. ملاقات با امام زمان (عج)، ج ۲، ص ۶.

اکثریت قریب به اتفاق شیعیان خالص آن وجود مقدس را دیده‌اند - تنها تو که منکری، به این فیض عظاما نرسیده‌ای و از آن حضرت استفاده نموده‌ای.^۱

اگر کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد که همه امام را دیده‌اند و می‌بینند و هر کس چنین امری را انکار کند تنها او امام را ندیده است، بی‌تردید با مفهوم و فلسفه غیبت در تضاد است و آن را روایات فراوانی رد می‌کند. اما منظور از اثبات ملاقات در عصر غیبت، اثبات آن در این حد فراوان و همگانی نیست. روی دادن ملاقات در دوران غیبت، امری استثنایی است و برای اندکی از افراد، آن هم شاید یک‌بار در عمرشان اتفاق می‌افتد، نه این‌که همه افراد جامعه هر روز با امام گفت و شنود و نشست و برخاست داشته باشند و هر کس دلش دیدار خوابست یا مشکلی داشت، فوری ذکری بگوید یا عملی انجام دهد و امام در خواب یا بیداری نزد او حاضر شود و به مشکل او گوش فرادهد. دیدارهایی این‌چنین سهل‌الوصول و فراوان با حکمت غیبت و فضیلت مردم دوران غیبت ناسازگار است. اما روشن است که دیدارهای استثنایی با وضع عموم مردم جامعه که محروم از ارتباط با امام هستند، منافاتی ندارد و زمینه برای امتحان همه فراهم است؛ زیرا این ملاقات‌ها به قدری اندک است که تنها بانگ جرسی می‌آید و گاه قوت قلبی برای شیعیان می‌شود که با وجود سختی‌های فراوان، امید خود را از دست ندهند. آسان و در دست‌رس همه نیست تا زمینه‌ای برای شک و تردید باقی نماند و در نتیجه زمینه امتحان از بین برود. پس نمی‌توان برای رد ملاقات به روایت‌های غیبت و امتحان شیعه استناد کرد.

افزون بر این، به نظر مرحوم نعمانی در عصر غیبت زمینه امتحان با نبود نایب خاص فراهم می‌شود. در تقسیم غیبت به صغرا و کبرا، سخن ایشان نقل می‌شود.

ب) منافات با تقسیم غیبت به صغرا و کبرا

در بحث توقیع مرحوم علی بن محمد سمري، آقای دوزدوزانی برای آن که برخی روایت‌ها را که دربر گیرنده هر دو غیبت می‌شد توجیه کنند و به غیبت کبرا اختصاص دهند، گفتند بین دو غیبت در موضوع دیدار تفاوت وجود دارد و بنا به دلیل موجود در غیبت صغرا می‌شد امام را دید و در غیبت کبرا نمی‌توان ملاقات کرد. حال باید دید آیا چنین دلیلی برای تفاوت بین دو غیبت وجود دارد یا خیر؟
آقای دوزدوزانی در تفاوت غیبت صغرا و غیبت کبرا می‌نویسد:

و الفرق الجوهری علی ما یظهر من التوقیع الشریف، أمران:
الأمر الأول: الوصایة و عدمها فقبل السمری كان له ﷺ نواب
و سفراء ...

الأمر الثاني: هو تمام الغیبة و عدم ظهوره ﷺ فتمام الغیبة و نقصانها لا معنی له الا بظهوره لبعض الأفراد و عدمه و أنه كان الظهور فی الغیبة الصغری لبعض الأفراد ممكناً و اما فی الغیبة الکبری فلا ظهور لأحد...^۱

و آن گونه که از توقیع شریف به دست می‌آید، تفاوت ماهوی بین غیبت صغرا و غیبت کبرا دو چیز است:

۱. وصی داشتن امام و عدم آن. امام ﷺ پیش از سمري، نایبان و سفرائی داشت ...

۱. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۳.

۲. کامل شدن غیبت و عدم ظهور حضرت و کامل شدن غیبت و ناقص بودن آن معنایی ندارد، جز همان ظهور امام برای برخی از افراد و عدم ظهور امام و این که ظهور در غیبت صغرا برای بعضی از افراد ممکن بود، ولی در غیبت کبرا برای هیچ کس ظهوری نیست...

دو تفاوتی که ایشان بیان کرده، هر دو صحیحند؛ یکی نبود سفیر و دیگری تامه بودن غیبت کبرا. اما عجیب آن است که ایشان تامه را بدون هیچ قرینه‌ای به دیده نشدن امام تفسیر کرده است و مدعی شده هیچ معنای دیگری برای آن نمی‌توان کرد، در حالی که خود توفیق به صراحت، علت تامه بودن را بیان کرده و آن نبود سفیر و نایب است. یعنی فاء در «فقد وقعت الغيبة التامة» تعلیلی باشد یا تفریعی، نشان می‌دهد تامه بودن غیبت، مربوط به نبود نایب است و نباید تامه را از فراز اول «لاتوص الی احد» جدا کرد و سپس بحث نمود که تامه به چه اعتبار اطلاق شده است.

مرحوم نعمانی به عنوان نخستین کسی که غیبت کبرا را درک کرده است، تعریف این دو غیبت را چنین ارائه می‌دهد:

فأما الغيبة الأولى فهي الغيبة التي كانت السفراء فيها بين الإمام ﷺ و بين الخلق قياماً منصوبين ظاهرين موجودى الأشخاص و الأعيان يخرج على أيديهم غوامض العلم و عويص الحكيم و الأجوبة عن كل ما كان يسأل عنه من المعضلات و المشكلات و هي الغيبة القصيرة التي انقضت أيامها و تصرمت مدتها و الغيبة الثانية هي التي ارتفع فيها أشخاص السفراء و الوسائط للأمر الذي يرئسه الله تعالى و التدبير الذي يمضيه في الخلق و لوقوع التمحيص و الامتحان و البلبلة و الغريلة و التصفية على من يدعى هذا الأمر كما قال الله عزوجل ما كان الله ليذّر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز

الْحَيِّثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ هَذَا زَمَانٌ
ذَلِكَ قَدْ حَضَرَ جَعَلْنَا اللَّهُ فِيهِ مِنَ الثَّابِتِينَ عَلَى الْحَقِّ وَ مِمَّنْ لَا يُخْرَجُ
فِي غُرْبَالِ الْفِتْنَةِ فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِنَا لَهُ غَيْبَتَانِ؛^۱

اما غیبت اولی همان غیبتی است که سفیران واسطه بین امام و مردم در آن غیبت برپا بودند. از سوی امام نصب شده بودند، آشکار بودند و شخص و عین آنان موجود بود و دانش‌های پیچیده و احکام مشکل و پاسخ‌ها به مشکلات مورد سؤال به دست آنان از سوی امام خارج می‌شد و آن همان غیبت کوتاهی بود که زمان آن گذشت و مدت آن تمام گشت.

و غیبت دوم همان است که در آن سفیران و واسطه‌ها برداشته شدند. به جهتی که خداوند اراده آن را دارد و به دلیل تدبیری که او در میان مردم اجرا می‌کند و نیز برای پاک‌سازی و امتحان به هم آمیختن و غربال و تصفیه آنانی که مدعی ولایت هستند. آن‌گونه که خداوند فرمود: چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان‌گونه که شما هستید واگذارد، مگر آن‌که ناپاک را از پاک جدا سازد و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب آگاه کند. و این زمان آن است که فرا رسیده است خداوند ما را از ثابتان بر حق و از کسانی که در غربال فتنه بیرون نمی‌روند قرار دهد و این است معنای گفته ما که امام دو غیبت دارد.

چنان‌که می‌بینیم، هیچ سخنی از ملاقات و عدم آن در تعریف دو غیبت ذکر نشده است و بر خلاف ادعای آقای دوزدوزانی، مرحوم نعمانی تام بودن را با نبود سفیر معنا کرده است و می‌فرماید:

السفير بين الإمام في حال غيبته و بين شيعته هو العلم فلما تمت
المحنة على الخلق ارتفعت الأعلام و لا تری حتی يظهر صاحب

۱. کتاب الغيبة، ص ۱۷۴.

الحق ﷺ و وقعت الحيرة التي ذكرت و آذنا بها أولياء الله و صح
أمر الغيبة الثانية؛^۱

سفیر میان امام در حال غیبتش و میان شیعیانش همان علم
(پرچم و نشانه) است و چون محنت بر خلق کامل و تمام
گشت این اعلام برداشته شد و دیگر دیده نخواهد شد تا آن که
صاحب حق ﷺ ظاهر گردد و هم اکنون حیرتی که از آن یاد
شده و اولیای خدا آن را اعلام کرده بودند تحقق یافت و
جریان غیبت دوم درست شد.

شیخ طوسی نیز همین نظر را دارد و با عبارت «نذهب إليه» نشان
داده این مطلب نظر همه امامیه است. ایشان بعد از آوردن یک حدیث
می فرماید:

فهذا الخبر صريح فيما نذهب إليه في صاحبنا لأن له غيبتين. الأولى
كان يعرف فيها أخباره و مكاتباته و الثانية أطول انقطع ذلك فيها
و ليس يطلع عليه أحد إلا من يختصه؛^۲

این خبر در آنچه ما در مورد اماممان قائل هستیم صراحت
دارد؛ چون امام ما دو غیبت دارد. در غیبت اول، خبرها،
نوشته‌ها و نامه‌هایی از او شناخته می‌شود، ولی غیبت دوم
طولانی‌تر است و خبرها و نامه‌های امام از ما منقطع می‌گردد و
احدی بر آن اطلاع و وقوف ندارد، مگر کسی که ویژه آن باشد.

یعنی ایشان نیز تفاوت را به نبود مکاتبه که همان نقش نواب است
معنا کرده و از همین بیان، معنای بعضی از روایات روشن می‌شود که
می‌گویند در یکی از غیبت‌ها خبری از او نمی‌رسد. معلوم می‌شود

۱. همان، ص ۱۶۱.

۲. الغيبة للحجة، ص ۶۱.

منظور از خبر، خبر آوردن نایبان خاص است، نه این که فردی استثنائاً امام را ملاقات کند و خبری از ایشان بدهد.

پس توقیع دلالتی ندارد که در یکی از غیبت‌ها امکان دیدار وجود دارد و در غیبت دیگر این امکان نیست؛ بلکه توقیع ناظر به سفارت و نبود آن است. اما آقای دوزدوزانی گفتند غیر از توقیع از روایاتی که به تفاوت دو غیبت پرداخته‌اند نیز می‌توان استفاده کرد که در غیبت صغرا می‌شد امام را دید، ولی در غیبت کبرا خیر.^۱ از آن جا که ایشان به روایت مشخصی اشاره نکرده است، روایت‌هایی که تفاوت دو غیبت را بیان کرده می‌آوریم تا روشن شود آیا از این روایت‌ها می‌توان چنین برداشتی کرد یا خیر؟

۱. محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن ابن محبوب عن إسحاق بن عمار قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ؛^۲

امام صادق عليه السلام فرمود: برای حضرت قائم عليه السلام دو غیبت است: یکی کوتاه و دومی طولانی؛ در غیبت اول تنها خواص از شیعیانش جا و مکان او را می‌دانند، ولی در غیبت دوم تنها خواص از خدمت‌کارانش جای او را می‌دانند.

۲. أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم من كتابه، قال: حدثنا عبيس بن هشام، عن عبد الله بن جبلة، عن إبراهيم بن المستنير، عن الفضل بن عمر الجعفي،

۱. لنا روایات تدل علی الفرق بین الغیبتین کما تقدم منا سابقاً. (تحقیق لطیف حول التوقیع

الشریف، ص ۹۹)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۱۹.

عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام قال: إن لصاحب هذا الأمر غيبتين إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات وبعضهم يقول: قتل وبعضهم يقول: ذهب فلا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير لا يطلع على موضعه أحد من ولي ولا غيره إلا الموالي الذي يلي أمره!

امام صادق عليه السلام فرمود: برای صاحب این امر دو غیبت است: یکی از این دو غیبت به درازا می کشد تا آن جا که برخی می گویند: او مرده است و برخی می گویند: کشته شده و برخی می گویند: رفته است. بنابراین، جز افراد اندکی از یارانش، کسی بر امر او نمی مانند. بر جایگاه او احدی آگاه نیست، چه دوست و چه دیگران، به جز خدمت کاری که عهده دار کار اوست.

شیخ طوسی درباره این حدیث می فرماید:

فهذا الخبر صريح فيما نذهب إليه في صاحبنا لأن له غيبتين. الأولى كان يعرف فيها أخباره و مكاتباته. و الثانية أطول انقطع ذلك فيها و ليس يطلع عليه أحد إلا من يختصه؛^۲

این خبر در آن چه ما در مورد امامان قائل هستیم صراحت دارد؛ چون امام ما دو غیبت دارد. در غیبت اول، خبرها، نوشته ها و نامه هایی از او شناخته می شود، ولی غیبت دوم طولانی تر است و خبرها و نامه های امام از ما منقطع می گردد و احدی بر آن اطلاع و وقوف ندارد، مگر کسی که ویژه آن باشد.

چنان که ملاحظه می شود تنها دو روایت، تفاوت بین غیبت صغری و کبری را بیان کرده است و هیچ یک به ملاقات و عدم امکان آن اشاره ای

۱. کتاب الغیبة، ص ۱۷۱، ح ۵.

۲. الغیبة للحجة، ص ۶۱.

نکرده است، بلکه هر دو غیر از بیان اختلاف در کوتاه و بلند بودن علم به مکان را مطرح کرده‌اند.

شیخ مفید نیز با توجه این روایات می‌فرماید:

فقد كانت الأخبار عن تقدم من أئمة آل محمد عليهم السلام متناصرة بأنه لا بد للقاء المنتظر عليه السلام من غيبتين. إحداها أطول من الأخرى يعرف خبره الخاص في القصرى و لا يعرف العام له مستقرا في الطولى إلا من تولى خدمته من ثقات أوليائه و لم ينقطع عنه إلى الاشتغال بغيره؛^۱

روایات از امامان پیشین که با هم هماهنگ است دلالت دارد که حضرت قائم منتظر عليه السلام دو غیبت دارد، یکی طولانی‌تر از دیگری که خواص از اخبار او در غیبت کوتاه باخبرند، ولی عموم جایگاه او را در غیبت طولانی نمی‌دانند، مگر کسانی از دوستان مورد اعتمادش که خدمت‌کاری او را به عهده دارند و به کار دیگری اشتغال ندارند.

پس اگر بخواهیم غیر از توقیع با توجه به روایات دیگر فرق میان غیبت صغرا و کبرا را بیان کنیم، باید به دانستن و ندانستن جای حضرت اشاره نماییم.

محدث نوری نیز با توجه به این اخبار یکی از وجوه جمع میان توقیع و حکایت‌های ملاقات را حمل توقیع بر علم به مکان قرار داده است و می‌فرماید:

السادس أن يكون المخفى على الأنام و المحجوب عنهم، مكانه عليه السلام و مستقره الذى يقيم فيه فلا يصل إليه أحد و لا يعرفه غيره حتى ولده فلا ينافى لقاءه و مشاهدته في الأماكن و المقامات ... و مما

یؤید هذا الاحتمال ما رواه الشيخ و النعمانی فی کتابی الغیبة عن
المفضل بن عمر قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام (حدیث دوم) و روي
الكليني عن إسحاق بن عمار قال أبو عبد الله عليه السلام (حدیث اول) ... و
ليس في تلك القصص ما يدل على أن أحداً لقيه عليه السلام في مقر سلطنته
و محل إقامته. ثم لا يخفى على الجائس في خلال ديار الأخبار
أنه عليه السلام ظهر في الغيبة الصغرى لغير خاصته و مواليه أيضا فالذى
انفرد به الخواص في الصغرى هو العلم بمستقره و عرض حوائجهم
عليه عليه السلام فيه فهو المنفى عنهم في الكبرى فحالهم و حال غيرهم فيها
كغير الخواص في الصغرى و الله العالم؛^۱

ششم این است که مکان و جایگاه امام که محل اقامت وی بر
مردمان است مخفی و از آنان پوشیده باشد و در نتیجه کسی به
امام دست نمی‌یابد و دیگران او را نمی‌شناسند، حتی
فرزندانش. و این با دیدار و مشاهده حضرت در جاهای دیگر
(خارج از محل اقامت) منافات ندارد ...

و یکی از دلیل‌هایی که این احتمال را تأیید می‌کند، روایت
مرحوم شیخ طوسی و نعمانی در دو کتاب غیبت است. مفضل
بن عمر می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم (حدیث دوم).
و امام صادق عليه السلام فرمود: (حدیث اول) و در این جریان‌ها
چیزی نیست که دلالت کند که کسی حضرت را در مقر
سلطنت و محل اقامتش دیده باشد.

سپس مخفی نیست بر کسی که در لابه‌لای روایات جست‌وجو
می‌کند، این که حضرت در غیبت صغرا برای غیرخواص و
خدمت‌کارانش نیز آشکار گشته است. پس آنچه که در غیبت
صغرا ویژه افراد حضرت است، این است که جایگاه حضرت
را می‌دانند و درخواست‌ها و کارهایشان را در همان جا به امام

۱. جنة المأوى، چاپ در بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۲۵.

عرضه می‌کردند و این همان است که در غیبت کبرا برای آنان نیست و در نتیجه، حال اینان و دیگران در غیبت کبرا مانند غیر خواص در غیبت صغراست و خداوند می‌داند.

شگفت است که آقای دوزدوزانی به این بیان محدث نوری که مستند به روایات و موافق با نظر امامیه است، به شدت اعتراض کرده و می‌نویسد:

جوابه هذا لا یسمن و لا یغنی من جوع و لولا مکانته عندی لأرخیت عنان القلم و کتبت ما خطر یبالی من الضعف و الفساد فلوجوب مراعات الأدب اکتفیت بذکر ما فیه من عدم استقامة الکلام؛^۱

این پاسخ مرحوم نوری هیچ مشکل‌گشا نیست و اگر جایگاه ویژه او نزد من نبود، قلم را آزاد می‌کردم و هرچه ضعف و فساد در پاسخ ایشان بود می‌نوشتم ولی برای لزوم مراعات ادب به همین اندازه اکتفا می‌کنم که این پاسخ درست نیست.

آن‌گاه دلیل صحیح نبودن بیان محدث نوری را چنین بیان می‌کند:

فما بیئه الفاضل النوری من عدم معرفة الشیعة بمستقره و مقامه لعله مطلب برأسه مع قطع النظر عن التوقیع الشریف حیث لم یأت التوقیع منه ذکراً و لا مناسبة للعلم بالمستقر و المحل مع مفاد التوقیع الشریف أصلاً فلا معنی أن یقال فی معنا التوقیع فلا ظهور لأحد محله و مستقره قبل اذن الله تعالی و سیأتی من یدعی مشاهدة محله و مستقره؛^۲

آن‌چه که فاضل نوری بیان داشته که شیعه جای امام را نمی‌داند، شاید با قطع نظر از توقیع شریف مطلبی باشد، ولی

۱. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۶۸.

۲. همان.

در توقیع از آن یادی نشده و آگاهی از جایگاه حضرت با توقیع شریف اصلاً تناسبی ندارد. بنابراین، معنا ندارد که در مورد توقیع گفته شود جایگاه و محل حضرت برای احدی پیش از اذن الهی آشکار نیست و کسانی می آیند که دعوی مشاهده جایگاه و محل او را دارند.

احتمالاً غفلت آقای دوزدوزانی در معنا کردن کلمه ظهور در عبارت «فلا ظهور»، موجب این برداشت ناصحیح شده است. ایشان ظهور را به معنای لغوی آن دانسته است، از این رو تلاش می کند برای «فلا ظهور» معنایی پذیرفتنی ارائه دهد و معنای محدث نوری را با آن سازگار نمی بیند؛ در حالی که ظهور، به معنای اصطلاحی آن، یعنی قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام است و معنای فلا ظهور روشن است. امام می فرماید غیبت واقع شده و قیام نیز بعد از اجازه خداوند خواهد بود. بنابراین، بحث در معنا کردن واژه غیبت دوم (تامه) است که در غیبت دوم جامعه از چه چیزی محروم شده و ادعای مشاهده نیز فرع بر آن است؛ یعنی آن چه را امام نفی کرده، گروهی ادعا خواهند کرد. پس اگر غیبت دوم (یا به قول ایشان تامه) معنا شود، ادعای مشاهده نیز معنا می شود.

چون بحث در معنا کردن غیبت دوم است، از باب این که برخی احادیث برخی دیگر را معنا می کنند، محدث نوری به سراغ روایات دیگر رفته است تا ببیند روایات، بین دو غیبت چه تفاوت هایی بیان کرده اند. با نگاهی به روایات نیز درمی یابیم تنها یک تفاوت قابل ذکر وجود دارد و آن اطلاع و عدم اطلاع از مکان حضرت مهدی علیه السلام است، چنان که شیخ مفید نیز بر همین عقیده بود. پس بسیار معقول و منطقی است که تامه را با توجه به این روایات، عدم اطلاع از مکان

معنا نماییم. یعنی به کمک روایات دیگر معلوم می‌شود منظور از تامه بودن غیبت، علم نداشتن شیعیان خاص به مکان ایشان است و به تبع آن معنای «مدعی مشاهده» این می‌شود: کسی که ادعا می‌کند من جای حضرت را می‌دانم، یعنی توان رسیدن اختیاری به محضر ایشان را دارم؛ زیرا اگر کسی جای امام را بداند، هر وقت لازم باشد می‌تواند به محضر ایشان برسد، چنان‌که نایبان خاص چنین بودند. در نهایت معنای عدم اطلاع از مکان نیز به دیدار اختیاری، یعنی نوع دیدار نایب‌های خاص امام منتهی می‌شود.

پس منظور از روایات معلوم نبودن مکان امام برای شیعیان خاص در غیبت دوم، در واقع نفی واسطه و سفیر است. یعنی هیچ کس راهی برای رسیدن به امام ندارد و هرکس چنین ادعایی بنماید دروغ‌گوست؛ با این بیان روشن می‌شود که این روایات کاملاً با توقیع هماهنگ هستند و همگی یک حقیقت را بیان می‌کنند و آن نبود واسطه و سفیر بین امام و امت در غیبت کبرا است.

با این توضیح روشن می‌شود اشکال بعدی ایشان نیز بر محدث نوری وارد نیست. محدث نوری فرمودند:

فالذی انفرد به الخواص فی الصغری هو العلم بمستقره و عرض
حوادثهم علیه علیه السلام فیه فهو المنفی عنهم فی الکبری؛
پس آنچه خواص در غیبت صغرا متفرد به آن هستند، آگاهی
از جایگاه حضرت و عرض درخواست‌های خود بر امام است.
این همان است که در غیبت صغرا از آنان منتهی است.

آقای دوزدوزانی می‌فرماید:

لیس لنا شاهد من ان النواب الأربعة و نحوهم كانوا يعرفون
مستقره و یزورونه فی محله بل المستفاد من بعض الروایات خلاف

ذلك فانظر إلى ما نقل عن العمروى رضي الله عنه حيث سأل عنه عبدالله بن جعفر الحميري قال: سألت محمد بن عثمان رضي الله عنه فقلت له: رأيت صاحب هذا الأمر رضي الله عنه؟ قال: نعم و آخر عهدى به عند بيت الله الحرام ... و أنت إذا لاحظت حالات النواب لا تجد أحداً منهم انه زار و لقي الأمام رضي الله عنه في مستقره و لم يكن العلم بمقره رضي الله عنه مورد بحث بل الدائر بينهم انما هو مشاهدة الأمام و امكانها؛^۱ ما شاهدی نداریم که نواب چهارگانه و کسان دیگری مانند آنان جایگاه حضرت را می شناختند و یا او را در جایگاهش دیدار می کردند، بلکه از برخی روایات خلاف این مطلب به دست می آید.

بنگر به آنچه از عمروی رضي الله عنه نقل شده است، عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: از محمد بن عثمان درباره حضرت پرسیدم، به او گفتم: آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟ او گفت: آری، و آخرین بار که او را دیدم در کنار خانه خدا بود... و تو هنگامی که در نظر بگیری حالات نواب حضرت را نمی‌یابی که کسی از آنان با امام در جایگاه او دیدار کرده باشد. و اساساً آگاهی از جایگاه استقرار امام مورد بحث نبوده است، بلکه موضوع مطرح میان عالمان، تنها مشاهده امام و امکان دیدار وی بوده است.

پاسخ: شاهد این که نواب محل امام را می دانستند همین روایات است که می فرماید: «الغیبة الأولى لا يعلم بمكانه فیها إلا خاصة شیعته». روایت تصریح می کند شیعیان خاص جای حضرت را می دانستند و قطعاً نواب از مصادیق روشن شیعیان خاص هستند. شاهد دیگر سخن ابو سهل است که تصریح می کند نایب جای امام را می داند. شیخ

طوسی چنین نقل می‌کند:

قال ابن نوح و سمعت جماعة من أصحابنا بمصر يذكرون أن أباً سهل النوبختي سئل فقيل له كيف صار هذا الأمر إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح دونك. فقال هم أعلم و ما اختاروه و لكن أنا رجل ألقى الخصوم و أناظرهم و لو علمت بمكانه كما علم أبو القاسم و ضغطتني الحجة على مكانه لعلی كنت أدل علی مكانه و أبو القاسم فلو كانت الحجة تحت ذيله و قرض بالمقاريض ما كشف الذيل عنه أو كما قال؛^۱

ابن نوح می‌گوید: از گروهی از شیعیان شهر شنیدم می‌گفتند: از ابوسهل نوبختی پرسیده شد: چرا مقام نیابت به جای تویبه جناب حسین بن روح رسید؟ پاسخ داد: «امامان درباره انتخابی که می‌کنند بیشتر می‌دانند؛ اما به نظر خودم، من فردی هستم که با دشمنان دیدار می‌کنم و با آنان به بحث می‌پردازم و اگر جای امام را آن‌گونه که حسین بن روح می‌داند بدانم و بحث مجبورم کند جای امام را بگویم، شاید جایش را نشان دهم، در حالی که اگر امام زیر عبای حسین بن روح باشد و او را قطعه قطعه کنند، عبایش را کنار نمی‌زند تا امام را ببینند» یا سخنی مانند این گفت.

چنان‌که از این سخن نیز برمی‌آید، اساساً مخفی بودن مکان به دلیل ترس از خطر است و چنین خطری در مورد نواب منتفی نبوده است. پس مقتضی موجود است و مانعی در کار نیست. اما سخن نایب دوم جناب عمروی نمی‌تواند شاهد اثبات ادعای وی باشد؛ زیرا ایشان می‌فرماید آخرین بار امام علیه السلام را در مسجد الحرام دیدم. معنای این سخن لزوماً این نیست که من مکان ایشان را نمی‌دانم؛ زیرا قطعاً آنها

۱. الغیة للحجة، ص ۳۹۰.

اجازه بیان مکان امام علیه السلام را نداشتند و بسیار بعید است که پرسش‌گر نیز چنین انتظاری داشته باشد. این مطلب را از حدیث نایب اول امام علیه السلام نیز می‌توان دریافت:

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَعَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا عَمْرٍو إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ... قَالَ سَلْ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ إِي وَاللَّهِ وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَقُلْتُ لَهُ فَبَقِيَتْ وَاحِدَةٌ فَقَالَ لِي هَاتِ قُلْتُ فَاَلِاسْمُ قَالَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَ لَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحْلِلَ وَ لَا أُحْرِمَ وَ لَكِنْ عَنْهُ عليه السلام فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام مَضَى وَ لَمْ يُخَلَّفْ وَ لَدَا وَ قَسَمَ مِيرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَ هُوَ ذَا عِيَالَهُ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَّعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئاً وَ إِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ؛^۱

حمیری می‌گوید: من و نایب اول امام نزد احمد بن اسحاق بودیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که در مورد امام زمان از روی سؤال کنم. گفتم: جناب عمروی، من می‌خواهم چیزی بپرسم... گفت: بپرس! گفتم: شما جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌اید؟ فرمود: بله، به خدا سوگو کند. گردش مثل این است. و با دستش [به گردش] اشاره کرد. گفتم: سؤال دیگری مانده. گفت: بپرس! گفتم: نامش؟ گفت: بر شما ممنوع است که از این سؤال کنید و من این سخن را از خود نمی‌گویم؛ من اجازه ندارم چیزی را جایز یا ممنوع کنم؛ این را

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱.

از طرف امام گفتم. جریان نزد حاکم چنین است که امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته و فرزندى نیز ندارد و مال امام را تقسیم کرده است و کسی آن اموال را گرفته است که حقى از آن ندارد، در حالى که خاندان امام عسکری علیه السلام این طرف و آن طرف می‌روند و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی به آنها بدهد و اگر اسم گفته شود، جست‌وجو از امام شروع می‌شود. پس تقوای الهی را رعایت کرده و از این سؤال خودداری نمایید!

چنان‌که روشن است، نایب اول اشاره‌ای به مکان رؤیت نمی‌نماید. مرحوم حمیری نیز انتظار ندارد ایشان جای امام را بیان کند؛ زیرا ادامه نمی‌دهد کجا ایشان را دیده‌ای، بلکه از نام حضرت می‌پرسد. قابل توجه است که نایب پاسخ می‌دهد من اجازه بیان اسم ایشان را ندارم؛ چون باعث جست و جو از امام می‌شود. آیا در زمانی که گفتن اسم امام باعث جست و جو می‌شود، و بیانش جایز نیست. معقول است که انتظار داشته باشیم نایب اشاره به مکان امام نماید؟ آیا این کار برای امام خطر آفرین نبود؟ با توجه به این شواهد از اشاره نکردن نواب به مکان امام نمی‌توان نتیجه گرفت نواب مکان امام را نمی‌دانستند.

از این‌رو، آقای دوزدوزانی می‌گوید: در اخبار اثری از ملاقات نواب در محل امام نیست باید گفت اگر خلاف این بود باید تعجب می‌کردید. مسلم است که نواب حق نداشتند طوری سخن بگویند که سر نخى از مکان امام علیه السلام به دست کسی بیفتد.

اما این‌که ایشان روایات عدم علم به مکان حضرت را کنایه از عدم مشاهده گرفته جای بسی تعجب دارد زیرا وقتی محدث نوری مشاهده در توقیع را به معنای علم به مکان حضرت می‌گیرد ایشان

سخت برآشفته و می گوید ادب مانع می شود هر آن چه جا دارد، بگویم و حال خود بسیار آسوده عکس آن را ادعا می کند به راستی چه فرقی میان این دو ادعا وجود دارد غیر از این که حمل محدث نوری مؤید روایی دارد و حمل ایشان هیچ قرینه‌ای ندارد.

وی برای پاسخ از روایاتی که محدث نوری آورده بود می نویسد:

من الممكن أن يكون المراد من الأخبار الثلاثة^۱ هو الكناية و إرادة رؤيته و مشاهدته^۲ لأن معرفة المحل لم يكن يحط نظر و كلام بل مورد التوجه من الأئمة^{عليهم السلام} غيبته عن الأنظار مطلقاً... فلو ادعينا أن المراد من هذه الروايات الثلاث هو عدم المشاهدة و اللقاء لم يكن بعيداً^۲

امکان دارد منظور از روایات سه گانه معنایی کنایی و اراده دیدار و مشاهده حضرت باشد؛ چون شناخت محل اقامت حضرت مورد بحث و گفت و گو نیست، بلکه مورد توجه امامان ما، همان غیبت حضرت از دیدگان است ... پس اگر ادعا کنیم که منظور این روایات سه گانه، عدم دیدار و مشاهده است، بعید نخواهد بود.

پس احتمال ایشان جا ندارد؛ زیرا قرینه‌ای بر آن نیست و این که می گوید شناخت محل امام مورد بحث نبوده است ادعایی بی دلیل است، بلکه قرائن خلاف آن را ثابت می کند؛ زیرا همین روایات یاد شده نشان می دهد محل امام^{علیه السلام} مورد بحث بوده است. الأئمة^{عليهم السلام} با نفی اطلاع شیعیان از محل امام خواسته اند مردم را آگاه کنند که کسی در دوران غیبت دوم از جای امام خبر ندارد. بنابراین، نمی تواند با او

۱. چنان که گفته شد، دو خبر است نه سه خبر.

۲. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۶۹.

ارتباط داشته باشد. این ارتباط در دوران غیبت دوم قطع است و توقیع هم می‌گوید هر کس ادعا کند محل امام علیه السلام را می‌داند و با ایشان ارتباط دارد دروغ می‌گوید.
آقای دوزدوزانی در ادامه می‌آورد:

و إن أبيت إلا عن ظهورها في خفاء مقره عليه السلام فنقول لا بأس به حينئذ من حملها على ظاهرها و لا يوجب ذلك أن يحمل الأخبار الدالة على عدم إمكان المشاهدة و الرؤية (في التوقيع الشريف و غيره) على عدم معرفة مقره و مستقره و ذلك لعدم التزاحم بينه و بين هذه الأخبار من جهة من الجهات. على أن حمل الأخبار سيما التوقيع الشريف عليها غير ممكن كما ذكرنا آنفاً^۱

و اگر نپذیری مگر این که روایات در مخفی بودن جایگاه حضرت ظهور داشته باشند، پس می‌گوییم عیبی ندارد که این روایات بر ظاهر خودش حمل شود، ولی این حمل موجب نمی‌شود که روایات دال بر عدم امکان مشاهده و دیدار (درباره توقیع شریف و غیر آن) بر معرفت نداشتن به جایگاه و محل استقرار حضرت حمل گردد.

و این به دلیل عدم تزاحم بین توقیع و این روایات است، به علاوه که حمل این روایات به ویژه توقیع شریف بر عدم معرفت جایگاه آن‌گونه که قبلاً گفتیم ممکن نیست.

این بیان، نشان می‌دهد خودشان نیز احساس کرده‌اند که سخت است خواننده این حمل را بپذیرد. اما در پاسخ این که می‌گوید: چون تزاحمی میان اخبار نیست پس نمی‌توان یکی را بر دیگری حمل کرد، باید گفت اولاً مورد حمل تنها در تزاحم نیست بلکه احادیث هم

دیگر را تفسیر می‌کنند و نتیجه‌گیری از مجموع روایات امری دیگر است و نیازی به تراحم ندارد. ثانیاً هرچند ممکن است اخبار عدم امکان مشاهده (اگر چنین دلالتی را بپذیریم) با این دو روایت تراحم نداشته باشد اما قطعاً با گزارش‌های دیدار تراحم دارد لذا چاره‌ای جز حمل آنها نیست و یکی از محمل‌ها نیز همین دو روایت است یعنی عدم اطلاع از مکان امام عصر علیه السلام و ممکن نبودن دیدن امام در مکان خویش آن گونه که نواب می‌دیدند.

پس تفاوت دو غیبت به وجود و عدم سفارت و نیابت است و عدم علم به مکان امام نیز به همین معناست. بنابراین نمی‌توان تفاوت را به امکان و عدم امکان رؤیت امام عصر علیه السلام حمل کرد و از آن امکان نداشتن دیدار با امام علیه السلام را در عصر غیبت کبرا نتیجه گرفت.

ج) تضاد با نظر منکرین وقوع ملاقات

در سومین دلیل از دلیل‌های اثبات وقوع ملاقات بیان شد که در میان دانش‌مندان شیعه هیچ کس وقوع ملاقات را در غیبت کبرا انکار نکرده است. اما آقایان ذاکری و دوزدوزانی برخی از علمای شیعه را نام برده و مدعی شده‌اند که آنها ملاقات را در غیبت کبرا قبول ندارند. سخنان این دانش‌مندان بررسی می‌شود تا معلوم گردد چنین نسبتی تا چه حد واقعیت دارد.

آقای ذاکری نوشته است:

گروهی از بزرگان شیعه بر این باورند که در زمان غیبت کبرا امکان ارتباط با امام زمان علیه السلام برای شیعیان وجود ندارد و برابر دستور حضرت، مدعی دیدار را باید تکذیب کرد. کسانی که به روشنی این نظر را پذیرفته‌اند عبارتند از: ۱. محمد بن ابراهیم،

معروف به نعمانی، ۲. فیض کاشانی در کتاب الوافی، ۳. کاشف الغطاء در رساله حق المبین، ۴. شیخ مفید.^۱

۱. آقای ذاکری برای شیخ مفید دو کتاب را آدرس داده و مدعی شده در آنها ایشان منکر ملاقات است:
کتاب اول:

رسالة الاولى في الغيبة: سأل سائل فقال أخبروني عما روى عن النبي ﷺ أنه قال: من مات و هو لا يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية، هل هو ثابت صحيح أم هو معتل سقيم. الجواب و بالله التوفيق و الثقة؛ قيل له بل هو خبر صحيح ... فإن قال: فإذا كان الخبر صحيحاً كيف يصح قولكم في غيبة إمام هذا الزمان و تغيبه و استتاره على الكل الوصول إليه و عدم علمهم بمكانه؟ قيل له: لا مضادة بين المعرفة بالإمام و بين جميع ما ذكرت من أحواله لأن العلم بوجوده في العالم لا يفتقر إلى العلم بمشاهدته لمعرفتنا ما لا يصح إدراكه بشيء من الحواس فضلاً عن يجوز إدراكه و إحاطة العلم بما لا مكان له فضلاً عن يخفى مكانه و الظفر بمعرفة المعدوم و الماضي و المنتظر فضلاً عن المستخفي المستتر. و قد بشر الله تعالى الأنبياء المتقدمين بنبينا محمد ﷺ و وجوده في العالم... و قد أوجب على أمم الماضية معرفته و الإقرار به و انتظاره و هو ﷺ و دعيته في صلب آبائه لم يخرج إلى الوجود و نحن اليوم عارفون بالقيامة و البعث و الحساب و هو معدوم غير موجود و قد عرفنا آدم و نوحاً و إبراهيم و موسى و عيسى ﷺ و لم نشاهدهم و لا شاهدنا من أخبر عن مشاهدتهم و نعرف جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل و ملك الموت ﷺ و لسنا نعرف لهم شخصاً و لا نعرف لهم مكاناً فقد فرض الله علينا معرفتهم و الإقرار بهم و إن كنا لا نجد إلى الوصول إليهم

۱. چشم به راه مهدی ﷺ، «ارتباط با امام زمان ﷺ» در عصر غیبت، ص ۴۴.

سيلا و نعلم أن فرض المعرفة لشخص في نفسه من المصالح مما لا يتعلق لوجود مشاهدة المعروف و لا يعرف مستقره و لا الوصول إليه في مكانه و هذا بين لمن تدبره؛^۱

کسی درباره حدیثی از پیامبر که فرموده است: «اگر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است» پرسید: آیا این حدیث صحیح است یا خیر؟ پاسخ این است که این خبر صحیح است ... پس چنانچه بگوید: اگر این حدیث صحیح است، چگونه در غیبت امام زمان صحیح خواهد بود در حالی که خداوند او را از همه پوشانده است که به او دست یابند و جای او را بدانند، پاسخ داده می شود: میان شناخت امام و تمام آنچه درباره حالات امام گفتیم تفاوتی نیست؛ زیرا علم به وجود امام در عالم، به علم به وسیله دیدن او احتیاجی ندارد؛ زیرا ما چیزی را که درک آن با هیچ یک از حواس ممکن نیست می شناسیم، تا چه رسد به آن که درک آن ممکن است و تعلق علم به آن چه مکانی ندارد تا چه رسد به آن که مکانش مخفی است و معرفت یافتن به معدوم و گذشته و آینده، چه رسد به چیزی که پوشیده و پنهان است. خداوند به پیامبران پیشین، وجود پیامبر ما را پیش از وجودش در عالم بشارت داده است... و بر امت های گذشته، شناخت او و اعتراف به او و انتظارش را واجب کرده است، در حالی که او امانتی در سلب پدرانیش بود و به وجود نیامده بود و ما امروز قیامت و برخاستن از قبر و حساب را می شناسیم، در حالی که موجود نیستند. ما آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را می شناسیم، در حالی که آنها را و کسی که از دیدن آنها خبر دهد را ندیده ایم. جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و

۱. أربع رسالات فی الغیبة، ج ۱، ص ۱۲.

ملک الموت علیه السلام را می‌شناسیم، در حالی که شخص آنها را نمی‌شناسیم و جایشان را نمی‌دانیم. خداوند بر ما شناخت آنها و اعتراف به آنها را واجب کرده است، هرچند راهی برای رسیدن به آنها نیابیم و می‌دانیم واجب بودن شناخت برای شخصی به خودی خود از مصالحی است که به وجود دیدن شناخته شده بستگی ندارد و نه شناختن محل و نه دست‌رسی داشتن به مکان او و این برای کسی که بیندیشد روشن است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شیخ مفید در پاسخ این پرسش که آیا بدون دیدن امام، معرفت ایشان چگونه ممکن است، پاسخ می‌دهد معرفت امام زمان علیه السلام نیازی به دیدن ایشان ندارد و چند مثال هم برای آن بیان می‌کند. حال اگر بفرماید نیازی نیست یعنی امکان هم ندارد؟ بنابراین از این بیان شیخ مفید هرگز چنین نظری را نمی‌توان به ایشان نسبت داد.

کتاب دوم:

الفصول العشرة: قول الخصوم: أن دعوى الإمامية لصاحبهم - أنه منذ ولد إلى وقتنا هذا مع طول المدة و تجاوزها الحد مستتر لا يعرف أحد مكانه و لا يعلم مستقره و لا يدعى عدل من الناس لقاءه و لا يأتي بخبر عنه و لا يعرف له أثر - خارجة عن العرف إذ لم تجر العادة لأحد من الناس بذلك إذ كان كل من اتفق له الاستتار عن ظالم لخوف منه على نفسه و لغير ذلك من الأغراض تكون مدة استتاره مرتبة و لا تبلغ عشرين سنة فضلا عما زاد عليها و لا يخفى أيضا على الكل في مدة استتاره مكانه بل لا بد من أن يعرف ذلك بعض أهله و أوليائه بقاءه و بخبر منه يأتي إليهم عنه. و إذا خرج قول الإمامية في استتار صاحبهم و غيبته عن حكم العادات بطل و لم يرج قيام حجة.

و ليس الأمر كما توهمه الخصوم في هذا الباب و الإمامية بأجمعها تدفعهم عن دعواهم و تقول أن جماعة من أصحاب أبي محمد الحسن بن علي بن محمد عليه السلام قد شاهدوا خلقه في حياته و كانوا أصحابه و خاصته بعد وفاته و الوسائط بينه و بين شيعته دهرأ طويلاً في استتاره ينقلون إليهم عن معالم الدين و يخرجون إليهم أجوبة عن مسائلهم فيه و يقبضون منهم حقوقه لديهم. و هم جماعة كان الحسن بن علي عليه السلام عدلهم في حياته... و هذا يسقط دعوى الخصوم وفاق الإمامية لهم أن صاحبهم لم ير منذ ادعوا ولادته و لا عرف له مكان و لا خبر أحد بلقائه. فأما بعد انقراض من سميناه من أصحاب أبيه و أصحابه عليه السلام فقد كانت الأخبار عن تقدم من أئمة آل محمد عليهم السلام متناصرة بأنه لا بد للقائم المنتظر من غيبتين إحداهما أطول من الأخرى يعرف خبره الخاص في القصرى و لا يعرف العام له مستقراً في الطولى إلا من تولى خدمته من ثقات أوليائه و لم ينقطع عنه إلى الاشتغال بغيره. و الأخبار بذلك موجودة في مصنفات الشيعة الإمامية قبل مولد أبي محمد و أبيه و جده عليه السلام و ظهر حقها عند مضى الوكلاء و السفراء الذين سميناهم رحمهم الله و بان صدق روايتها بالغيبة الطولى فكان ذلك من الآيات الباهرات في صحة ما ذهبت إليه الإمامية و دانست به في معناه و ليس يمكن أن يخرج عن عادة أزماننا. هذه غيبة بشر الله تعالى في استتاره تدبير لمصالح خلقه لا يعلمها إلا هو و امتحان لهم بذلك في عبادته مع أنا لم نخط علماً بأن كل غائب عن الخلق مستترا بأمر دينه لأمر يؤمه (يقصده) عنهم - كما ادعاه الخصوم - يعرف جماعة من الناس مكانه و يخبرون عن مستقره؛^١

١. الفصول العشرة، ص ٧٧، الفصل الخامس.

مخالف ما می گوید: ادعای امامیه درباره امامشان - این که از زمان تولد تا این وقت با طول مدت و گذشتن آن از حد مخفی است؛ کسی جای او را نمی داند و انسان عادل ادعای دیدنش را نمی کند و از او خبری نمی آید و اثری از او معلوم نمی شود - عادی نیست؛ زیرا عادت بر هیچ کس چنین جاری نشده است؛ چون هر کس که برایش مخفی شدن از ظالم رخ نداده است، به خاطر ترسش بر جان خود، یا اهداف دیگری مدت مخفی بودنش دوره خاصی بوده و به بیست سال نرسیده، تا چه رسد به بیش از این و هم چنین جای او در مدت مخفی بودنش بر همه مخفی نبوده، بلکه برخی از خاندان و دوستانش برای دیدن و آوردن خبرش برای دیگران، آن را می دانستند و وقتی سخن امامیه در مخفی بودن امامشان و غیبت او از حکم عادت خارج باشد، باطل است و دلیلی بر آن نخواهد بود.

در پاسخ این مورد [باید گفت] حقیقت چنین نیست که مخالف ما آن را توهم کرده است و همه امامیه ادعای او را رد می کنند و می گویند که گروهی از یاران امام عسکری علیه السلام جانشین وی را در دوران حیاتش مشاهده کرده اند و بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام از یاران و اصحاب جانشین او بوده اند و واسطه بین او و شیعیانش مدت طولانی ای در دوران غیبتش وجود داشته است که به شیعیان مسائل دین و جواب های سؤالاتشان را منتقل می کرده اند و از آنها حقیقی را که امام داشته است می گرفته اند و آنها گروهی بوده اند که امام حسن عسکری علیه السلام را در دوران حیاتش تأیید کرده است ... و این مسئله، ادعای مخالف ما را از بین می برد که می گفت: امام آنها از زمان ولادت دیده نشده است و جایش معلوم نیست و خبر دیدارش به کسی نرسیده است. و اما بعد از پایان یافتن کسانی که آنها را یاران پدرش و یاران خودش نامیدیم، اخبار از امامان گذشته

فراوان است که قائم منتظر، دو غیبت خواهد داشت، یکی طولانی‌تر از دیگری؛ در دوره کوتاه، خواص از وی خبر دارند و در غیبت طولانی، عموم مردم جای او را نمی‌دانند، مگر کسی که از یاران مورد اعتماد امام، متولی خدمت به اوست و به چیزی جز خدمت به او نمی‌پردازند. خبرها از غیبت امام، پیش از به دنیا آمدن امام عسکری علیه السلام و پدر و جدش در نوشته‌های شیعیان امامیه موجود بوده است. حقیقت این احادیث و راست‌گویی راویان غیبت بلندمدت، پس از درگذشت وکلا و سفرا آشکار شد و این از دلیل‌های روشن درستی راهی است که امامیه آن را طی کرده است و ممکن نیست از مقدار عادت این دوران خارج باشد.

این غیبت انسانی است که خداوند در پوشیده کردن او تدبیری برای مصالح مخلوقاتش اندیشیده است که غیر از خودش کسی نمی‌داند و به وسیله آن، بندگانش را در اطاعت کردن از خود امتحان می‌کند. افزون بر این، از کجا معلوم وقتی کسی از مردم غایب می‌شود - به دلیل امری دینی یا به دلیل چیزی که از آنها می‌خواهد - حتماً گروهی جای او را می‌دانند و از محالش خبر می‌دهند.

چنان‌که می‌بینیم، در این بخش نیز شیخ مفید اعتراض خصم را پاسخ می‌دهد که گفته‌اند این چگونه غیبتی است که کسی از او خبر ندارد. شیخ بعد از شمردن کسانی که در دوران غیبت صفرا ایشان علیهم السلام را دیده‌اند، در غیبت کبرا به قدر متیقن که در روایات تصریح شده اشاره می‌کند که دوستان مورد اعتماد حضرت در غیبت کبرا از جای ایشان باخبرند. روشن است که همین مقدار برای پاسخ‌گویی و رد ادعای خصم کافی است و نیازی نیست به

ملاقات‌های عادی نیز اشاره کند تا برای اثباتش به سختی بیفتند. از این‌رو، از اشاره نکردن ایشان نمی‌توان نتیجه گرفت که وی این دیدارها را ممکن نمی‌داند.

۲. آقای ذاکری برای نظر مرحوم فیض کاشانی به کتاب الوافی ایشان آدرس داده است.

الف) در ذیل حدیث شریف کتاب الکافی:

الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ؛

در غیبت اول، کسی جز شیعه خاص او مکانش را نمی‌داند و در غیبت دیگر، کسی جز کارگزار مخصوصش، مکان او را نمی‌داند.

مرحوم فیض می‌فرمایند:

كأنه يريد بخاصة الموالى الذين يخدمونه لأن سائر الشيعة ليس لهم فيها إليه سبيل و أما الغيبة الأولى فكان له ﷺ فيها سفراء تخرج إلى شيعته بأيديهم توقيعات؛^۱

شاید مراد از کارگزار خاص کسانی باشند که به حضرت خدمت می‌کنند؛ زیرا سایر شیعیان راهی به سوی حضرت ندارند. امام علیه السلام در غیبت اول، سفرایی داشت که به دست آنها برای شیعیان نامه‌هایی صادر می‌شد.

در این عبارت، منظور مرحوم فیض از نفی راه داشتن شیعیان به امام زمان علیه السلام نفی سفارت است؛ زیرا ایشان می‌فرمایند: «فكان له ﷺ فيها سفراء». پس می‌گوید: آن‌گونه که سفرای امام در غیبت صغیرا راه

۱. الوافی، ج ۲، ص ۴۱۴.

داشتند، در غیبت کبرا چنین راهی نیست. روشن است که این بیان هیچ نظری به ملاقات‌های مورد بحث ندارد.

(ب) در ذیل حدیث شریف کتاب الکافی:

لَا بُدَّ لِرَبِّهِ هَذَا الْأَمْرُ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ وَ
نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيْبَةٌ وَمَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ؛

ناچار برای صاحب این امر غیبتی است و باید در غیبتش
کناره‌گیری نماید و بهترین منزل طیبه است و کسی که همراه
سی نفر است، تنهایی ندارد.

مرحوم فیض می‌فرمایند:

طیبه هی المدینه المقدسه یعنی إذا اعتزل فیها مستترا و معه ثلاثون
من شیعتہ یأنس بعضهم ببعض فلا وحشة لهم كأنه أشار بذلك إلى
غیبتہ القصیره فإن فی الطویلۃ لیس لشیعتہ إلیه سبیل؛^۱
طیبه یعنی مدینه مقدسه؛ یعنی هنگامی که در آن‌جا در حال
استتار کناره‌گیری می‌کند و سی تن از شیعیانش همراه او
هستند که با هم انس می‌گیرند، پس تنها نیستند. ظاهراً با این
جمله به غیبت کوتاه‌مدت حضرت اشاره می‌کند؛ زیرا در غیبت
بلندمدت، شیعیانش راهی به سوی او ندارند.

در این عبارت نیز ایشان راه به سوی حضرت را نفی کرده است و
این‌که همیشه در خدمت امام زمان علیه السلام باشند. در حالی که در
ملاقات‌های مورد بحث، امام به دیدار فرد می‌رود نه فرد به محضر
امام برسد و راهی به امام داشته باشد. پس این عبارت نیز خارج از
موضوع بحث است.

۳. آقای ذاکری برای نظر مرحوم نعمانی کتاب الغیبة ایشان را آدرس داده است:
 مرحوم نعمانی می‌فرماید:

و هم (اهل زمان غیبت) معذورون فی أن لا یروا حجتهم و إمام زمانهم فی أيام الغیبة و یضیق علیهم فی کل عصر و زمان قبله أن لا یعرفوه بعینه و اسمه و نسبه و محظور علیهم الفحص و الكشف عن صاحب الغیبة و المطالبة باسمه أو موضعه أو غیابه أو الإشادة بذكره فضلا عن المطالبة بمعاینته و قال لنا إیاکم و التنویه و كونوا علی ما أنتم علیه و إیاکم و الشك فأهل الجهل الذین لا علم لهم بما أتى عن الصادقین عليهما السلام من هذه الروایات الواردة للغیبة و صاحبها یطالبون بالإرشاد إلى شخصه و الدلالة علی موضعه و یقترحون إظهاره لهم و ینكرون غیبتة لأنهم بمعزل عن العلم و أهل المعرفة مسلمون لما أمروا به ممثلون له صابرون علی ما نذبوا إلى الصبر علیه؛

و اهل زمان غیبت در این که حجت و امام زمانشان را در روزگار غیبت نبینند معذورند و بر آنها در هیچ زمانی و زمان پیش از غیبت جایز نیست که امام زمانشان را بشخصه و به اسم و نسب شناسند و جستجو کردن و کشف از صاحب غیبت و طلب کردن اسم یا مکان یا غیبت او و با صدای بلند یاد کردن او ممنوع است تا چه رسد به طلب دیدار او. و به ما فرمود: از تنویه بر حذر باشید و بر آن چه معتقدید ثابت قدم بمانید و از شک دوری کنید. پس نادانان، کسانی که علمی به روایات وارد شده از امامان در غیبت و صاحب غیبت ندارند درخواست می‌کنند که به شخص امام و به مکان ایشان راهنمایی شوند و

پیشنهاد می‌دهند امام برایشان ظاهر شود و غیبتش را انکار می‌کنند؛ زیرا آنها از علم برکنارند و اهل شناخت به آن‌چه به آن امر شده‌اند تسلیمند و امتثال می‌کنند و بر آن‌چه خواسته شده است بر آن صبر کنند، صابرند.

معنای کلام مرحوم نعمانی را در بخش پیشین به تفصیل بیان کردیم و در آن‌جا دریافتیم منظور ایشان کسانی است که هم‌چون گذشته، برای ادای تکلیف در پی یافتن امام و شناختن ایشان هستند. مرحوم نعمانی می‌فرماید این افراد به روایات غیبت توجه نمی‌کنند و می‌خواهند مانند گذشته امام را ببینند و بشناسند، در حالی که روایات در دوران غیبت آنها را از دیدن امام معذور داشته و چنین وظیفه‌ای بر عهده‌شان نیست، از این رو حق جست‌وجو هم ندارند.

روشن است که بیان مرحوم نعمانی در نفی لزوم تفحص از امام به عنوان یک تکلیف، از ملاقات‌های مورد بحث بیگانه است؛ زیرا قائلان به دیدار، معتقد نیستند که باید، یا می‌توان امام را یافت و ملاقات نمود، تا با این بیان مرحوم نعمانی آن را رد کرد. از این رو، مرحوم نعمانی می‌فرماید حق جست‌وجو ندارید و این را نمی‌توان به معنای نفی امکان دیدار در غیبت کبرا دانست.

۴. آقای ذاکری برای نظر مرحوم کاشف الغطا نیز به قسمتی از کلام ایشان که در ردّ جزیره خضرا در حاشیه کتاب *انوار نعمانیة* آمده، استناد کرده است. مرحوم کاشف الغطا می‌فرماید:

و منها اعتمادهم (اخباریون) علی کل روایة حتی ان بعض فضلائهم رأی فی بعض الكتب المهجورة الموضوعة لذكر ما يرويه القصاص من ان جزيرة في البحر تدعى الجزيرة الخضراء فيها دور لصاحب الزمان عليه السلام فيها عياله و اولاده فذهب في طلبها حتى وصل الى مصر

فبلغه انها جزيرة فيها طوائف من النصارى و كائنه لم ير الأخبار
الدالة على عدم وقوع الرؤية من أحد بعد الغيبة الكبرى و لا تتبع
كلمات العلماء الدالة على ذلك؛^۱

و اعتماد اهل خبر بر هر روایت، از آن جمله است. حتی برخی
از بزرگان آنها در بعضی از کتاب‌های متروک و جعلی خبری را
دیده‌اند که داستان‌سرایان آن را نقل کرده‌اند مبنی بر این‌که در
دریا جزیره‌ای است که جزیره خضرا خوانده می‌شود و در آن
خانه‌هایی است که امام زمان و همسر و فرزندانش در آن‌جا
هستند. پس در جست‌وجوی آن رفته است تا به مصر رسیده و
با خبر شده که آن جزیره‌ای است که گروهی از مسیحیان در
آن سکونت دارند و مثل این‌که اخباری را که دلالت می‌کند بر
این‌که بعد از غیبت کبرا کسی امام را نمی‌بیند ندیده است و
کلمات علما را که بر آن دلالت دارد، بررسی نکرده است.

ایشان در موضوع بحث، اظهار نظر نکرده است تا بتوان به آن استناد
کرد، بلکه در مقام ردّ اخباریان می‌فرماید آنها به روایتی مانند جزیره
خضرا اعتماد می‌کنند؛ یعنی این‌که کسی بتواند در غیبت کبرا بدون
اجازه امام به محل استقرار ایشان برود. لذا قرینه وجود دارد که منظور
دیدار در محل بدون اجازه امام است و نمی‌توان از آن نفی مطلق
دیدار را استفاده کرد. قرینه دیگر، استناد ایشان به روایات و کلمات
علماست. روشن شد که آن‌چه اخبار و علما نفی کرده‌اند، راه رسیدن
به امام و محل ایشان است؛ یعنی همان اتفاقی که در جزیره خضرا
افتاده است. به همین دلیل، ایشان نیز برای رد آن به اخبار و کلام علما
استناد می‌کند. از این‌رو، سخن ایشان نیز از موضوع بحث خارج است
و از این عبارت نمی‌توان نفی دیدارهای مورد بحث را نتیجه گرفت.

۱. حق‌المبین، ص ۸۷ (به نقل از: الانوار النعمانیة، ج ۲، ص ۶۴).

پس بر خلاف ادعای آقای ذاکری که گفته بودند: گروهی از بزرگان شیعه به روشنی این نظر را پذیرفته‌اند، عبارت این بزرگان هیچ دلالتی بر این نظر نداشت.

آقای دوزدوزانی نیز از گروهی به عنوان قائلان به عدم امکان مشاهده نام برده است:

۱. آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی:

فإننا نقطع بأن الإجماعات المنقولة في كلمات الأصحاب غير مستندة إلى الحس، و نرى أن ناقلی الإجماع ممن لم يدرك زمان الحضور و أما زمان الغيبة فادعاء الرؤية فيه غير مسموع مع انهم أيضاً لم يدعوها؛^۱

به راستی ما یقین داریم که اجماعات نقل شده در کلمات علما مستند به حس نیست و می‌بینیم که نقل کنندگان اجماع از کسانی هستند که دوران حضور امام را درک نکرده‌اند. و اما در زمان غیبت، ادعای دیدار پذیرفتنی نیست، افزون بر این که آنها نیز چنین ادعایی نکرده‌اند.

آقای دوزدوزانی می‌نویسد:

فهو صریح في عدم امکان الرؤية في زمان الغيبة؛^۲

این جمله در عدم امکان دیدار در زمان غیبت صراحت دارد.

در حالی که بحث ایشان در اجماع منقول است و از این مقام نمی‌توان نظر مطلق را استفاده کرد؛ زیرا ممکن است نظر ایشان، نبودن امکان گرفتن حکم شرعی در دوران غیبت باشد. افزون بر این، اشاره شد که ایشان در پاسخ به پرسشی در مورد توقیع علی بن محمد

۱. مصباح الأصول، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۸۳.

سمری تصریح به وقوع دارند و می‌فرمایند:

التكذيب راجع إلى من يدعى النيابة عنه ﷺ نيابة خاصة في الغيبة الكبرى، و لا يكون راجعاً إلى من يدعى الرؤية بدون دعوى شيء والله العالم؛^۱

تکذیب مربوط است به کسی که از طرف امام زمان ﷺ در زمان غیبت کبرا ادعای نیابت خاصه کند و به کسی که بدون ادعای چیز دیگری ادعای دیدار می‌کند، مربوط نیست و خدا می‌داند.

۲. آخوند خراسانی:

بل لا يكاد يتفق العلم بدخوله ﷺ على نحو الإجمال في الجماعة في زمان الغيبة و إن احتمل تشرف بعض الأوحدي بخدمته و معرفته أحياناً؛^۲

بلکه امکان ندارد در زمان غیبت اطلاع یابیم - هرچند به صورت ناشناس - امام جزو گروه بوده است، هرچند احتمال دارد برخی از یگانه‌های روزگار به خدمت حضرت مشرف شوند و احیاناً ایشان را بشناسند.

آقای دوزدوزانی می‌گوید:

و الظاهر عدم ثبوت ذلك عنده لأنه نسب الإحتمال إلى الغير به صيغة المجهول؛^۳

ظاهر سخن ایشان این است که چنین چیزی در نزد وی ثابت نبوده است؛ زیرا احتمال را با صیغه مجهول به دیگری نسبت می‌دهد.

۱. صراط النجاة، ج ۲، ص ۴۴۹.

۲. کفایة الأصول، ص ۲۹۱.

۳. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۸۳.

پس این عبارت ایشان که به وقوع تشریف تصریح می‌فرماید چگونه معنا می‌شود:

و ربما يتفق لبعض الأوحدي وجه آخر من تشرفه برؤيته عليه السلام و أخذه الفتوى من جنابه و إنما لم ينقل عنه بل يحكى الإجماع لبعض دواعي الإختفاء؛^۱

و چه بسا برای برخی از یگانه‌های دوران وجه دیگری از تشریف به دیدار حضرت و گرفتن فتوا از آن جناب اتفاق می‌افتد و از امام نقل نمی‌کند، بلکه به دلیل برخی انگیزه‌های پنهان‌کاری به صورت اجماع نقل می‌کند.

۳. شیخ انصاری:

أن مستند علم الحاکمی بقول الإمام عليه السلام أحد أمور. أحدها الحسن كما إذا سمع الحكم من الإمام عليه السلام في جملة جماعة لا يعرف أعيانهم فيحصل له العلم بقول الإمام عليه السلام و هذا في غاية القلة بل نعلم جزماً أنه لم يتفق لأحد من هؤلاء الحاکمین للإجماع كالشيخين و السیدین و غیرهما و لذا صرح الشيخ في العدة في مقام الرد علی السید حيث أنکر الإجماع من باب وجوب اللطف بأنه لو لا قاعدة اللطف لم یکن التوصل إلى معرفة موافقة الإمام للمجموعین؛^۲

همانا مستند علم کسی که سخن امام را نقل می‌کند، یکی از این امور است. یکی از آنها حسن است، همان‌گونه که وقتی حکم را در میان گروهی که آنها را نمی‌شناسد از امام می‌شنود و برایش به کلام امام علم حاصل می‌شود و این در نهایت اندکی است، بلکه به یقین می‌دانیم که برای این ناقلان اجماع چنین اتفاقی نیفتاده است، مانند دو شیخ و دو سید و غیر آنها.

۱. کفایة الاصول، ص ۲۸۹.

۲. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۸۳.

بنابراین، شیخ طوسی در کتاب *عده* در مقام رد بر سید مرتضی که منکر اجماع از باب وجوب لطف است به این که اگر قاعده لطف نبود، رسیدن به موافقت امام با اهل اجماع امکان نداشت، تصریح کرده است.

آقای دوزدوزانی می گوید:

و کلامه هذا صریح فی عدم امکان الرؤية فی الغیبة الکبرا؛^۱
و این کلام ایشان به عدم امکان رویت در غیبت کبرا تصریح دارد.

بحث شیخ انصاری نیز در اجماع است و از این جا نمی توان نظر ایشان را به طور مطلق استفاده کرد. افزون بر این، ایشان تصریح می کند که به ندرت این اتفاق می افتد و عجیب است که با این تعبیر شیخ انصاری باز آقای دوزدوزانی می گوید کلام ایشان صریح در عدم امکان رویت است. شیخ انصاری تنها از افراد یاد شده با قاطیت رویت را رد کرده نه به طور مطلق. هم چنین شیخ انصاری از کسانی است که خود به محضر امام عصر علیه السلام رسیده و ماجرای ایشان در بخش ضمایم نقل شده است. از این رو نمی توان به ایشان این نسبت را داد.

۴. شیخ طوسی: آقای دوزدوزانی می گوید شیخ طوسی نیز همین عقیده را دارد چنان که شیخ انصاری کلام ایشان را در *العده* نقل می کند: «بأنه لو لا قاعدة اللطف لم يمكن التوصل إلى معرفة موافقة الإمام للمجمعين» البته کلام ایشان در *العده* چنین است:

ذكر المرتضى عليّ بن الحسين الموسوي قدّس الله روحه أخيراً:
«أنه يجوز أن يكون الحقّ فيما عند الإمام، و الأقوال الاخر يكون

۱. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۸۱.

كلها باطلة، و لا يجب عليه الظهور، لأنه إذا كنا نحن السبب في استتاره، فكلما يفوتنا من الانتفاع به و بتصرفه و بما معه من الأحكام نكون قد أتينا من قبل نفوسنا فيه، و لو أزلنا سبب الاستتار لظهر و انتفعنا به، و أدى إلينا الحق الذي عنده» و هذا عندي غير صحيح، لأنه يؤدي إلى أن لا يصح الاحتجاج بإجماع الطائفة أصلاً، لأننا لا نعلم دخول الإمام فيها إلا بالاعتبار الذي بيناه، فمتى جوزنا انفرادة عليه السلام بالقول و لا يجب ظهوره، منع ذلك من الاحتجاج بالإجماع؛^۱

سید مرتضی در پایان گفته: «جایز است حق نزد امام باشد و نظرهای دیگر همه باطل باشد و واجب نیست بر امام ظاهر گردد؛ زیرا وقتی ما علت غیبت ایشان هستیم، هرگاه بهره‌گیری از امام و تصرف ایشان و آنچه از احکام نزد اوست از ما فوت شود، علتش از طرف خود ما خواهد بود و اگر ما علت غیبت را از بین ببریم، امام ظهور می‌کند و از ایشان بهره می‌بریم و حقی را که نزد ایشان است به ما ادا می‌کند» به نظر من این سخن سید صحیح نیست؛ زیرا باعث می‌شود که احتجاج به اجماع طایفه اصلاً صحیح نباشد؛ چون ما نمی‌دانیم که امام داخل در اجماع کنندگان است، مگر با دلیلی که بیان کردیم. پس هنگامی که منحصر به فرد بودن نظر امام را جایز دانسته و ظهور ایشان را واجب ندانیم، این نظر از احتجاج به اجماع جلوگیری می‌کند.

عجیب است که آقای دوزدوزانی می‌خواهد از این عبارات، قول به عدم امکان مشاهده در غیبت کبرا را به شیخ طوسی نسبت دهد و از سخن صریح ایشان چشم می‌پوشد.

شیخ طوسی می‌فرماید:

إنا أولا لا نقطع على استتاره عن جميع أوليائه بل يجوز أن يظهر
لأكثرهم و لا يعلم كل إنسان إلا حال نفسه؛^۱
اولاً ما بر پوشیده بودن امام از همه دوستانشان یقین نداریم،
بلکه امکان دارد بر بسیاری از آنها ظاهر شود و هر انسانی تنها
حال خویش را می‌داند.

آیا با این بیان شیخ طوسی، چگونه می‌توان ادعا کرد که ایشان
معتقد به عدم امکان مشاهده در غیبت کبرا هستند، در حالی که
تصریح می‌کند ممکن است امام زمان علیه السلام برای بیشتر مردم ظاهر شود.
البته آقای دوزدوزانی از چند شخص دیگر نیز نام می‌برد، ولی هیچ
یک چنین عقیده‌ای ندارند.

نتیجه: در بین دانش‌مندان شیعه، هیچ کس وقوع ملاقات را در
دوران غیبت کبرا غیر ممکن ندانسته و نفی نکرده است.

فصل سوم: پیامدهای منفی

از دیگر اشکال‌هایی که به دیدار با امام عصر علیه السلام در غیبت کبرا گرفته شده، آسیب‌ها و آثار سوء آن است. گفته شده پذیرش وقوع ملاقات، موجب می‌گردد شاهد ناهنجاری‌ها و اتفاقات ناخوشایندی در جامعه باشیم.

الف) بسترسازی برای مدعیان دروغین

آقای ذاکری می‌نویسد:

رواج این‌گونه کتاب‌ها و حکایت‌ها باعث شده که در برخی از مناطق کشور شاهد حوادث و اتفاقات نابخردانه و عوام‌فریبانه و خرافی باشیم. کسی در منطقه‌ای مدعی می‌شود که قطره‌ای از خون سر امام حسین علیه السلام ریخته و یا سر مبارک حضرت را دیده یا چوپانی مدعی می‌شود که غلام شاه‌چراغ است و از وی دستورهایی دریافت کرده است و خانمی که از دست شوهر فرار کرده به مسجد روستایی می‌رود و مدعی می‌شود که مسجد نظر کرده است و مریض‌هایی که به مسجد بیایند شفا می‌یابند؛ آن دیگر، امام‌زاده جدیدی کشف می‌کند و مردم یک

منطقه برای زیارت امامزاده بسیج می‌شوند و در مورد دیگر، دختر، یا زنی نظر کرده می‌شود و حاجت مردم را برآورده می‌کنند و ...^۱

آقای دوزدوزانی نیز می‌نویسد:

فمن عدم العمل بهذه الوظيفة العظيمة (تکذیب مدعی مشاهده)
ربما ظهر أفراد شياذون يستفيدون من أفراد ساذجة و يجذبون إلى
أنفسهم ثم يلقون إليهم بما يخدّرهم بحيث لا يقبلون من أحد خلاف
معتقداتهم؛^۲

و در اثر عمل نکردن به این وظیفه بزرگ، یعنی تکذیب مدعی دیدار، چه بسا افراد شیادی پیدا شده‌اند که از افراد صادق سوءاستفاده می‌کنند و آنها را به سمت خویش جذب نموده و چیزهایی به آنان القا می‌کنند که آنها را مدهوش خویش می‌سازند، به گونه‌ای که خلاف اعتقاداتشان را از کسی نمی‌پذیرند.

پاسخ: شکی نیست که آسیب‌های بیان شده حقیقتی تلخ در جامعه ماست و باید همه کسانی که توان مبارزه با آن را دارند خود را موظف به ادای تکلیف بدانند و با ناهنجاری‌های موجود به مقابله برخیزند و دست فرصت‌طلبان بی‌دین را از دین و اعتقاد پاک مردم کوتاه کنند. اما در این میان نکته بسیار مهم و اساسی، راه و روش مبارزه است. روشن است که مقابله با یک پدیده شوم نباید به گونه‌ای باشد که موجب پدید آمدن آسیب‌ها و مشکلات دیگر شود. دفاع فرهنگی از عقاید صحیح و جدا کردن آن از آمیختگی‌ها و تعیین خط قرمزهای

۱. چشم به راه مهدی علیه السلام، ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت، ص ۳۵.

۲. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، ص ۸۴.

فرهنگ و عقیده ظرافتی فوق‌العاده را می‌طلبند. نباید برای برخورد با یک معضل اجتماعی، بی‌مهابا به هر سو حمله کرد و همه چیز را زیر سؤال برد یا انکار کرد؛ زیرا این‌گونه سخن گفتن و عمل کردن، خود پیامدهای سنگین‌تری به دنبال خواهد داشت. آیا صحیح است برای مبارزه با سوء استفاده از یک حقیقت، اصل آن حقیقت را انکار کنیم؟ آیا چنین اجازه‌ای داریم؟

پاسخ نقضی: آیا می‌توان برای مبارزه با مدعیان دروغین مهدویت اصل بشارت پیامبر ﷺ را به مهدی موعود ﷺ زیر سؤال برد و مدعی شد اصلاً امام مهدی‌ای وجود ندارد و جامعه را از فواید اعتقاد به مهدویت محروم کرد؟ یا برای برخورد با مدعیان نبوت می‌توان اصل نبوت را انکار کرد؟ با پاک کردن صورت مسئله، مسئله‌ای را نمی‌توان حل کرد.

پاسخ حلی: با توجه به این‌که افراد فرصت‌طلب، همیشه از خلأها و شکاف‌های موجود برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند، باید کسانی هم که برای مبارزه و مقابله با آنان کمر همت بسته‌اند، در پر کردن و از میان برداشتن آن شکاف‌ها سعی و تلاش نمایند. یکی از این خلأها که به اصحاب فرهنگ و متولیان هدایت فکری مردم مربوط می‌شود، بی‌اطلاعی مردم از مسائل دینی و عقیدتی است. روشن است که اگر آحاد جامعه از مطالب دینی اطلاع کافی داشته باشند، هرگز جذب این‌گونه افراد و گروه‌ها نمی‌شوند. بنابراین راه صحیح مبارزه با مدعیان دروغین، تبلیغ دین و بالا بردن سطح آگاهی مردم است. در موضوع مورد بحث، اگر برای مردم، چهارچوب دیدار با امام عصر ﷺ به گونه‌ای دقیق و روشن بیان شود و خط قرمزها مشخص گردد، در عین حال که می‌توان از آثار مثبت آن در جامعه بهره برد، از آثار سوء

آن نیز می‌توان در امان ماند. مثلاً اگر گفته شود امام را می‌توان در خواب و مکاشفه دید اما هیچ یک را نمی‌توان ملاک عمل قرار داد و شرعاً حجت و دلیل برای انجام کاری محسوب نمی‌شود، مردم وظیفه خود را در برخورد با این خواب و مکاشفه‌ها می‌فهمند. اگر گفته شود امام را می‌توان در بیداری دید، اما دیدار به دست امام است و کسی توان رسیدن به محضر ایشان را ندارد و نیز کسی توان بردن پیام برای امام را ندارد و چنین ادعاهایی را نباید پذیرفت، در عین اعتقاد به ملاقات، راه بر سوءاستفاده‌کنندگان بسته می‌شود.

پس راه مبارزه با مدعیان دروغین، انکار کردن و دروغ شمردن ملاقات‌ها نیست، بلکه تبلیغ صحیح و تبیین دقیق آن است.

ب) رواج خرافات

آقای ذاکری می‌نویسد:

نقل این داستان‌ها و حکایت‌ها باعث می‌شود که یک عقیده درست و صحیح، به ناصواب‌هایی آمیخته گردد و عقاید خرافی و ناصحیح و غیرمستدل و مستند، در میان مردم رواج یابد ... و جوئی ناسالم و به دور از حقیقت و عوام‌پسند به وجود می‌آید و مردمان معتقد را از سرچشمه زلال اسلام ناب و راستین به دور می‌کنند و در باتلاق خرافات فرومی‌برند.

پاسخ نقضی: ما معتقدیم ائمه علیهم‌السلام حوایج توسل‌کنندگان را روا می‌دارند و بیماران را شفا می‌دهند. اعتقاد به این حقیقت راستین، چنان‌که خود ایشان نیز در بند پیشین اشاره کرده بودند، خرافات بسیاری را در جامعه به دنبال داشته است. حال باید پرسید آیا صحیح

۱. چشم به راه مهدی عج، «ارتباط با امام زمان عج در عصر غیبت»، ص ۳۴.

است برای مبارزه با این خرافات، اصل حاجت دادن ائمه علیهم السلام را رد کنیم و هر گزارشی از شفا یافتن و حاجت گرفتن را به بهانه‌ای سندی یا دلالتی رد نماییم؟ روشن است که اگر این راه را صحیح بدانیم، باید بسیاری از اعتقادات مسلم را انکار کنیم، در حالی که هیچ دانش‌مند شیعه‌ای این مطلب را قبول نمی‌کند. پس وجود خرافات نمی‌تواند دلیل انکار ملاقات باشد.

جواب حلی: برای مبارزه با خرافات نیز چنان‌که در مقابله با مدعیان دروغین گفته شد، راه صحیح، آگاهی دادن به جامعه است. خرافه‌ها و عمل‌های نابخردانه در محیط جهل و بی‌اطلاعی رشد و گسترش می‌یابد. اگر ملاک صحیح و شرعی بودن عمل‌ها را به مردم آموزش دهیم، طبیعی است که مردم به انجام هر عملی راضی نمی‌شوند و در هر مراسمی حاضر نمی‌گردند. در موضوع مورد بحث، اگر به مردم یاد بدهیم که در عین حال که ملاقات با امام عصر علیه السلام امکان دارد و اتفاق افتاده است، اما راه رسیدن به این دیدار یک‌طرفه و تنها در اختیار امام علیه السلام است. هر کس را امام صلاح بداند، دیدار برایش حاصل می‌شود. راه و عملی تضمینی و قطعی که بتواند ما را به طور حتم به دیدار امام برساند وجود ندارد. راه‌های ارائه شده تنها در حد یک مقتضی و زمینه‌ساز بوده و تصمیم اصلی با امام است. افزون بر این، راه و توصیه ارائه شده باید مستند روایی و شرعی داشته باشد و اختراعات افراد را نمی‌توان ملاک عمل قرار داد. امام چون حاجت و خلیفه خداوند است، قطعاً خواست او با خواست خداوند که در قالب دین بیان شده است، کاملاً هم‌خوان و هم‌آهنگ است. بنابراین، نمی‌توان با اعمالی که مخالف شرع است، رضایت امام را به دست

آورد و به دیدار ایشان نایل شد. اگر این مطالب برای مردم آموزش داده شود روشن است که در عین بهره‌مند شدن از فواید حکایت‌های ملاقات، از آثار سوء آن نیز مصون می‌مانیم. پس راه مبارزه با خرافات که بعضاً مروج آن نیز هیچ ادعایی ندارد و مانند مدعیان دروغین به دنبال مال و مقام نیست، انکار حقایق دینی نیست، بلکه تبیین و روشن‌گری است.

ج) بدبینی اهل اندیشه

آقای ذاکری می‌نویسد:

پیامد ناگوار این کتاب‌ها و عقاید برگرفته از حکایت و خواب، جوی را به وجود می‌آورد که اهل تعقل و اندیشه را به عقاید شیعه بدبین می‌کند و زمینه انحراف‌های فکری را فراهم می‌آورد و در نتیجه، مخالفان تشیع، امکان رشد و گسترش می‌یابند و عقاید ناصواب عوام و عوام‌زدگان به نام تشیع ثبت و به دیگران انتقال می‌یابد و یک عقیده‌ای که در اصل آن، تمام فرق اسلامی توافق دارند، به گونه‌ای مطرح می‌شود که فرسنگ‌ها با اسلام فاصله دارد و میدان دفاع را بر اندیشه‌وران اسلامی و درست‌اندیشان و مصلحان، تنگ می‌کند.^۱

جواب نقضی: اگر قرار باشد هر آنچه را موجب بدبینی اهل اندیشه است و امکان رشد به مخالفان تشیع می‌دهد حذف نماییم، باید بسیاری از عقاید مسلم را کنار بگذاریم. برای مثال، ابن‌القیم جوزی در اعتقاد به امام غایب علیه السلام می‌گوید: «عاراً علی بنی آدم و ضحکه یسخر منهم کل عاقل؛ این که هر عاقلی آنها را مسخره می‌کند، ننگی بر

۱. همان، ص ۳۵.

بشریت و چیزی خنده‌دار است.^۱ و سمعانی در مورد انتظار می‌نویسد: «إنهم فی انتظارهم الامام الذی انتظروه مختلفون اختلافاً یلوح علیه حمق بلیغ؛ آنها در انتظار امامی که منتظر او هستند به قدری اختلاف دارند که حماقتی روشن به آن اشاره دارد.»^۲ حال آیا می‌توان گفت چون انتظار و غیبت موجب بدبینی شده و امکان دفاع از مذهب را سخت کرده است، باید حذف و کنار گذاشته شود؟ آیا چون دیگران طول عمر امام را نپذیرفته‌اند، باید ما نیز مانند آنان معتقد به متولد نشدن امام شویم؟ روشن است که اگر این ملاک را پیش گیریم چیزی نمی‌ماند. پس نمی‌توان به ملاک بدبینی و بداندیشی دیگران، واقعیت‌ها را نادیده گرفت.

جواب حلی: اگر علت بدبینی افراد و معتقدین به مذاهب دیگر، اغراض دنیوی نباشد، معمولاً کج‌فهمی است. از آن‌جا که آنها از آموزه‌های مذهب ما درک صحیحی ندارند و هرگز هم نخواسته‌اند حقیقت را از زبان و بیان معتقدان به آن فراگیرند و همیشه اعتقادات ما را در کتاب‌های دشمنان ما جست‌جو کرده و خوانده‌اند، دچار این بدبینی شده‌اند. چون منظور شیعه را از غیبت، انتظار و بسیاری از مسائل دیگر مانند توسل، شفاعت و ... نمی‌دانند به آن اشکال کرده یا آن را مسخره می‌کنند. درباره ملاقات و دیدار با امام عصر علیه السلام نیز مطلب چنین است؛ بسیاری از اشکالات و بدبینی‌ها اگر عمدی و برای رسیدن به مال و مقام نباشد، از روی جهل و ناآگاهی است. با توجه به این نکته معلوم می‌شود راه از بین بردن این بدبینی‌ها و اشکال‌ها،

۱. المنار المنیف، ص ۱۵۳ (به نقل از: المهدی المتظر علیه السلام فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة، ص ۸۱).

۲. الأنساب، ج ۱، ص ۲۰۷.

اثبات متقن و تبیین صحیح دیدارهاست، هم‌چنین بیان دقیق موازین پذیرش آنها. اگر حقیقت مسئله برای آزاداندیشان روشن شود، هیچ عاقل منصفی بدبین نمی‌شود. پس راه دفاع از دین عقب‌نشینی و انکار حقایق نیست، بلکه تبیین و روشن‌گری است.

نتیجه: شکی نیست که باید بر تمام مطالب دینی که در قالب‌های مختلف مانند کتاب، مجله، نرم‌افزار، سخن‌رانی، فیلم و ... ارائه می‌شود نظارتی مستمر و دقیق حاکم باشد. در جامعه‌ای که پذیرفته‌اند برای عرضه کوچک‌ترین محصول خوراکی حتماً باید پروانه بهره‌برداری و بهداشتی وجود داشته باشد، دور از انتظار نیست که برای عرضه محصولات فکری نیز دستگاه نظارتی وجود داشته باشد؛ زیرا روح و فکر مردم قطعاً پربهتر از جسم آنان است. نباید هر کس هرچه را خود صلاح می‌داند بدون هیچ محکمی، آزادانه در جامعه پخش و ترویج نماید. اما نکته مهم این است که فعالان فرهنگی نباید در اثر مشاهده برخی اتفاقات، دچار افراط یا تفریط بگردند. گاهی چنان افراط کنند که مطالب سست و بی‌مدرک را در جامعه ترویج دهند و گاهی چنان تفریطی عمل نمایند که مطالب مستدل را به باد انتقاد گرفته و دروغ بشمارند. قطعاً هر دو صورت ناروا و ناپسند است. پس هم‌چنان که نباید استقبال مردم به مهدویت ما را از متقن سخن گفتن باز بدارد، سوءاستفاده‌ها و آسیب‌ها و اعتراض‌ها نیز نباید موجب شود ما از عقاید حق خود دست برداریم و آنها را انکار کنیم.

خاتمه

اکنون به طور خلاصه، نتیجه پژوهش را بیان می‌کنیم:

۱. دریافتیم بحث از ملاقات ضروری است و دارای انواعی است؛ در خواب، مکاشفه و بیداری می‌توان امام عصر علیه السلام را ملاقات کرد. البته دو گونه اول شرعاً حجت نیستند.
۲. ملاقات با امام عصر علیه السلام در غیبت کبرا در بیداری، امکان دارد و واقع هم شده، اما تعداد آن نادر و محدود است. ملاقات اختیاری نیز به این معنا که در اراده افراد باشد و هرگاه بخواهند بتوانند به محضر اما برسند یا پیامی را از طرف کسی به امام برسانند، امکان ندارد.
۳. اگر مدعیان دیدار دلیل متقن و محکمی داشته باشند، ادعای آنها پذیرفته می‌شود و اگر چنین دلیلی نداشتند، به دلیل دوران غیبت باید ادعای آنها رد شود. روایتی وجود ندارد که دیدار را نفی کند و معنای توقیعی که مدعی مشاهده را کاذب می‌خواند مربوط به مدعیان نیابت خاص یا مدعیان ظهور است. هم‌چنین معلوم شد ما در عصر غیبت مأمور به ملاقات با امام نیستیم.

۵. از اندیش‌مندان شیعه هیچ کس منکر امکان و وقوع ملاقات در دوران غیبت کبرا نشده است و انتساب‌های موجود، نارواست.
۶. اگر چهارچوب بحث ملاقات دقیقاً تبیین گردد، پذیرش ملاقات، سبب رواج خرافات و رونق بازار شیادان نمی‌شود و می‌توان از پیامدهای منفی دیدار جلوگیری کرد. افزون بر این، برخی از ملاقات‌ها سند معتبری دارند و نمی‌توان آنها را به هیچ وجه رد کرد.
۷. برخی از بزرگان شیعه جریان ملاقات خود را بیان کرده‌اند و این وقایع از زبان خودشان نقل شده، نه این‌که بعد از رحلتشان به آنها نسبت داده شده باشد.

ضمائم:

حکایت‌های دیدار

دیدار در بیداری

الف) شناخت امام هنگام ملاقات

۱. دیدار آیت‌الله سید حسین حائری فشارکی

ایشان برادرزاده آیت‌الله سید محمد فشارکی، استاد آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم است. وی در کرمانشاه زندگی می‌کرد و در اواخر عمر به مشهد منتقل شد و در حرم رضوی مدفون گردید.

نگارنده جریان ملاقات ایشان را به طور شفاهی از استاد علی‌اکبر مهدی‌پور شنیدم و از استاد بزرگوارم آیت‌الله العظمی حاج سید موسی شبیری زنجانی نیز سؤال کردم که ایشان نیز تأیید کردند. آنها نیز از آیت‌الله شیخ مرتضی حائری شنیده بودند، او نیز بدون واسطه از آیت‌الله سید حسین حائری فشارکی نقل کرده است.

جریان ملاقات ایشان را به صورت مکتوب: الف) آیت‌الله شیخ مرتضی حائری فرزند آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، در کتاب *سر دلبران*^۱ نقل کرده و تصریح دارد که بی‌واسطه از خود

۱. سر دلبران، ص ۱۰۲.

ایشان شنیده است؛^۱ ب) آیت‌الله شیخ علی‌اکبر نهاوندی در کتاب *العقبرى الحسان فى احوال مولانا صاحب الزمان*^۲ بدون واسطه از خود ایشان نقل می‌کند؛^۳ ج) آیت‌الله سید رضا صدر فرزند آیت‌الله العظمی صدرالدین صدر در کتاب *راه مهدی*^۴ نیز بی‌واسطه از خود ایشان نقل می‌کند.

متن کتاب راه مهدی^۵:

حضرت آیت‌الله آقای حاج سید حسین حائری که سالیانی در کرمانشاه سکونت داشتند و منزل ایشان مرکز نزول زوار کربلا از شناخت و ناشناخت در رفت و برگشت بود، خود ایشان چنین حکایت کرد: در میان زوار ناشناس، سیدی به منزل من وارد شد که او را نمی‌شناختم. چند روزی که میهمان ما بود، پی‌بردم که فرد عادی نیست و با جهان دیگر رابطه دارد.^۵ روزهای واپسین ماه ذی‌الحجه بود که این سید بزرگوار در خانه من رحل اقامت انداخته بود^۶ و چون در دهه عاشورای ماه

۱. آیت‌الله شیخ مرتضی حائری درباره آیت‌الله سید حسین حائری فشارکی می‌آورد: «وی مردی صالح و فقیهی روشن ضمیر بود».

۲. *العقبرى الحسان*، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. مرحوم نهاوندی درباره آیت‌الله حائری می‌گوید: «سید جلیل، ناقل این قضیه، از علمای معاصرین، کمال وثوق و اطمینان به قول و فعل ایشان است».

۴. *راه مهدی*، ص ۲۶۷.

۵. مرحوم نهاوندی در *العقبرى الحسان* از آیت‌الله حائری چنین نقل می‌کند: «دو روز بعد از این سید، یکی از اهل علم نجف اشرف به دیدن احقر آمد و آن سید را شناخت و به احقر اشاره نمود که این آقا را می‌شناسید؟ گفتم: سابقه با ایشان ندارم. گفت: یکی از ریاضت‌کشان بسیار مهم است و به ظاهر در کوچه مسجد هندی دکان عطاری دارد. اسم او، سید محمد و اهل رشت است. او بر عبادت مواظبت می‌کرد و هر روز زیارت عاشورا می‌خواند و نماز جعفر طیار^{علیه السلام} را ترک نمی‌کرد».

۶. مرحوم نهاوندی تاریخ آن سال را ۱۳۰۴ یا پنج یا شش هجری ثبت کرده است.

محرم روزه داشتیم، بدو گفتم: می‌توانی به من خبر دهی که آیا روزه ما مورد رضایت آقا امام زمان علیه السلام است یا نه؟^۱ سید برای جواب مهلت خواست ... روز دوم محرم بود و ما بر سر ناهار بودیم، سید پاسخ داده، گفت: آری مورد رضایت است و خود آقا علیه السلام روز نهم - یعنی روز تاسوعا - به مجلس شما تشریف می‌آورند. قبول این سخن برای آقای حائری دشوار بود. دانش‌مندان به چنین سخن‌هایی کمتر ایمان می‌آورند. سید هم همان‌طور بود. برای اطمینان آقای حائری، از حوادث روز تاسوعا، یعنی روز تشریف‌فرمایی خبر داد^۲ و چنین گفت که واعظ شهیر کرمانشاه، اشرف^۳ در آن روز جایی منبر نمی‌رود به جز در روزه شما، آن هم نه در وقت معین شده که خاتم مجلس باشد، بلکه او نخستین کسی است که روز تاسوعا در مجلس شما شرکت خواهد کرد.

۱. مرحوم نهاوندی از آیت‌الله حائری چنین نقل می‌کند: «احقر در آن چند سال اخیر که شیوع آزادی و کثرت اشخاص بی‌دیانت که توهین به مجالس روزه‌خوانی و سینه‌زنی می‌کردند، محض تقویت اساس شرع، مجلس روزه‌خوانی خیلی مفصلی اقامه می‌نمودم که از اول فجر مجلس شروع می‌شد و یک ساعت بعد از ظهر ختم می‌شد و از حیث مصارف کثیره و زحمات بدنی بسیار در زحمت بودم و در آن مجلس شصت نفر روزه‌خوان شهری و غریب که از سایر بلاد آمده بودند و پنج مداح تعزیه می‌خواندند و در این هشت - نه ساعت طول مجلس سی نفر می‌خواندند و بقیه در باقی ایام به نوبت و همه آنها حقوق داشتند».

۲. مرحوم نهاوندی از آیت‌الله حائری نقل می‌کند: «چهار پیشگویی دیگر نیز کرده بود که همگی به همان شکل اتفاق افتاد. دو پیش‌گویی مربوط به دو تن از علمای ساکن کرمانشاه بود» که مرحوم نهاوندی می‌گوید: آنها در نجف اشرف هم‌بجیت من بودند.

۳. مرحوم نهاوندی می‌نویسد: «اشرف الواعظین، مرحوم سید اکبر شاه، شیرازی الاصل تهرانی المسکن بود که در اواخر عمر سکونت در کرمانشاه را اختیار نمود».

در آن روز اشرف شیرازی نخستین کسی است که در منزل شما بر منبر خواهد نشست و منبری مختصر خواهد داشت و سپس به زیر می آید و یک سر به خانه می رود و در هیچ مجلسی شرکت نمی کند. منبرش را بدون خطبه ای یا آیه ای از قرآن یا شعری آغاز می کند و بدون مقدمه داخل سخن می شود. دیگر آن که رسم اهل منبر است که روز تاسوعا از فضایل و مناقب حضرت عباس علیه السلام و شهادت آن حضرت سخن گویند؛ در آن روز هیچ کدام از آقایان اهل منبر از حضرت عباس علیه السلام نام نمی برند و همگان از امام زمان علیه السلام می گویند و سخنان شان درباره آن حضرت است ...

روز تاسوعا می رسد و آقای حائری زودتر از روزهای دیگر در مجلس شرکت می کند. هنوز چند تنی بیشتر در مجلس حضور نیافته اند که اشرف می آید. آقای حائری بدو می گوید: «آقای اشرف! برای چه آمده اید؟» چون وقت منبر او نبود، وقت منبرش چند ساعت دیگر بود.

اشرف پاسخ داده می گوید: آقا فردا عاشورا است و من بایستی وظیفه ام را در آن روز انجام دهم. سینه ام خسته شده و بایستی سی مجلس را اداره کنم. با خود فکر کردم که امروز استراحت کرده به هیچ مجلسی نروم تا خستگی برطرف شود و برای فردا آماده باشم. این جا نیز برای منبر نیامده ام، بلکه برای کسب برکت آمده ام که توسطی بجویم و سپس به خانه بروم و تا شب استراحت کنم.

طولی نکشید که اشرف برخاست و به سوی منبر رفت، در حالی که پیش از چند تن در مجلس حضور نیافته بودند. وقتی بر منبر نشست سکوتی ممتد کرد. آن گاه حالتی به وی دست داد و بدون خطبه و قرائتی از آیه قرآن و یا خواندن شعری، سخنش را چنین آغاز کرد: «ای گمشده در بیابانها کجایی؟»

سپس به مناجات حضرت مهدی علیه السلام پرداخت و نالیدن گرفت. پس از چند دقیقه‌ای کوتاه از منبر به زیر آمد و گفت: می‌روم استراحت کنم.

پس از او منبری دوم از اشرف پیروی کرده و از امام زمان علیه السلام سخن گفت. سومی نیز از آن حضرت دم زد. چهارمی هم، پنجمی نیز. تا پایان مجلس همه آقایان گوینده از آن حضرت سخن گفتند و نامی از حضرت عباس علیه السلام نبردند.

آقای حائری چنین گفت: من سراپا منتظر تشریف‌فرمایی حضرت بودم می‌خواستم بدانم تشریف آورده‌اند یا پس از این خواهند آمد. هنگامی که مجلس پر شد فکر کردم بایستی با سید تماس بگیرم، چون آمدن حضرت تأخیر شده بود. همان‌طور که دم در ایستاده بودم و از آیندگان و روندگان پذیرایی می‌کردم، چشم انداختم تا بینم سید در کجا نشسته است. دیدم در انتهای مجلس در کنار دیواری نشسته. تصمیم گرفتم که به سوی او بروم و وضعیت را بپرسم به او که رسیدم دیدم زانوها را در بغل گرفته و سرش در میان زانوهایش قرار دارد و مانند مرده‌ای بی‌جان به دیوار تکیه زده است. صدایش زدم و گفتم: آقا!

سید سر بلند کرده مرا دید و گفت: بله آقا چه می‌فرمایید؟

پرسیدم: تشریف آورده‌اند یا نه؟

گفت: هم اکنون در مجلس تشریف دارند و در خدمت‌شان کسانی هستند که مجموع آنها هفت نفر می‌شود و جلوی منبر دایره‌وار نشسته‌اند و لباس کمرچین کُردی بر تن دارند.^۱

۱. مرحوم نهاوندی آنها را چنین توصیف می‌کند: «قبای بلند و کلاه نمد و دستمال روی آن و کفش قنדרه پاشنه خوابیده و بعضی از آنها چپق می‌کشیدند و جمع آنها اسمر اللون و قوی استخوان در سن قریب به چهل سالگی موهای ریش و ابرو و چشم سیاه».

من برگشتم و دم در به جای خود ایستادم و جلوی منبر را در نظر گرفتم. حلقه مقدس هفت نفری را دیدم. سپس قدم برداشتم و به سوی آنها رفتم. هنگامی که خدمت‌شایان رسیدم قدرت نداشتم که چهره‌ها را از یکدیگر تمیز دهم. سلام کردم و جواب شنیدم.

سپس عرض کردم: خیلی مشرف فرمودید.

یکی از آنها فرمود: شما بروید دم در پذیرایی کنید.

امر امام را اطاعت کردم و دیگر سخنی نگفتم و به زودی به جای خود برگشتم.

با یک نظر از آیندگان و روندگان پذیرایی می‌کردم و با نظر دیگر به جلوی منبر به هفت تن مقدس نگاه می‌کردم. ناگاه دیدم دیگر نیستند و غیب شدند.

مجلس که پایان یافت و با سید خصوصی شدیم، پرسیدم که چه شد و از این جا کجا رفتند؟ سید گفت: در کرمانشاه در یک مجلس دیگر شرکت کردند و آن غرفه زنی بود که در کاروان‌سرای قرار داشت و آن زن، روضه داشت که دو سه تن در آن حضور می‌یافتند.

۲. دیدار محمد بن عیسی بحرینی

أخبرني به بعض الأفاضل الكرام و الثقات الأعلام، قال: أخبرني بعض من أثق به برويه عن يثق به و يطريه أنه قال: لما كان بلدة البحرين تحت ولاية الأفرنج جعلوا واليها رجلاً من المسلمين ليكون أدعى إلى تعمیرها و أصلح بحال أهلها و كان هذا الوالي من النواصب و له وزير أشد نصباً منه يظهر العداوة لأهل البحرين لحبهم لأهل البيت عليهم السلام و يحتال في إهلاكهم و إضرارهم بكل حيلة.

۱. مرحوم نهاوندی تعداد آنها را ده تا دوازده نفر بیان کرده است.

فلما كان في بعض الأيام دخل الوزير على الوالى و بيده رمانة فأعطاها الوالى فإذا كان مكتوباً عليها لا إله إلا الله محمد ﷺ رسول الله أبو بكر و عمر و عثمان و على خلفاء رسول الله ﷺ فتأمل الوالى فرأى الكتابة من أصل الرمانة بحيث لا يحتمل عنده أن يكون من صناعة بشر فتعجب من ذلك و قال للوزير هذه آية بينة و حجة قوية على إبطال مذهب الرافضة فما رأيك في أهل البحرين. فقال له: أصلحك الله إن هؤلاء جماعة متعصبون ينكرون البراهين و ينبغي لك أن تحضرهم و تريهم هذه الرمانة فإن قبلوا و رجعوا إلى مذهبنا كان لك الثواب الجزيل بذلك و إن أبوا إلا المقام على ضلالتهم فخيرهم بين ثلاث إما أن يؤدوا الجزية و هم صاغرون أو يأتوا بجواب عن هذه الآية البينة التى لا محيص لهم عنها أو تقتل رجالهم و تسبى نساءهم و أولادهم و تأخذ بالغنيمة أموالهم. فاستحسن الوالى رأيه و أرسل إلى العلماء و الأفاضل الأخيار و النجباء و السادة الأبرار من أهل البحرين و أحضرهم و أراهم الرمانة و أخبرهم بما رأى فيهم إن لم يأتوا بجواب شاف من القتل و الأسر و أخذ الأموال أو أخذ الجزية على وجه الصغار كالكفار فتحيروا في أمرها و لم يقدرُوا على جواب و تغيرت وجوههم و ارتعدت فرائصهم. فقال كبارؤهم: أمهلنا أيها الأمير ثلاثة أيام لعلنا نأتيك بجواب ترتضيه و إلا فاحكم فينا ما شئت فأمهلهم فخرجوا من عنده خائفين مرعوبين متحيرين. فاجتمعوا في مجلس و أجالوا الرأى في ذلك فاتفق رأيهم على أن يختاروا من صلحاء البحرين و زهادهم عشرة ففعلوا ثم اختاروا من العشرة ثلاثة فقالوا لأحدهم: اخرج الليلة إلى الصحراء و اعبد الله فيها و استغث بإمام زماننا و حجة الله علينا لعله يبين لك ما هو المخرج من هذه الداهية الدهماء. فخرج و بات طول ليلته متعبداً خاشعاً داعياً باكياً يدعو الله و يستغيث بالإمام ﷺ حتى أصبح و لم ير شيئاً

فأتاهم و أخبرهم فبعثوا في الليلة الثانية الثاني منهم فرجع كصاحبه و لم يأتهم بخبر فازداد قلقهم و جزعهم. فأحضروا الثالث و كان تقياً فاضلاً اسمه محمد بن عيسى فخرج الليلة الثالثة حافياً حاسر الرأس إلى الصحراء و كانت ليلة مظلمة فدعا و بكى و توسل إلى الله تعالى في خلاص هؤلاء المؤمنين و كشف هذه البلية عنهم و استغاث بصاحب الزمان عليه السلام فلما كان آخر الليل إذا هو برجل يخاطبه و يقول: يا محمد بن عيسى! ما لي أراك على هذه الحالة و لما ذا خرجت إلى هذه البرية؟ فقال له: أيها الرجل! دعني فإني خرجت لأمر عظيم و خطب جسيم لا أذكره إلا لإمامي و لا أشكوه إلا إلى من يقدر على كشفه عني. فقال: يا محمد بن عيسى! أنا صاحب الأمر فاذكر حاجتك. فقال: إن كنت هو فأنت تعلم قصتي و لا تحتاج إلى أن أشرحها لك. فقال له: نعم خرجت لما دهمكم من أمر الرمانة و ما كتب عليها و ما أوعدكم الأمير به. قال: فلما سمعت ذلك توجهت إليه. و قلت له: نعم يا مولاي قد تعلم ما أصابنا و أنت إمامنا و ملاذنا و القادر على كشفه عنا. فقال: صلوات الله عليه يا محمد بن عيسى! إن الوزير لعنه الله في داره شجرة رمان فلما حملت تلك الشجرة صنع شيئاً من الطين على هيئة الرمانة و جعلها نصفين و كتب في داخل كل نصف بعض تلك الكتابة ثم وضعهما على الرمانة و شدّهما عليها و هي صغيرة فأثر فيها و صارت هكذا. فإذا مضيتم غداً إلى الوالي فقل له: جئتك بالجواب و لكني لا أبيده إلا في دار الوزير فإذا مضيتم إلى داره فانظر عن يمينك ترى فيها غرفة فقل للوالي لا أجيب إلا في تلك الغرفة و سيأبى الوزير عن ذلك و أنت بالغ في ذلك و لا ترض إلا بصعودها فإذا صعد فاصعد معه و لا تتركه وحده يتقدم عليك فإذا دخلت الغرفة رأيت كوة فيها كيس أبيض فانهض إليه و خذهُ فتري فيه تلك الطينة التي عملها هذه الحيلة ثم ضعها أمام الوالي و ضع

الرمانة فيها لينكشف له جلية الحال. و أيضاً يا محمد بن عيسى! قل للوالى إن لنا معجزة أخرى و هى أن هذه الرمانة ليس فيها إلا الرماد و الدخان و إن أردت صحة ذلك فأمر الوزير بكسرها فإذا كسرها طار الرماد و الدخان على وجهه و لحيته. فلما سمع محمد بن عيسى ذلك من الإمام فرح فرحاً شديداً و قبل بين يدى الإمام صلوات الله عليه و انصرف إلى أهله بالبشارة و السرور. فلما أصبحوا مضوا إلى الوالى ففعل محمد بن عيسى كل ما أمره الإمام و ظهر كل ما أخبره فالتفت الوالى إلى محمد بن عيسى و قال له: من أخبرك بهذا؟ فقال: إمام زماننا و حجة الله علينا. فقال: و من إمامكم؟ فأخبره بالأئمة واحداً بعد واحد إلى أن انتهى صاحب الأمر صلوات الله عليهم. فقال الوالى: مدّ يدك فأنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً ﷺ عبده و رسوله و أن الخليفة بعده بلا فصل أمير المؤمنين على ﷺ. ثم أقر بالأئمة إلى آخرهم ﷺ و حسن إيمانه و أمر بقتل الوزير و اعتذر إلى أهل البحرين و أحسن إليهم و أكرمهم. قال: و هذه القصة مشهورة عند أهل البحرين و قبر محمد بن عيسى عندهم معروف يزوره الناس؛

یکی از افراد فاضل و بزرگوار و از سرشناسان مورد اعتماد به من خبر داد و گفت: شخصی که من به او اطمینان دارم این حکایت را از کسی که او را مورد اطمینان می‌دانست و بسیار می‌ستود، نقل کرد و گفت: هنگامی که شهر بحرین در تصرف فرنگیان بود، یکی از مسلمانان را به حکومت آنجا گماشتند تا موجب آبادی بیشتر آن شهر شود و بهتر بتواند به وضع اهالی رسیدگی کند، این والی مردی ناصبی (دشمن اهل بیت پیامبر ﷺ) بود، به علاوه وزیری داشت که تعصبش از وی بیشتر بود. وزیر نسبت به اهل بحرین که دوست‌دار اهل

بیت علیه السلام بودند، اظهار دشمنی می کرد و برای نابودی و زیان رساندن به آنها حيله‌ها می انگيخت.

روزی وزیر در حالی که اناری در دست داشت نزد والی رفت و انار را به او داد. والی دید بر روی پوست انار نوشته است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابو بکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله». وقتی به دقت آن را نگریست، دید که این عبارت به طور طبیعی در پوست انار نوشته شده، به طوری که گمان نمی رفت ساخته دست بشر باشد و از این حیث در شگفت ماند. والی به وزیر گفت: این دلیلی روشن و برهانی محکم بر ابطال مذهب رافضی‌هاست. نظر تو درباره مردم بحرین چیست؟ وزیر گفت: این جماعت، متعصب و منکر دلائل هستند. امر کن آنها را حاضر نمایند و این انار را به آنها نشان بده! اگر پذیرفتند و به مذهب ما درآمدند شما ثواب فراوان برده‌اید، و چنانچه نپذیرفتند و هم‌چنان بر گم‌راهی خود باقی ماندند، آنها را در قبول یکی از سه چیز مخیر گردان: یا حاضر شوند با ذلت و خواری - مثل یهود و نصاری - جزیه بدهند، یا جوابی برای این دلیل روشن که نمی‌توان آن را نادیده گرفت بیاورند، یا این که مردان آنها کشته شوند و زنان و اولاد ایشان اسیر گردند و اموالشان را به غنیمت گیریم.

والی رأی وزیر را مورد تحسین قرار داد و علما، افاضل، نیکان، نجبا و بزرگان شیعه بحرین را احضار نمود و انار را به آنها نشان داد و گفت: اگر جواب کافی و قانع‌کننده‌ای نیاورید یا باید کشته شوید و اسیر گردید و اموالتان ضبط شود، یا هم‌چون کفار، جزیه پردازید. آنها چون انار را دیدند، سخت متحیر گشتند و نتوانستند جواب شایسته‌ای بدهند. رنگ صورتشان پرید و بندهاشان به لرزه افتاد. سپس بزرگان آنها به والی گفتند: سه روز بما مهلت بده، شاید بتوانیم جوابی که

مورد پسند واقع شود بیاوریم، وگرنه هر طور می‌خواهی میان ما حکم کن! والی هم به آنها مهلت داد. مردان بحرین در حالی که هراسان و ترسیده و سرگردان بودند، از نزد والی بیرون آمده، مجلس گرفتند و به مشورت پرداختند. آن‌گاه بنا گذاشتند که از میان صلحا و زهاد بحرین ده نفر و از میان آن ده نفر هم سه نفر را انتخاب کنند. چون چنین کردند، به یکی از آن سه نفر گفتند: تو امشب به بیابان برو و تا صبح مشغول عبادت باش و از خداوند به وسیله امام زمان علیه السلام یاری بخواه! او هم رفت و شب را به صبح آورد و چیزی ندید. ناچار برگشت و جریان را به آنها اطلاع داد.

شب دوم، نفر دوم را فرستادند و او نیز مانند شخص نخست برگشت و خبری نیاورد و بر اضطراب و پریشانی آنها افزود. آن‌گاه نفر سوم را که مردی پاک سرشت و دانش‌مند و نامش محمد بن عیسی بود، خواستند و او شب سوم را با سر و پای برهنه روی به بیابان نهاد. آن شب، شبی تاریک بود. محمد بن عیسی تمام شب را مشغول دعا و گریه و توسل به خدا بود که شیعیان را از آن بلا رهایی بخشند، و حقیقت مطلب را برای آنها روشن سازد و برای تأمین این منظور به حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام متوسل گردید.

در آخر شب ناگاه دید مردی او را مخاطب ساخته و می‌گوید: ای محمد بن عیسی! چه شده که تو را بدین حالت می‌بینم؟ برای چه به این بیابان آمده‌ای؟ گفت: ای مرد، مرا به حال خود واگذار! من برای کاری بزرگ و مطلبی مهم بیرون آمده‌ام که آن را جز برای امام خود نمی‌گویم و شکوه آن را نزد کسی نمی‌برم که این راز را بر من آشکار سازد. گفت: ای محمد بن عیسی، صاحب‌الامر من هستم. مقصودت را بگو! گفت: اگر تو صاحب

الامر هستی، داستان مرا می‌دانی و نیازی نداری که من آن را شرح بدهم.

فرمود: آری تو به خاطر مشکلی که انار برای شما ایجاد کرده و مطلبی که بر آن نوشته شده و تهدیدی که والی نموده است به بیابان آمده‌ای. وقتی محمد بن عیسی این را شنید به طرف او رفت و عرض کرد: آری، ای آقای من! شما می‌دانید ما چه حالی داریم؛ شما امام و پناهگاه ما هستید و قادرید که این خطر را از ما برطرف سازید؛ به داد ما برسید! حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی، وزیر ملعون، درخت اناری در خانه خود دارد؛ او قالبی از گل به شکل انار در دو نصف ساخته و درون هر نصف آن، قسمتی از آن کلمات را نوشته است؛ آن‌گاه آن قالب گلی را روی انار نهاده و هنگامی که انار کوچک بود، درون آن گذاشته و آن را محکم بسته است. آن‌گاه به مرور که انار بزرگ شده، آن نوشته در پوست انار تأثیر بخشیده تا به این صورت درآمده است. فردا نزد والی برو و به وی بگو: جواب تو را آورده‌ام، ولی در خانه وزیر می‌گویم. وقتی به خانه وزیر رفتید، به سمت راست خود که نگاه کنی اتاقی می‌بینی. آن‌گاه به والی بگو: جواب تو در همین اتاق است. وزیر از نزدیک شدن به اتاق سر باز می‌زند، ولی تو اصرار کن و سعی کن که از آن بالا بروی. وقتی وزیر خودش بالا رفت، تو هم با او بالا برو و او را تنها مگذار، مبادا از تو جلو بیفتند! هنگامی که وارد اتاق شدی، در دیوار آن، سوراخی می‌بینی که کیسه‌ای سفید در آن است. آن را بردار و خواهی دید قالب گلی انار که برای این نقشه ساخته، در آن کیسه است. سپس آن را جلوی والی نهاده و انار معهود را در آن بگذار تا حقیقت مطلب برای او روشن گردد. و نیز به والی بگو: ما معجزه دیگری هم داریم و آن این‌که داخل این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست؛ اگر

می‌خواهی صحت آن را بدانی، به وزیر بگو آن را بشکنند! وقتی وزیر آن را شکست، دود و خاکستر آن به صورت و ریش او می‌باشد.

هنگامی که محمد بن عیسی این سخنان را از امام شنید، بسیار مسرور گردید و دست مبارک امام را بوسید و با مژده و شادی بازگشت. چون صبح شد، به خانه والی رفتند و همان‌طور که امام دستور داده بود عمل کرد. سپس والی زو به محمد بن عیسی کرد و پرسید: چه کسی این را به تو خبر داد؟ گفت: امام زمان ما و حجت پروردگار. پرسید: امام شما کیست؟ او هم یک یک ائمه علیهم‌السلام را به وی معرفی کرد تا به امام زمان علیه‌السلام رسید.

والی گفت: دستت را دراز کن تا من گواهی دهم که خدایی نیست مگر خداوند یگانه و این که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پنده و پیامبر اوست؛ خلیفه بلافصل بعد از او امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است! آن‌گاه به همه ائمه تا آخر آنها اقرار نمود و ایمانش نیکو گشت. سپس دستور داد وزیر را به قتل رساندند و از مردم بحرین معذرت خواست و نسبت به آنها نیکی نمود و آنها را گرامی داشت.

ناقل حکایت گفت: این حکایت نزد اهل بحرین مشهور و قبر محمد بن عیسی در آن‌جا معروف است و مردم به زیارت آن می‌روند.

۳. دیدار مقدس اردبیلی (فقیه محقق مولی احمد بن محمد اردبیلی نجفی، م ۹۹۳ق)

این دیدار را الف) علامه محمدباقر مجلسی در کتاب *بحارالانوار*^۱ نقل می‌کند. ایشان از گروهی شنیده که از سید فاضل امیر علم نقل

۱. همان، ص ۱۷۴.

کرده‌اند و خود امیر علیام نیز شاهد جریان بوده است؛ ب) سید نعمت‌الله جزائری، شاگرد مبرز علامه مجلسی که در تألیف بحارالانوار نیز نقش بسیاری داشته است، در کتاب *انوار نعمانیه*^۱ از استاد خود نقل می‌کند. علامه جلیل سید امیر علیام تفرشی یا فاضل محدث سید امیر فیض‌الله حسینی تفرشی که هر دو از شاگردان مبرز مرحوم مقدس اردبیلی هستند^۲ شاهد این دیدار بوده‌اند.

متن کتاب بحارالانوار:

أخبرني جماعة عن السيد الفاضل أمير عليام قال كنت في بعض الليالي في صحن الروضة المقدسة بالغرّي على مشرفها السلام وقد ذهب كثير من الليل. فبينما أنا أجول فيها إذ رأيت شخصاً مقبلاً نحو الروضة المقدسة فأقبلت إليه فلما قربت منه عرفت أنه أستاذنا الفاضل العالم التقى الذكي مولانا أحمد الأردبيلي قدس الله روحه. فأخفيت نفسي عنه حتى أتى الباب و كان مغلقاً فانفتح له عند وصوله إليه و دخل الروضة فسمعتة يكلم، كأنه يناجى أحداً ثم خرج و أغلق الباب فمشيت خلفه حتى خرج من الغرى و توجه نحو مسجد الكوفة. فكنت خلفه بحيث لا يراني حتى دخل المسجد و صار إلى المحراب الذي استشهد أمير المؤمنين صلوات الله عليه عنده و مكث طويلاً ثم رجع و خرج من المسجد و أقبل نحو الغرى. فكنت خلفه حتى قرب من الحنّانة فأخذني سعال لم أقدر على دفعه فالتفت إلى فعرّفني و قال: أنت مير علام؟ قلت: نعم. قال: ما تصنع هاهنا؟ قلت: كنت معك حيث دخلت الروضة المقدسة إلى الآن و

۱. *الأنوار النعمانية*، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. مرحوم نهاوندی می‌گوید: «در هنگام وفات مولی اردبیلی از ایشان پرسیدند: بعد از شما به چه کسی رجوع کنیم؟ فرمود: در شرعیات به میرعلام و در عقلیات به میرفیض‌الله». (*العقري الحسان*، ج ۲، ص ۶۶)

أقسم عليك بحق صاحب القبر عليه السلام أن تخبرني بما جرى عليك في تلك الليلة من البداية إلى النهاية. فقال: أخبرك علي أن لا تخبر به أحداً ما دمت حياً. فلما توثق ذلك مني قال: كنت أفكر في بعض المسائل وقد أغلقت علي فوقع في قلبي أن آتي أمير المؤمنين عليه السلام و أسأله عن ذلك فلما وصلت إلى الباب فتح لي بغير مفتاح كما رأيت فدخلت الروضة و ابتهلته إلى الله تعالى في أن يجيبني مولاي عليه السلام عن ذلك فسمعت صوتاً من القبر أن اتت مسجد الكوفة و سل عن القائم عليه السلام فإنه إمام زمانك فأتيت عند المحراب و سألته عليه السلام عنها و أجبت و ها أنا أرجع إلى بيتي؛

جماعتی از علما، از سید فاضل امیر علام برای من (علامه مجلسی) حکایت کردند که گفت: در یکی از شب‌ها در صحن مطهر حضرت امیر المؤمنین عليه السلام بودم. آن موقع قسمت عمده شب گذشته بود. در اثنایی که در صحن گردش می‌کردم، دیدم شخصی از مقابل من به طرف حرم منور امیر المؤمنین عليه السلام می‌رود. وقتی نزدیک رفتم، دیدم استاد بزرگوارم ملا احمد اردبیلی رحمته الله است. خود را از وی پنهان نگاه داشتیم تا این‌که به طرف در حرم آمد. در بسته بود، ولی به محض رسیدن او، باز شد و او وارد حرم گردید. شنیدم که سخن می‌گوید؛ مثل این‌که با کسی درگوشی حرف می‌زند. آن‌گاه از حرم بیرون آمد و در بسته شد. من هم پشت سر او رفتم، تا از شهر نجف خارج شد و به سمت مسجد کوفه رفت. من دنبال او بودم، ولی او مرا نمی‌دید.

همین که وارد مسجد کوفه گردید، به سمت محرابی که حضرت امیر المؤمنین عليه السلام در آن‌جا شهید شد رفت و مدتی در آن‌جا ایستاد و سپس برگشت و از مسجد بیرون آمد و آهنگ نجف کرد. من هم چنان پشت سر او بودم تا این‌که به نزدیک مسجد حنانه رسیدیم. در آن‌جا سرفه‌ام گرفت، به طوری که

نتوانستم خودداری کنم. وقتی صدای سرفه مرا شنید، برگشت و نگاهی به من کرد و مرا شناخت. پرسید: تو میرعلام هستی؟ گفتم: آری. گفت: این جا چه می‌کنی؟ گفتم: از موقعی که شما وارد صحن مطهر شدید تاکنون همه جا با شما بوده‌ام. شما را به صاحب این قبر مطهر قسم می‌دهم آن‌چه امشب بر شما گذشت از اول تا آخر به من اطلاع دهید! گفت: می‌گوییم، ولی به این شرط که تا من زنده‌ام، به کسی نگوئی! وقتی به وی اطمینان دادم، فرمود: در پاره‌ای از مسائل علمی فکر می‌کردم و حل آن برایم مشکل می‌نمود. به دلم افتاد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بروم و حل آن مشکل را از آن حضرت بخواهم. هنگامی که به در حرم رسیدم، چنان‌که دیدی در بسته به رویم گشوده شد و داخل حرم شدم و از خداوند خواستم که شاه ولایت جواب سؤالم را بدهد. ناگهان صدایی از قبر متور شنیدم که فرمود: به مسجد کوفه برو و از قائم ما سؤال کن؛ زیرا او امام زمان توست. من هم به کنار محراب آمدم و آن حضرت را آن‌جا دیدم. مسئله خود را پرسیدم و حضرت جواب آن را مرحمت فرمود و اینک به منزل برمی‌گردم.

۴. دیدار سید بحر العلوم (علامه سید محمد مهدی بحر العلوم طباطبایی بروجردی نجفی، م ۱۲۱۲ق)

دو دیدار ایشان را که یکی هنگام اقامه نماز در حرم مطهر عسکرین علیهم السلام در سامرا و دیگری در مسجد مقدس سهله اتفاق افتاده است، الف) محدث بزرگ، میرزا حسین نوری در جنة المأوی^۱ و نجم الثاقب^۲ نقل می‌کند. ایشان از شیخ علی رضا

۱. جنة المأوی، چاپ شده در بحار الأنوار، ج ۵۳، حکایت ۹ (مسجد سهله) و حکایت ۱۱ (نماز حرم عسکرین).

۲. نجم الثاقب، ص ۴۷۳، حکایت ۷۳ (مسجد سهله) و ص ۴۷۵، حکایت ۷۵ (نماز حرم عسکرین).

نائینی^۱ شنیده است. وی هم از ملا زین العابدین سلماسی^۲ و او نیز بدون واسطه از خود علامه بحر العلوم شنیده است؛ ب) میرزا محمد تنکابنی در کتاب *قصص العلماء*^۳ بدون واسطه از ملا زین العابدین سلماسی نقل می‌کند. ایشان نیز از خود علامه بحر العلوم حکایت می‌نماید.

متن کتاب جنة المأوی:

الحکایة التاسعة: ما حدثني به العالم العامل و العارف الكامل غواص غمرات الخوف و الرجاء و سياح فيافي الزهد و التقى صاحبنا المفيد و صديقنا السيد الآغا علي رضا بن العالم الجليل الحاج المولى محمد النائيني - رحمهما الله تعالى - عن العالم البدل الورع التقى صاحب الكرامات و المقامات العاليات المولى زين العابدین بن العالم الجليل المولى محمد السلماسى - رحمه الله - تلميذ آيت الله السيد السند و العالم المسدد فخر الشيعة و زينة الشريعة العلامة الطباطبائي السيد محمد مهدي المدعو ببحر العلوم أعلى الله درجته و كان المولى المزبور من خاصته في السر و العلانية. قال: كنت حاضراً في مجلس السيد في المشهد الغروي إذ دخل عليه لزيارته المحقق القمي صاحب القوانين في السنة التي رجع من العجم إلى العراق زائراً لقبور الأئمة عليهم السلام و حاجا لبيت الله الحرام. ففرق من كان في المجلس و حضر للاستفادة منه و كانوا أزيد من مائة و بقيت ثلاثة من أصحابه أرباب الورع و السداد البالغين إلى رتبة الاجتهاد. فتوجه

۱. مرحوم محدث نوری درباره ایشان چنین می‌آورد: «عالم کامل و زاهد عامل و عارف بصیر و برادر ایمانی و صديق روحانی».

۲. مرحوم محدث نوری درباره ایشان نوشته است: «عالم علیم، صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره، از خواص و صاحب اسرار علامه بحر العلوم».

۳. *قصص العلماء*، ص ۱۷۲ (نماز حرم عسکریین) و ص ۱۷۳ (مسجد سهله).

المحقق الأيد إلى جناب السيد و قال: إنكم فزتم و حزتم مرتبة
الولادة الروحانية و الجسمانية و قرب المكان الظاهري و الباطني
فتصدقوا علينا بذكر مائدة من موائد تلك الخوان و ثمرة من الثمار
التي جنيتم من هذه الجنان كي ينشرح به الصدور و يطمئن به
القلوب. فأجاب السيد من غير تأمل و قال: إني كنت في الليلة
الماضية قبل ليلتين أو أقل و التردد من الراوي في المسجد الأعظم
بالكوفة لأداء نافلة الليل عازماً على الرجوع إلى النجف في أول
الصبح لئلا يتعطل أمر البحث و المذاكرة و هكذا كان دأبه في سنين
عديدة. فلما خرجت من المسجد ألقى في روعي الشوق إلى مسجد
السهلة فصرفت خيالي عنه خوفاً من عدم الوصول إلى البلد قبل
الصبح فيفوت البحث في اليوم و لكن كان الشوق يزيد في كل آن
و يميل القلب إلى ذلك المكان فيينا أقدم رجلاً و أواخر أخرى إذا
بريح فيها غبار كثير فهاجت بي و أمالتي عن الطريق فكأنها
التوفيق الذي هو خير رفيق إلى أن ألقنتني إلى باب المسجد. فدخلت
فإذا به خالياً عن العباد و الزوار إلا شخصاً جليلاً مشغولاً بالمناجاة
مع الجبار بكلمات ترق القلوب القاسية و تسح الدموع من العيون
الجامدة فطار بالي و تغيرت حالي و رجفت ركبتني و هملت دمعتي
من استماع تلك الكلمات التي لم تسمعها أذني و لم ترها عيني مما
وصلت إليه من الأدعية الماثورة و عرفت أن الناجي ينشئها في
الحال لا أنه ينشد ما أودعه في البال. فوقف في مكاني مستمعاً
متلذذاً إلى أن فرغ من مناجاته فالتفت إلى و صاح بلسان العجم:
«مهدى بيا» أي هلم يا مهدى. فتقدمت إليه بخطوات فوقفت
فأمرني بالتقدم فمشيت قليلاً ثم وقفت فأمرني بالتقدم و قال: إن
الأدب في الامتثال. فتقدمت إليه بحيث تصل يدي إليه و يده
الشريفة إلى و تكلم بكلمة. قال المولى السلماسى - رحمه الله - و لما
بلغ كلام السيد السند إلى هنا أضرب عنه صفحاً و طوى عنه

كشحاً و شرح في الجواب عما سأله المحقق المذكور قبل ذلك عن سر قلة تصانيفه مع طول باعه في العلوم فذكر له وجوها فعاد المحقق القمي فسأل عن هذا الكلام الخفي فأشار بيده شبه المنكر بأن هذا سر لا يذكر!

عالم كامل و زاهد عامل و عارف بصير، برادر ایمانی و صدیق روحانی آقای علی رضا - طاب الله ثراه - فرزند عالم جلیل حاجی ملا محمد نایینی و همشیره زاده فخرالعلماء الزاهدین، حاجی محمد ابراهیم کلباسی که در صفات نفسانی و کمالات انسانی از خوف و محبت و صبر و رضا و شوق و اعراض از دنیا بی نظیر بود، به ما گفت: عالم جلیل، آقای آخوند ملازین العابدین سلماسی به ما خبر داد و گفت: روزی در نجف اشرف، در جلسه درس علامه بحر العلوم آیت الله طباطبائی رحمته الله نشسته بودم که عالم محقق، جناب میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین وارد شد. وی در آن سال برای زیارت ائمه عراق علیهم السلام و طواف بیت الله الحرام از ایران برگشته بود. کسانی که پیش از صد نفر بودند و برای استفاده در مجلس حاضر شد بودند، متفرق شدند. من با سه نفر از یاران خاص او که در اعلالدرجه صلاح و سداد و ورع و اجتهاد بودند، ماندیم. محقق مذکور متوجه سید شد و گفت: شما رستگار شدید و مرتبه ولادت روحانی و جسمانی و قرب مکان ظاهری و باطنی را دریافت نمودید؛ پس چیزی از آن نعمت‌های غیرمتناهی که به دست آوردید به ما احسان نمایید!

سید بدون تأمل فرمود: من شب گذشته یا دو شب قبل (تردید از راوی است) برای ادای نافله شب در مسجد کوفه بودم و قصد داشتم در اول صبح به نجف اشرف بازگردم تا درس و

بحث تعطیل نشود (عادت آن مرحوم سال‌ها چنین بود). هنگامی که از مسجد بیرون آمدم، برای رفتن به مسجد سهله در دلم شوقی افتاد، ولی از ترس نرسیدن به نجف پیش از صبح و فوت شدن درس و مباحثه، خیال خود را از آن منصرف کردم، اما شوق پیوسته زیاد می‌شد و قلب میل می‌کرد. پس در آن حال که مردد بودم، ناگه بادی وزید و غباری برخاست و مرا به آن سوی حرکت داد. اندکی نگذشت که مرا بر در مسجد سهله انداخت. داخل مسجد شدم و دیدم خالی از زائر است و جز شخصی جلیل که با کلماتی که قلب را منقلب و چشم را گریان می‌کند، به مناجات با قاضی الحاجات مشغول است، کسی نیست. از شنیدن آن کلمات که هرگز به گوشم نرسیده بود و چشمم در ادعیه ماثوره ندیده بود، حالتی متغیر و دلم از جا کنده شد و زانوهایم مرتعش و اشکم جاری گشت. دانستم که مناجات کننده آن کلمات را انشا می‌کند، نه آن‌که از محفوظات خود می‌خواند. پس در مکان خود ایستادم و به آن کلمات گوش فرا دادم و از آنها متلذذ بودم تا آن‌که از مناجات فارغ شد. متوجه من شد و به زبان فارسی فرمود: مهدی بیبا! چند گامی پیش رفتم و ایستادم، امر فرمود که پیش روم. اندکی رفتم و توقف نمودم. باز به پیش رفتن امر کرد و فرمود: ادب در امتثال است. پس پیش رفتم تا جایی که دست آن جناب به من و دست من به آن جناب می‌رسید. فرمود: ...

ملا سلماسی گفت: وقتی کلام سید^{علیه السلام} به این جا رسید، از این رشته سخن دست کشید و شروع به جواب دادن به محقق برای سوالی که پیش از این، از جناب سید پرسیده بود کرد که چرا تألیفات شما کم است، با آن‌که ید طولایی دارید و گستره اطلاعات زیاد است؟ و وجوهی بیان فرمود. پس جناب میرزا دوباره از آن کلام خفی سؤال کرد. سید با دست اشاره فرمود که از اسرار مکتومه است.

الحکایة الحادیة عشرة: و بهذا السند عن المولى المذكور قال: صلینا مع جنابه فی داخل حرم العسکرین علیهم السلام فلما أراد النهوض من التشهد إلى الركعة الثالثة عرضته حالة فوقف هنیئة ثم قام. و لما فرغنا تعجبنا کلنا و لم نفهم ما کان وجهه و لم یجتري أحد منا علی السؤال عنه إلى أن أتینا المنزل و أحضرت المائدة فأشار إلى بعض السادة من أصحابنا أن أسأله منه. فقلت: لا و أنت أقرب منا. فالتفت - رحمه الله - إلى و قال: فیم تقاولون. قلت و کنت أجسر الناس علیه: إنهم يريدون الكشف عما عرض لكم فی حال الصلاة. فقال: إن الحجة - عجل الله تعالی فرجه - دخل الروضة للسلام علی أبيه علیه السلام فعرضنی ما رأیت من مشاهدة جماله الأنور إلى أن خرج منها!

و نیز از عالم مذکور نقل کرده که گفت: یا جناب سید در حرم عسکرین علیهم السلام نماز کردیم. چون اراده کرد برخیزد، بعد از تشهد رکعت دوم، حالتی به او دست داد که اندکی توقف کرد، آن گاه برخاست. هنگامی که از نماز فارغ شد، همه ما تعجب کردیم و علت آن توقف را ندانستیم و کسی از ما جرأت نمی کرد سؤال کند، تا آن که به منزل برگشتیم و سفره انداخته شد. یکی از سادات حاضر در آن مجلس به من اشاره کرد که از آن جناب درباره آن توقف سؤال کنم. گفتم: نه، تو به او نزدیک تر از ما هستی. پس جناب سید علیه السلام ملتفت من شد و فرمود: در چه گفت و گو می کنید؟ من نزد ایشان جسارتم از همه بیشتر بود. گفتم: ایشان می خواهند بفهمند علت آن حالتی که در نماز برای شما عارض شده بود چیست؟ فرمود: حضرت حجت علیه السلام برای سلام کردن بر پدر بزرگوارش داخل روضه

شد؛ من از مشاهده جمال انور آن حضرت تا آن که از روضه بیرون بروند به آن حالت افتادم.

۵. دیدار سید محمد باقر حسینی قزوینی (خواهرزاده سید بحر العلوم و از یاران خاص ایشان)

این دیدار را محدث بزرگ، میرزا حسین نوری در دو کتاب *جنة المأوی*^۱ و *نجم الثاقب*^۲ از عالم متقی سید محمد هندی^۳ نقل می کند. او نیز از آیت الله شیخ باقر کاظمی شنیده است که بدون واسطه از سید جعفر که در کنار پدر و شاهد دیدار او بوده، نقل کرده است.

الحکایة السابعة عشرة: قال نصر الله وجهه (العالم الجلیل و الفاضل النبیل مصباح المتقین و زین المجاهدین السید الأید مولانا السید محمد بن العالم السید هاشم بن میر شجاعت علی الموسوی الرضوی النجفی المعروف بالهندي - سلمه الله تعالی - و هو من العلماء المتقین و كان يؤم الجماعة في داخل حرم أمير المؤمنين عليه السلام و له خبرة و بصيرة بأغلب العلوم المتداولة و هو الآن من مجاورى بلدتنا الشريفة عمرها الله تعالی بوجود الأبرار و الصلحاء) و أخبرني الشيخ باقر المزبور (الشيخ الفاضل العالم الثقة الشيخ باقر الكاظمي المجاور في النجف الأشرف آل الشيخ طالب نجل العالم العابد الشيخ هادي الكاظمي و كان عالماً بالمقدمات و علم القراءة و بعض علم الجفر و عنده ملكة الاجتهاد المطلق إلا أنه مشغول عن الاستنباط لأكثر من قدر حاجته بمعيشة العيال و كان يقرأ المراثي و يؤم الجماعة و كان صدوقاً خيراً معتمداً) عن السيد جعفر بن السيد

۱. همان، حکایت ۱۷.

۲. *نجم الثاقب*، ص ۴۸۳، حکایت ۸۵.

۳. مرحوم محدث نوری درباره ایشان چنین می آورد: «عالم عامل و فاضل کامل، قدوة الاتقيا و زین الصلحاء».

الجليل السيد [محمد] باقر القزويني الآتي ذكره (الأجل الأكمل السيد محمد باقر نجل المرحوم السيد أحمد الحسيني القزويني خاصة السيد الأعظم و الطود الأشيم بحر العلوم أعلى الله تعالى درجاتهم) قال: كنت أسير مع أبي إلى مسجد السهلة فلما قاربناها قلت له: هذه الكلمات التي أسمعها من الناس أن من جاء إلى مسجد السهلة في أربعين أربعاء فإنه يرى المهدي عليه السلام أرى أنها لا أصل لها. فالتفت إلى مفضياً و قال لي: و لم ذلك؟ لمحض أنك لم تره أو كل شيء لم تره عيناك فلا أصل له؟ و أكثر من الكلام علي حتى ندمت علي ما قلت.

ثم دخلنا معه المسجد و كان خالياً من الناس فلما قام في وسط المسجد ليصلي ركعتين للاستجارة أقبل رجل من ناحية مقام الحجة عليه السلام و مرّ بالسيد فسلم عليه و صافحه. و التفت إلى السيد والدي و قال: فمن هذا؟ فقلت أ هو المهدي عليه السلام. فقال: فمن؟ فركضت أطلبه فلم أجده في داخل المسجد و لا في خارجه؛^۱

و نیز سلم الله تعالی از جناب شیخ باقر مذکور از سید جعفر پسر سید جلیل نبیل سید باقر قزوینی صاحب کرامات ظاهره عليه السلام نقل کرده که گفت: با پدرم به مسجد سهله می رفتیم. چون نزدیک مسجد رسیدیم، گفتم: این سخنان که از مردم می شنوم که هر کس چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله بیاید حتماً حضرت مهدی عليه السلام را می بیند، اصل و مدرکی ندارد. او با

۱. قلت و هذا السيد المبجل كان صاحب أسرار خاله العلامة بحر العلوم و خاصته و صاحب القبة المواجهة لقبة شيخ الفقهاء صاحب جواهر الكلام في النجف الأشرف و حدثني سيد الفقهاء و سناد العلماء العالم الرباني المؤيد بالألطف الخفية السيد مهدي القزويني الساكن في الحلة السيفية صاحب التصانيف الكثيرة و المقامات العالية أعلى الله تعالى مقامه و غيره بجملة من كراماته ذكرناها في دار السلام.

۲. جنة المأوى، چاپ شده در بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۴۵.

عصبانیت رو به من کرد و گفت: چرا اصل ندارد؟ تنها چون تو ندیدی؟ آیا هر چیزی که تو ندیدی اصل ندارد؟ و مرا بسیار سرزنش کرد، به گونه‌ای که از گفته خود پشیمان شدم. داخل مسجد شدیم، کسی آن جا نبود و مسجد خالی بود. وقتی در وسط مسجد ایستاد که دو رکعت نماز برای استجاره (نمازی برای طلب پناه و حفاظت از خداوند) بخواند، شخصی از طرف مقام حجت علیه السلام متوجه او شد و از کنار سید گذشت. به او سلام کرد و مصاحفه نمود. پدرم رو به من کرد و گفت: پس این کیست؟ گفتم: آیا او مهدی علیه السلام است؟ فرمود: پس کیست؟ در پی آن جناب دویدم، اما کسی را در مسجد و خارج آن ندیدم.

۶. دیدار استاد بزرگ، آیت‌الله شیخ مرتضی انصاری شوشتری

نویسنده کتاب *دارالسلام* که شاگرد شیخ انصاری است در فصل دوم، باب سوم، با عنوان «در ذکر اشخاصی که در زمان غیبت کبرا ... آن حضرت را در بیداری دیده‌اند و در زمان ملاقات شناخته‌اند» استاد خود را نفر هفدهم این افراد می‌شمارد و بعد از نقل جریانی که دیدار ایشان را با امام علیه السلام تأیید می‌کند، می‌نویسد:

مقامات و کراماتی که در حق این بزرگوار یعنی شیخ استاد علیه السلام دیده و شنیده شده چنان‌که در خاتمه کتاب ... به بعض آن اشاره خواهد شد، باعث قطع می‌شود بر این‌که آن بزرگوار واجد این مقام و فایز این اکرام گردیده، اگر نگوییم که در بسیاری از امور مهمه صادر از رأی منیر و إذن خاص آن حضرت بوده.

آیت‌الله علی کریمی جهرمی نیز در کتاب خود جریانی از شیخ انصاری را که از زبان یکی از نوادگان ایشان نقل شده است، می‌آورد. خلاصه آن این است که یکی از شاگردان شیخ، ایشان را نیمه‌شب در خانه‌ای می‌بیند که زیارت جامعه می‌خواند. چند روز بعد جریان آن شب را از استاد می‌پرسد. ابتدا شیخ انصاری انکار می‌کند و بعد از اصرار شاگردش می‌فرماید:

گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر^ع مآذون می‌گردم و بر در آن منزل که تو پیدا نخواهی کرد رفته، زیارت جامعه را می‌خوانم. چنان‌چه ثانیاً اجازه رسد، خدمت آن حضرت شرفیاب می‌شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می‌پرسم.

۷. دیدار آیت‌الله شیخ محمود عراقی (شاگرد شیخ انصاری)

میرزا فضل‌الله ملک‌الواعظین عراقی از نوادگان شیخ محمود در مقدمه کتاب *دارالسلام* می‌آورد، شیخ محمود عراقی در کتاب *مشکوٰة النیرین* خویش چنین نقل می‌کند:

و خدای عالم نعمت خود را بر من به کمال رسانید و حجت خود را بر من تمام کرد که بسیاری از برهانیات را حساباً به من نمود. حضرت مهدی^ع را دیدم و با حضرت بیعت کردم، با آن‌که قبلاً در خاطر خود گذرانده بودم که اگر او خود حضرت است، بیعت مرا نخواهد پذیرفت؛ زیرا من اکنون شک دارم که آیا خود حضرت است. پس حضرت دست خود را رد کرده، پس نزد خود شرمندگی اظهار کردم و یقین به وجود او نمودم. پس تبسم فرمود، پدر و مادرم فدایش و فرمود: «ظهر لک الحق فتعال و بايع؛ حق بر تو ظاهر خواهد شد بیا بیعت کن». پس

متنبه شدم و دست مبارک را دراز کرد و با آن حضرت بیعت کردم.^۱

۸. دیدار ملا ابوالقاسم قندهاری

وی ساکن تهران و معاصر شیخ محمود عراقی است. مرحوم عراقی شاگرد فاضل خود میرزا محمد حسین ساوجی را فرستاد تا جناب قندهاری ماجرای دیدار خود را به دست خط خویش بنویسد و به ایشان بدهد. نوشته ایشان را که مرحوم ساوجی نیز تأیید کرده است، در کتاب *دارالسلام* به عنوان فرد هجدهم نقل می‌کند. به جز ایشان، فاضل دیگری که بلاواسطه جریان را از جناب قندهاری شنیده، مضمون نوشته را برای مرحوم عراقی تصدیق کرده است.

متن کتاب *دارالسلام*:

هیجدهم از این طایفه فاضل جلیل و ثقه نبیل زیده الأحابیب آخوند ملا قاسم قندهاری الاصل طهرانی مسکن، معروف به جناب می‌باشد و تفصیل این واقعه این است که روزی شخصی از فضلا سخن در ذکر اشخاصی که در غیبت کبرا به این کرامت عظمی فائز شده‌اند در میان آمد و آن فاضل، مذکور داشت که در این باب جناب قندهاری را هم حکایتی است. حقیر چون طالب درج این مطالب بودم فرستاده صورت این واقعه را به خط خود جناب درخواست کردم و جواب را به این صورت دریافت نمودم که: فرمایش جنابش اطاعت نموده جواب می‌گویم که در تاریخ هزار و دویست و شش هجری در شهر قندهار خدمت ملا عبدالرحیم پسر مرحوم ملا حبیب‌الله افغان، کتاب فارسی و تجرید می‌خواندم. عصر جمعه دیدن او

۱. *دارالسلام*، مقدمه کتاب.

رفتم در پشت‌بام شبستان بیرونی او جمعیتی از علما و قضات و خوانین افغان نشسته بودند. صدر مجلس پشت به قبله و رو به مشرق جناب ملا غلام محمد قاضی القضاة و سردار محمد علم‌خان پسر سردار رحمدل‌خان و یک نفر عالم عرب مصری و جمع دیگر از علما نشسته بودند. این بنده و یک نفر شیعه دیگر عطاریاشی سردار مذکور و پسرهای ملاحیب مرحوم پشت به شمال و پسر قاضی القضاة و مفتی‌ها عکس این نشسته بودیم. رو به قبله و پشت به مشرق که پایین مجلس بود، جمعی از خوانین نشسته بودند. سخن در ذم و نکوهش شیعه بود تا به این‌جا کشید که قاضی القضاة گفت که یکی از خرافات شیعه آن است که می‌گویند حضرت محمد مهدی علیه السلام پسر حضرت حسن عسکری علیه السلام در سامرا به تاریخ دویست و پنجاه و پنج هجری متولد شده و در شصت، در سرداب خانه خودش غایب شده و تا این هنگام زنده است و نظام عالم بسته به وجود اوست. همه اهل مجلس در سرزنش و ناسزا گفتن به عقاید شیعه هم‌زبان گشتند، الا عالم مصری که بیشتر از همه نکوهش شیعه می‌کرد، در این وقت خاموش بود، تا این‌که سخن قاضی القضاة به پایان رسید. گفت: در فلان سنه در جامع طولون در درس حدیث حاضر می‌شدم. فلان فقیه حدیث می‌گفت. سخن به شمایل حضرت مهدی علیه السلام رسید، قال و قیل برخاست، آشوب برپا شد. به یک دفعه مردم ساکت شدند؛ زیرا که جوانی را به همان شمایل ایستاده دیدند و قدرت نگه کردن او کسی نداشت. چون سخن عالم مصری به این‌جا رسید خاموش شد. این بنده دیدم اهل مجلس هم همه ساکت شدند و نظرها به زمین افتاد. عرق از جبین‌ها جاری شد. از مشاهده این حالت حیرت کردم. ناگاه دیدم جوانی را که رو به قبله در

میان مجلس نشسته. به مجرد دیدن، حالتی دگرگونه شد. توانایی دیدن رخسار فرخندهش نماند. گویا نداشتم و این بنده هم مثل آنها شدم. تخمیناً ربع ساعت به این حالت بودیم، پس آهسته آهسته به خود آمدیم. هر کس زودتر به هوش آمد، پیش تر برخاست تا آن که همه آن مردم به تدریج و تفریق بی تحیت و درود به لفظ سلام علیکم که رسم اهل آن جاست رفتند و بنده آن شب را تا صبح جفت شادی و اندوه بودم؛ شادی از برای آن که دیدارش دیدم و اندوه به جهت آن که نتوانستم بار دیگر بر آن جمال مبارک نظر کنم و شمایل میمونش را درست فراگیرم.

فردای آن روز را برای درس رفتن. جناب ملا عبدالرحیم مرا در کتابخانه خواست. دو به دو نشستیم. پس گفت: دیروز دیدی چه شد؟ حضرت قائم آل محمد علیه السلام تشریف آوردند و چنان تصرفی به اهل مجلس نمودند که دیدن و سخن گفتن نتوانستند، عرق ریختند، بی تحیت سلام علیکم درهم پریشان شدند. این بنده این واقعه را انکار کردم به دو جهت؛ یکی از ترس، تقیه کردم دیگر آن که یقین کنم آن چه دیدم محض خیال نبود. گفتم من کسی را ندیدم و از اهل مجلس هم چنین حالتی که گفتم ندانستم و نفهمیدم. گفت: امر از آن روشن تر است که تو انکار کنی. بسیاری از مردم دیشب و امروز برای من نوشتند و برخی آمدند مشافهه گفتند.

باری، روز دیگر عطاریاشی را دیدم. گفت: چشم ما از این کرامت روشن باد. سردار محمد علم خان هم از دین خود سست شده، نزدیک است که او را شیعه کنم.

بعد از چند روز دیگر، از رهگذری پسر قاضی القضاة برخوردار شد. گفت: پدرم تو را می خواند. هر قدر عذر آوردم که نروم نپذیرفت. ناچار با او خدمت قاضی القضاة رسیدم در وقتی که

جمعی از مفتی‌ها و آن عالم مصری و غیره در محضر او حاضر بودند و بعد از تحیت و درود قاضی القضاة چگونگی آن مجلس را از من پرسید. گفتم که من چیزی ندیدم و ندانستم مگر خموشی اهل مجلس و بدون تحیت متفرق شدن آنها را. اهل مجلس خدمت قاضی القضاة عرض کردند که این مرد دروغ می‌گوید؛ زیرا چگونه می‌شود در یک مجلس و روز روشن همه حاضرین ببینند و این نینند؟ قاضی القضاة گفت: چون طالب علم است، دروغ نمی‌گوید. شاید آن حضرت به نظر منکرین خود را جلوه‌گر ساخته باشد تا آن‌که سبب رفع انکار شود و چون مردم فارسی‌زبان این بلد پدران‌شان شیعه بوده‌اند و از عقاید شیعه همین اعتقاد به وجود امام عصر علیه السلام برای آنها باقی مانده، لهذا ندیده. اهل مجلس طوعاً یا کرهاً سخن قاضی القضاة را تصدیق کرده و برخی تحسین نمودند. این بود تمام حکایت و «من الله التوفیق و الهدایه».

تمام شد صورت خط جناب و این مضمون را هم فاضل‌الذکر بلاواسطه از او روایت نمود و جناب میرزا محمدحسین ساوجی هم که از فضلی تلامذه مؤلف است و او را به طلب این خط فرستاده بودم، تصدیق این مکتوب را از او نقل کرد.^۱

۹. دیدار آیت‌الله شیخ عبدالنبی اراکی (م ۱۳۸۷ق)

در ماه رجب سال ۱۴۰۵ هجری قمری، در خدمت عالم بزرگوار حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی - ائده الله - که از علما و نویسندگان مشهورند، این واقعه مهم و ارزنده و آموزنده را شنیدم و درخواست کردم عین قضیه را خود ایشان بنویسند تا

در دسترس خوانندگان و عشاق امام زمان - ارواحنا فداه - قرار
دهم. ایشان نیز موافقت فرمودند و اینک اصل ماجرا:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنا به تقاضای جناب مستطاب علم الاعلام حجت الاسلام آقای
شیخ احمد قاضی زاهدی - دامت افاضاته العالیه - عین آنچه
را که بدون واسطه از مرحوم آیت الله آقا شیخ عبدالنبی اراکی -
تاب ثراه - شنیده‌ام، بیان می‌نمایم:

یک روز آیت الله اراکی برای دیدن آیت الله والد - تاب ثراه - به
منزل ما آمدند پس از ادای مراسم دیدار، آیت الله اراکی - تاب
ثراه - آیت الله والد را مخاطب قرار داده و گفتند: «شما که از
برداشت ما در نجف اشرف نسبت به آیت الله سید ابوالحسن
اصفهانی تا اندازه‌ای با اطلاع بودید و می‌دانستید که ما مروج
ایشان نبودیم، بلکه در مجامع علما و فضلا نسبت به ایشان
چنین می‌گفتیم که ما از آیت الله اصفهانی آنقدر کمتر نیستیم که
ترویج مرجعیت نماییم».

آیت الله والد گفتار ایشان را تصدیق نموده و چنین گفتند:
«آری، شما چنین ادعایی می‌کردید، ولی در واقع به مراتب از
ایشان کمتر بودید. حتی می‌توانم بگویم قابل مقایسه با ایشان
نبودید».

آیت الله اراکی گفتند: «به هر حال امروز می‌خواهم عظمت و
شخصیت آیت الله اصفهانی را برای شما بیان نمایم». بعد به
سخنان خود چنین ادامه دادند: «یک روز در نجف اشرف
مشهور شد که یک نفر مرتاض هندی که از راه حق، ریاضت
کشیده و به مقاماتی رسیده، به نجف اشرف آمده است. فضلا و
علما و محصلین به دیدار او می‌رفتند، از جمله من هم به دیدار
وی رفتم و به مرتاض گفتم: آیا در مدت ریاضت خود ختمی
یا ذکری به دست آورده‌اید که بشود به وسیله آن به خدمت

امام زمان - روحی له الفداء - رسید؟ وی در جواب گفت: آری، من یک ختم مجرب دارم. من از وی دستور آن ختم مجرب را گرفتم. دستور ختم چنین بود: «باید با طهارت بدن و لباس در بیابانی رفت و نقطه‌ای را انتخاب نمود که محل رفت و آمد نباشد. بعد با حالت وضو رو به قبله نشست و خطی دور خود کشید و مشغول ختمی شد. پس از انجام ختم، هر کس که به نزد به‌جا آورنده ختم آمد. همان آقا، امام زمان - روحی له الفداء - است».

آیت‌الله اراکی فرمود: «من به بیابان سهله رفتم و طبق دستور، ختم را انجام دادم. همین که ختم تمام شد، سیدی را دیدم که دارای عمامه سبز بود. به من فرمود: چه حاجتی داری؟ من فوراً در جواب گفتم: به شما حاجتی نیست. سید فرمود: شما ما را خواستید که به این‌جا آمده‌ایم و گرنه ما در اقطار دنیا کسانی را داریم که در انتظار ما به سر می‌برند؛ ولی چون شما زودتر درخواست کرده‌اید اول به دیدار شما آمده‌ایم، تا حاجت شما را برآورده، آن‌گاه به جای دیگر برویم.

گفتم: ای آقا سید! من هر چه فکر می‌کنم یا شما کاری ندارم. شما می‌توانید نزد کسانی که شما را می‌خواهند بروید. من در انتظار شخصی بزرگ به سر می‌برم. سید لبخندی بر لبانش نقش بست و از کنار من دور شد. چند قدمی بیش دور نشده بود که این مطلب در خاطر من خطور نمود که نکند این همان آقا امام زمان - روحی له الفداء - باشد. به خود گفتم: شیخ عبدالنبی! مگر آن مرتاض نگفت جایی را اختیار کن که محل عبور و مرور اشخاص نباشد؛ پس هر کس را دیدی همان آقا امام زمان علیه السلام است و تو بعد از انجام ختم کسی را غیر از این سید ندیدی. حتماً این سید امام زمان علیه السلام است.

فوراً به دنبالش روان شدم، ولی هرچه تلاش کردم به او نرسیدم. ناچار عبا را تا کردم و در زیر بغل قرار دادم و نعلین را به دست گرفتم و با پای برهنه، دوان دوان در پی سید می‌رفتم، ولی به او نمی‌رسیدم، هر چند آهسته می‌رفت. در این صورت یقین کردم آن سید بزرگوار آقا امام زمان - روحی له الفداء - است.

چون زیاد دویدم، خسته شدم. قدری استراحت کردم؛ ولی چشم به سید دوخته بودم و مراقب بودم که سید به کدام یک از کوخ‌های عربی وارد می‌شود تا من هم بعد از مقداری استراحت به همان کوخ بروم. از دور دیدم به یکی از کوخ‌های عربی وارد شدند. بعد از مدت کوتاهی به سوی آن کوخ روان شدم.

پس از مدتی راه‌پیمایی به آن کوخ رسیدم درب کوخ را زدم شخصی آمد و گفت: چه کار دارید؟ گفتم: سید را می‌خواهم. گفت: دیدار سید نیاز به اذن دخول دارد، صبر کن بروم و از برای شما اذن دخول بگیرم. وی رفت و پس از چند لحظه آمد و گفت اذن دخول دادند. وارد کوخ شدم. دیدم همان سید بر روی تخت محقری نشسته. سلام کردم و جواب شنیدم. فرمود: بیایید و بر روی تخت بنشینید. اطاعت کردم و بر روی تخت روبه‌روی سید نشستم. پس از تعارفات، مسائل مشکلی داشتم. خواستم یک به یک از آقا سؤال کنم. هرچه فکر کردم یکی از آن مسائل مشکل به یادم نیامد. پس از گذشت مدتی فکر، سر بلند کردم. آقا را در حال انتظار دیده، خجالت کشیدم و با شرمندگی تمام عرض کردم: آقا اجازه مرخصی می‌فرمایید. فرمود: بفرمایید.

از کوخ خارج شدم همین که چند قدم راه رفتم، یک به یک مسائل مشکل به یادم آمد. گفتم: من این همه زحمت کشیدم تا

به این جا رسیدم و نتوانستم از آقا استفاده‌ای بنمایم. باید
پررویی کرد و دوباره درب کوخ را زد و به خدمت آقا رسیده،
مسائل مشکل را سؤال نمایم.

درب کوخ را زدم دوباره همان شخص آمد. به او گفتم:
می‌خواهم دوباره خدمت آقا برسم. وی گفت: آقا نیست. گفتم:
دروغ نگو، من برای کلاشی نیامده‌ام، مسائل مشکلی دارم،
می‌خواهم به وسیله پرسش از آقا حل شود.

وی گفت: چگونه نسبت دروغ به من می‌دهی؟ استغفار کن! من
اگر قصد دروغ کنم، هرگز جایم در این جا نخواهد بود. ولی
بدان، این آقا، مانند آقایان دیگر نیست؛ این امام والامقام در این
مدت بیست سال که افتخار نوکری او را دارم برای یک مرتبه
رحمت درب باز کردن را به من نداده است. گاهی از درب
بسته وارد می‌شود، گاهی از دیوار وارد می‌شود، گاهی سقف
شکافته می‌شود و وارد این کوخ می‌شود، گاهی مشاهده
می‌کنم بر روی تخت نشسته و مشغول عبادت و یا ذکر گفتن
است و گاهی مشاهده می‌نمایم که نیست ولی صدای مبارکش
به گوش می‌رسد و گاهی ابدأ در کوخ نیست؛ گاهی پس از
گذشت چند لحظه باز مشاهده می‌کنم بر روی تخت می‌باشد؛
گاهی مدت سه روز طول می‌کشد و تشریف‌فرما نمی‌شوند؛
گاهی چهل روز، گاهی ده روز، گاهی چند روز پس‌اپی در این
کوخ تشریف دارند، کار این آقای بزرگوار غیر دیگران است.

گفتم: معذرت می‌خواهم، از این نسبتی که دادم استغفار می‌کنم.
امید است که مرا ببخشید. گفت: بخشیدم. گفتم: آیا راهی دارید
برای حل مسائل مشکل من؟ گفت: آری هر وقت آقا امام زمان
ﷺ در این جا تشریف ندارند، فوراً در جای ایشان نایب
خاصش ظاهر می‌گردد و برای حل جمیع مشکلات آمادگی
دارد. گفتم: می‌شود به خدمت نایب خاصش رسید؟ گفت:

آری. وارد کوخ شدم؛ دیدم بر جای آقا امام زمان علیه السلام حضرت آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی نشسته است. سلام کردم؛ جواب شنیدم. بعد با لبخند و با لهجه اصفهانی فرمود: حالت چه طور است؟ گفتم: الحمدلله. بعد مسائل خود را یکی پس از دیگری مطرح می کردم. همین که هر مسأله ای را مطرح می کردم، فوراً بدون تأمل جواب مسئله را با نشانه می داد و می گفت: این جواب را صاحب جواهر در فلان صفحه از کتاب جواهر داده است و فلان جواب را در کتاب حدائق، فلان صفحه، صاحب حدائق داده است و ... جواب ها تمام حل کننده و تحقیق شده و قانع کننده بود.

پس از حلّ جمیع مسائل مشکل، دستش را بوسیدم و از خدمتش مرخص شدم. همین که بیرون آمدم با خود گفتم: آیا این آقا سید ابوالحسن اصفهانی بود یا شخصی دیگر به شکل و قیافه ایشان بود؟ مردّد بودم. بعد با خود گفتم: تردید شما وقتی زایل می شود که به نجف بروی و به خانه سید وارد شوی و همان مسائل را مطرح کنی؛ اگر همان جواب ها را از سید بدون کم و زیاد شنیدی، در این صورت یقین خواهی کرد که آن سید همان آقا سید ابوالحسن اصفهانی است، و اگر به آن نحو جواب نشنیدی، و یا جواب ها را طور دیگر شنیدی، آن سید غیر آیت الله سید ابوالحسن است.

به نجف که وارد شدم، یکسره به منزل آیت الله سید ابوالحسن رفتم و به اتاق مخصوص ایشان وارد شدم. سلام کردم، جواب شنیدم. با حالت خنده همان طور که در کوخ لبخند زد و با لهجه اصفهانی فرمود: حالت چه طور است؟ من هم جواب دادم. بعد مسائل به همان نحو مطرح شد و سید به همان صورت جواب دادند بدون کم و زیاد.

بعد فرمودند: حالا یقین کردی و از حالت تردید بیرون آمدی؟
گفتم: ای آقای بزرگوار! آری. بعد دست مبارکش را بوسیدم و
خواستم از خدمتش مرخص شوم. به من فرمود: راضی نیستم
در حال حیات و زندگی این جریان را برای کسی نقل کنی؛
بعد از مردنم مانعی ندارد.^۱

ب) شناخت امام بعد از ملاقات

۱. دیدار علامه حلی (آیت الله فی العالمین جمال الدین حسن بن یوسف
بن علی بن مطهر حلی)

جریان دیدار ایشان را میرزا محمد تنکابنی در *قصص العلماء* نقل
کرده است.

ایشان جریان دیدار را از استاد خود ملا صفر علی لاهیجی^۲ و او نیز
از استاد خود مرحوم سید محمد^۳ فرزند سید علی صاحب کتاب *مناهل*
نقل می کند.

متن *قصص العلماء*:

سید محمد می فرماید: علامه در شب جمعه به زیارت
سیدالشهدا^{علیه السلام} می رفت و تنها بود و بر درازگوشی سوار بود و
تازیانه بر دست مبارکش بود و در اثنای راه شخص عربی پیاده
به همراه علامه افتاد و با هم به مکالمه مشغول شدند. چون
قدری با هم سخن گفتند، بر علامه معلوم شد که این شخص

۱. *شفاگان حضرت مهدی*، ج ۱، ص ۱۱۵ - ۱۲۱.

۲. تنکابنی درباره وی می نویسد: «او از آقا سید محمدباقر اجازه داشت و دارای درجه
اجتهاد بود و چندین تألیف داشت». (*قصص العلماء*، ص ۹۳)

۳. تنکابنی درباره وی نوشته است: «او شاگرد و داماد سید بحر العلوم بود و بعد از
پدرش، مرجعیت عامه به وی منتقل شد». (*قصص العلماء*، ص ۱۲۵)

مرد فاضلی است. پس در مسائل علمیه با هم صحبت داشتند و علامه فهمید که آن شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است. پس علامه مشکلاتی که برای او در علوم مانده بود، یک‌یک را از آن شخص سؤال می‌کرد و آن شخص حل مشکلات و معاضل او می‌نمود تا این‌که سخن در مسئله شد و آن شخص فتوایی گفت. علامه منکر آن شد و گفت که حدیثی بر طبق فتوا نداریم. آن مرد گفت که حدیثی در این باب شیخ طوسی در تهذیب ذکر کرده است و شما از کتاب تهذیب از اول فلان قدر ورق بشمارید، پس در فلان صفحه در فلان سطر این حدیث مذکور است. علامه در حیرت شد که این شخص که باشد. پس، از آن مرد پرسید که آیا در این زمان که غیبت کبراست، می‌توان حضرت صاحب‌الامر را دید یا نه؟ و در این هنگام تازیانه از دست علامه افتاد. پس آن حضرت خم و تازیانه را از زمین برگرفت و در میان دست علامه گذاشت و فرمود: چگونه صاحب‌الزمان نمی‌توان دید و حال این‌که دست او در میان دست توست. پس علامه بی‌اختیار خود را از درازگوش به زیر انداخت که پای آن حضرت را ببوسد، پس غش نمود. چون به هوش آمد کسی را ندید. پس بعد از این‌که به خانه برگشت، رجوع به کتاب تهذیب نمود، آن حدیث را در همان ورق و در همان سطر که آن حضرت نشان داده بود یافت و علامه به خط خود در حاشیه کتاب تهذیب در آن مقام نوشت که این حدیث آن چیزی است که حضرت صاحب‌الامر علیه السلام به آن خبر داد و در ورق صفحه و سطر این کتاب نشان داد و آخوند ملا صفر علی می‌گفت که استادم مرحوم آقا سید محمد می‌گفت که من همان کتاب را دیدم و در حاشیه آن حدیث خط علامه را دیدم که به مضمون سابق بود.

۲. دیدار آیت‌الله سید محمد مهدی عبدالصاحب لنگرودی

آقای سید عباس موسوی مطلق، نویسنده کتاب پادشاه خوبان، خود این حکایت را از صاحب آن شنیده و در کتابش آورده است. متن کتاب از زبان آیت‌الله لنگرودی چنین است:

بیست و هشت سال پیش که تشرّف اولم به بیت‌الله بود، در حال طواف هر وقت خواستم طبق دستور مذهب جعفری طواف کنم مقدور نبود؛ چون سودانی‌های اهل سنت و بعضی از عوام، رعایت طواف را نمی‌کردند و حجاج را به این طرف و آن طرف منحرف می‌نمودند، لذا به هیچ وجه نمی‌توانستم طبق دستور طواف کنم. گاهی تا پنج شوط طواف می‌کردم در شوط ششم، مرا منحرف می‌کردند.

چندین بار این کار تکرار شد، دیگر از خود بی‌خود شدم. به گوشه‌ای از «مسجدالحرام» رفته و با حزن و اندوه شدید، های‌های گریه کردم.

در حال گریه به حضرت حق جلّ و علاّ توسل یافته عرض نمودم: پروردگارا تو را به ارواح مقدّس انبیا و ائمه اطهار - علیهم افضل التّحیّه والثناء - قسم می‌دهم، ولی‌الله اعظم حضرت حجة بن الحسن - روحی له الفداء - را امر نما، تا مرا صدا کند و من با آن حضرت طواف انجام دهم.

چندی نگذشت که دیدم شخصی چهل ساله که یک موی سفید هم در سر و محاسن شریفش نبود، مرا به اسم صدا کرد و فرمود: می‌خواهی طواف کنی؟ عرض کردم: آری. فرمود: بیا با ما طواف کن.

شخص پیری که محاسنش با حنا خضاب شده، با ایشان بود. این‌جانب به هیچ‌وجه توجه نداشتم که آن حضرت، ولیّ عصر و امام زمان علیه السلام می‌باشند. لذا به ایشان عرض کردم: طواف طبق

دستور به هیچ وجه مقدور نیست. فرمود: چرا مقدور است، بیا با ما طواف کن.

فوراً به قلبم خطور کرد که تقاضایی از ایشان بنمایم و آن این که: پس آقا اجازه بدهید من احرام شما را بگیرم و پشت سر شما به همان نحوی که شما طواف می‌کنید طواف کنم.

فرمود: مانعی ندارد، احرام مرا بگیر. عرض کردم: در این صورت پیرمرد عقب بنده قرار می‌گیرد، چه باید کرد؟ فرمود: عیبی ندارد. شما فرزند پیغمبر هستید، او راضی خواهد بود.

من احرام آن سید را گرفتم. من در وسط و آن سید بزرگوار در جلو و آن پیرمرد در عقب بنده شروع به طواف نمودیم.

در حین طواف مشاهده نمودم که در جلو و طرفین ما هیچ کس وجود ندارد و مثل این که خانه خدا را برای ما قُرق کرده‌اند، ولی باز متوجه نشدم که این شخص بزرگوار کیست. تا این که فرمود هفت شوط تمام شد، استلام حجر کن.

عرض کردم: آقا مثل این که شش شوط تمام شده نه هفت شوط.

یک مرتبه هردو از نظرم غایب شدند، ولی صدایی به گوشم رسید که: «با امام زمان خود و خضر طواف نمودی، شک مکن و وسوسه را از خود دور کن».

در این حال، حزن و اندوه من بیش از پیش شدید شد و با خود گفتم: ای کاش امام زمانم را می‌شناختم و با آن حضرت بودم و در کنارشان نماز طواف را انجام می‌دادم و با ایشان سعی صفا و مروه می‌نمودم.

بعد با خود گفتم: تأثر بی‌جاست، بیش از این نصیب تو نبوده، چون بیش از طواف نخواسته بودی.^۱

۱. پادشه خوبان، ص ۵۰ - ۵۲.

دیدار در مکاشفه

الف) می‌داند مکاشفه است

۱. دیدار شیخ حرّ عاملی (محمد بن حسن)

انی كنت في عصر الصبي و سني عشر سنين أو نحوها أصابني مرض شديد جداً حتى أجمع أهلي و أقاربي و بكوا و تهبأوا للتعزية و أيقنوا اني أموت تلك الليلة، فرأيت النبي ﷺ و الأئمة الإثني عشر ﷺ و انا فيما بين النائم و اليقظان فسلمت عليهم ﷺ و صافحتهم واحداً واحداً و جرى بيني و بين الصادق ﷺ كلام لم يبق في خاطري، إلا انه دعالي فلما سلمت علي صاحب الزمان ﷺ و صافحته بكيت و قلت: يا مولاي أخاف أن أموت في هذه المرض و لم أقض و طري من العلم و العمل، فقال لي: لا تخف فانك لا تموت في هذا المرض بل يشفيك الله و تعمر عمراً طويلاً، ثم تناولني قدحاً كان في يده فشربت منه و أفقت في الحال و زال عني المرض بالكلية، و جلست فتعجب أهلي و أقاربي و لم أحدثهم بما رأيت إلا بعد أيام؛^۱

۱. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۷۱۰، ح ۱۶۵.

من در دوران کودکی و در سن حدود ده سالگی بودم که دچار بیماری بسیار شدیدی شدم تا این که خانواده و فامیل‌هایم گرد هم آمدند و گریه‌کنان آماده برای عزاداری شدند. یقین کردند که من آن شب می‌میرم. پیامبر ﷺ و دوازده امام علیهم‌السلام را در حالی که بین خواب و بیداری بودم دیدم و بر آنان سلام کردم و یکی یکی با آنان دست دادم و میان من و امام صادق علیه‌السلام سخنی رد و بدل شد که اکنون در خاطر من مانده است، جز این که برایم دعا کرد. وقتی به حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام سلام کردم و با ایشان دست دادم، گریه کردم و گفتم: ای مولای من، می‌ترسم در این بیماری بمیرم، در حالی که نیازم را از علم و عمل برآورده نکرده‌ام. ایشان به من فرمودند: در این بیماری نمی‌میری، بلکه خداوند تو را شفا می‌دهد و عمری طولانی خواهی داشت. سپس کاسه‌ای که در دستش بود به من داد؛ از آن نوشیدم و در همان لحظه بهبود یافتم و بیماری به طور کلی از من رفع شد و نشستم. خانواده و نزدیکانم تعجب کردند و من تا چند روز بعد، آنچه دیده بودم را برایشان تعریف نکردم.

۲. دیدار مجلسی اول (محمد تقی)

مرحوم مجلسی، مکاشفه خود را در کتاب علمی خویش *روضه المتقین* که شرح کتاب *من لا یحضره الفقیه* شیخ صدوق و یکی از کتاب‌های اربعه به شمار می‌رود نقل کرده است. ایشان چنین آورده‌اند:

و لما وفقنی الله تعالی لزيارة أمير المؤمنين علیه‌السلام و شرعت فی حوالی الروضة المقدسة فی المجاهدات و فتح الله تعالی علی بركة مولانا علیه‌السلام أبواب المكاشفات التي لا یحتملها العقول الضعيفة رأیت فی ذلك العالم (و إن شئت قلت بین النوم و اليقظة) عند ما كنت فی رواق عمران جالسا إني بسر من رأي و رأیت مشهدهما فی نهاية الارتفاع و الزينة و رأیت علی قبرهما لباساً أخضر من لباس الجنة

لأنه لم أر مثله في الدنيا و رأيت مولانا و مولی الأتنام صاحب العصر و الزمان عليه السلام جالسا، ظهره على القبر و وجهه إلى الباب فلما رأته شرعت في هذه الزيارة [زيارت جامعه كبيره] بالصوت المرتفع كالمداحين فلما أتمتها قال: عليه السلام نعمة الزيارة قلت: مولای روحی فداك! زيارة جدك؟ (و أشرت إلى نحو القبر) فقال: نعم، ادخرا! فلما دخلت و قفت قريبا من الباب، فقال عليه السلام: تقدم! قلت: مولای! أخاف أن أصير كافرا بترك الأدب. فقال عليه السلام: لا بأس، إذا كان بإذننا فتقدمت قليلا و كنت خائفا مرتعشا. فقال: تقدم، تقدم! حتى صرت قريبا منه عليه السلام. قال: اجلس! قلت: أخاف مولای. قال عليه السلام: لا تخف. فلما جلست جلسة العبيد بين يدي المولى الجليل قال عليه السلام: استرح و اجلس مربعا فإنك تعبت جئت ماشيا حافيا، و الحاصل أنه وقع منه عليه السلام بالنسبة إلى عبده أطفاف عظيمة و مكالمات لطيفة لا يمكن عدها و نسيت أكثرها. ثم انتبهت من تلك الرؤيا و حصل في اليوم أسباب الزيارة بعد كون الطريق مسدودة في مدة طويلة و بعد ما حصل الموانع العظيمة ارتفعت بفضل الله و تيسر الزيارة بالمشي و الحفا كما قاله صاحب عليه السلام

زمانی که خداوند توفیق زیارت امیرالمؤمنین عليه السلام را به من داد و در اطراف روضه شریف (محلّی از حرم که ضریح مطهر امام در آن قرار دارد) شروع به ریاضت کردم و خداوند به برکت مولایمان درهایی از مکاشفه به رویم باز کرد که عقل‌های ضعیف تحمل آن را ندارند. در آن عالم (خواستی بگو میان خواب و بیداری) وقتی که در رواق عمران نشسته بودم، دیدم در سامرا هستم و مزار شریف امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را در نهایت بلندی و آراستگی مشاهده کردم و بر روی قبر آن دو بزرگوار لباس سبزی از لباس‌های بهشتی

دیدم که مانند آن را در دنیا ندیده بودم. و سرورم و سرور همه مردم، صاحب عصر و زمان علیه السلام را دیدم که نشسته بودند و پشتشان به قبر و رویشان به در بود. وقتی ایشان را دیدم، با صدای بلند مانند مداحان شروع به خواندن این زیارت (زیارت جامعه کبیره) کردم. وقتی تمام شد، فرمود: زیارت نیکویی است! عرض کردم: روحم فدای شما! زیارت جدتان را می‌فرمایید؟ (و به طرف قبر اشاره کردم) فرمود: بله، وارد شو! وقتی داخل شدم، نزدیک در ایستادم. فرمود: جلو بیا! عرض کردم: می‌ترسم با ترک ادب کافر شوم. فرمود: وقتی با اجازه ماست، اشکالی ندارد. کمی جلو رفتم، در حالی که می‌ترسیدم و بدنم می‌لرزید. فرمود: جلو و جلوتر بیا! به نزدیکی ایشان رسیدم، فرمود: بنشین. عرض کردم: می‌ترسم مولای من! فرمود: نترس! وقتی کاملاً با ادب مانند بنده‌ای در برابر سرور بزرگوارش نشستم، فرمود: راحت باش و چهارزانو بنشین؛ زیرا تو پیاده و پابره‌نه آمده‌ای و خسته شده‌ای.

لطف‌های بزرگی از ایشان نسبت به این بنده‌اش صورت گرفت و گفت‌وگوهای ظریفی که قابل شمارش نیست و بیشتر آن را فراموش کرده‌ام، رخ داد. سپس از این خواب بیدار شدم و در همان روز، اسباب زیارت فراهم شد. بعد از آن که مدتی طولانی راه بسته بود و بعد از به وجود آمدن موانع بزرگ، به لطف پروردگار برطرف شدند و همان گونه که امام فرمودند، پیاده و پابره‌نه به زیارت رفتن ممکن گردید.

ب) متوجه مکاشفه بودن نیست

۱. شیخ احمد عسکری کرمانشاهی

آیت‌الله صافی گلپایگانی، خود از صاحب حکایت شنیده و در کتاب خویش آورده است. آیت‌الله حائری نیز از کتاب ایشان

نقل می‌کند.^۱

از حکایات جالب و مورد اطمینانی که در زمان ما واقع شده، این حکایت را که در هنگام چاپ این کتاب برایم نقل شده و در آن نکات و پندهایی است، جهت مزید بصیرت خوانندگان که به خواندن این‌گونه حکایات علاقه دارند، در این‌جا یادداشت را ضمیمه کتاب می‌نمایم:

چنان‌که اکثر مسافرینی که از قم به تهران و از تهران به قم می‌آیند، و اهالی قم نیز اطلاع دارند، اخیراً در محلی که سابقاً بیابان و خارج از شهر قم بود، در کنار راه قم - تهران، سمت راست کسی که از قم به تهران می‌رود - جناب حاج یدالله رجیبیان از آخیار قم، مسجد مجلل و باشکوهی به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام بنا کرده است که هم اکنون دایر شده و نماز جماعت در آن منعقد می‌گردد.

در شب چهارشنبه بیست و دوم ماه مبارک رجب ۱۳۹۸ - مطابق هفتم تیر ماه ۱۳۵۷ - حکایت ذیل را راجع به این مسجد شخصاً از صاحب حکایت جناب آقای احمد عسکری کرمانشاهی که از آخیار بوده و سال‌هاست در تهران متوطن می‌باشد، در منزل جناب آقای رجیبیان با حضور ایشان و برخی دیگر از محترمین شنیدم.

آقای عسکری نقل کرد: حدود هفده سال پیش، روز پنج‌شنبه‌ای بود، مشغول تعقیب نماز صبح بودم. در زدند. رفتم بیرون، دیدم سه نفر جوان که هر سه میکانیک بودند، با ماشین آمده‌اند. گفتند: تقاضا داریم امروز روز پنج‌شنبه است، با ما همراهی نمایید تا به مسجد جمکران مشرف شویم، دعا کنیم؛ حاجتی شرعی داریم.

۱. سر دلبران، ص ۲۳۵.

این جانب جلسه‌ای داشتم که جوان‌ها را در آن جمع می‌کردم و نماز و قرآن می‌آموختیم. این سه جوان از همان جوان‌ها بودند. من از این پیشنهاد خجالت کشیدم، سرم را پایین انداختم و گفتم: من چه کاره‌ام بیایم دعا کنم؟ بالأخره اصرار کردند؛ من هم دیدم نباید آنها را رد کنم، موافقت کردم. سوار شدم و به سوی قم حرکت کردیم.

در جاده تهران (نزدیک قم) ساختمان‌های فعلی نبود، فقط دست چپ یک کاروان‌سرای خرابه به نام «قهوه خانه علی سیاه» بود. چند قدم بالاتر از همین‌جا که فعلاً «حاج آقا رجیبان» مسجدی به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام بنا کرده است، ماشین خاموش شد. رفقا هر سه میکانیک بودند، پیاده شدند، سه تفری کاپوت ماشین را بالا زدند و به آن مشغول شدند. من از یک نفر آنها به نام علی‌آقا یک لیوان آب گرم گرفتم برای قضای حاجت و تطهیر، رفتم که بروم توی زمین‌های مسجد فعلی، دیدم سیدی بسیار زیبا و سفید، ابروهایش کشیده، دندان‌هایش سفید، و حال بر صورت مبارکش بود، با لباس سفید و عبای نازک و نعلین زرد و عمامه سبز مثل عمامه خراسانی‌ها، ایستاده و با نیزه‌ای که به قدر هشت - نه متر بلند است زمین را خط‌کشی می‌نماید. گفتم اول صبح آمده است این‌جا، جلوی جاده، دوست و دشمن می‌آیند زد می‌شوند، نیزه دستش گرفته است.

(آقای عسکری در حالی که از این سخنان خود پشیمان [بود] و عذرخواهی می‌کرد گفت:)

گفتم: عمو! زمان تانک و توپ و اتم است، نیزه را آورده‌ای چه کنی؟ برو درست را بخوان! رفتم برای قضای حاجت نشستم. صدا زد: آقای عسکری آن‌جا نشین، این‌جا را من خط کشیده‌ام؛ مسجد است.

من متوجه نشدم که از کجا مرا می‌شناسد. مانند بچه‌ای که از بزرگ‌تر اطاعت کند، گفتم: چشم. پا شدم. فرمود: برو پشت آن بلندی.

رفتم آن‌جا، پیش خود گفتم: سرِ سؤالِ با او را باز کنم، بگویم: آقا جان! سید! فرزند پیغمبر! برو درست را بخوان! سه سؤال پیش خود طرح کردم.

این مسجد را برای جن می‌سازی یا ملائکه که دو فرسخ از قم آمده‌ای بیرون زیر آفتاب نقشه می‌کشی؟ درس نخوانده معمار شده‌ای؟! هنوز مسجد نشده، چرا در آن قضا حاجت نکنم؟ در این مسجد که می‌سازی جن نماز می‌خواند یا ملائکه؟

این پرسش‌ها را پیش خود طرح کردم؛ آمدم جلو سلام کردم. بار اول او ابتدای به سلام کرد. نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت. دست‌هایش سفید و نرم بود. چون این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم و (چنان‌که در تهران هر وقت سید شلوغ می‌کرد، می‌گفتم مگر روز چهارشنبه است) عرض کنم روز چهارشنبه نیست، پنج‌شنبه است، چرا آمده‌ای میان آفتاب؟ بدون این‌که عرض کنم، تبسم کرد. فرمود: پنج‌شنبه است، چهارشنبه نیست. و فرمود: سه سؤال را که داری بگو بینم!

من متوجه نشدم که قبل از این‌که سؤال کنم، از مافی‌الضمیر من اطلاع داد. گفتم: سید! فرزند پیغمبر! درس را ول کرده‌ای، اول صبح آمده‌ای کنار چاه، نمی‌گویی در این زمان تانک و توپ، نیزه به درد نمی‌خورد؟ دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند. برو درست را بخوان.

خندید، چشمش را انداخت به زمین، فرمود: دارم نقشه مسجد می‌کشم. گفتم: برای جن یا ملائکه؟ فرمود: برای آدمی‌زاد، این‌جا آبادی می‌شود.

گفتم: بفرمایید بینم این‌جا که می‌خواستم قضای حاجت کنم، هنوز مسجد نشده است؟

فرمود: یکی از عزیزان فاطمه زهرا علیها السلام در این جا بر زمین افتاده و شهید شده است، من مربع مستطیل خط کشیده‌ام، این جا می شود محراب. این جا که می بینی قطرات خون است که مؤمنین می ایستند. این جا که می بینی، مستراح می شود، و این جا دشمنان خدا و رسول به خاک افتاده‌اند. همین طور که ایستاده بود برگشت و مرا هم برگرداند؛ فرمود: این جا می شود حسینیه، و اشک از چشمانش جاری شد، من هم بی اختیار گریه کردم. فرمود: پشت این جا می شود کتاب‌خانه؛ تو کتاب‌هایش را می دهی؟ گفتم: پسر پیغمبر! به سه شرط؛ شرط اول این که من زنده باشم. فرمود: ان شاء الله.

شرط دوم این است که این جا مسجد شود. فرمود: بارک الله. شرط سوم این است که به قدر استطاعت، ولو یک کتاب شده برای اجرای امر تو پسر پیغمبر بیاورم، ولی خواهش می کنم برو درست را بخوان! آقا جان این هوا را از سرت دور کن! دومرتبه خندید. مرا به سینه خود گرفت. گفتم: آخر نفرمودید این جا را کی می سازد؟ فرمود: یدالله فوق ایدیهم. گفتم: آقا جان! من این قدر درس خوانده‌ام؛ یعنی دست خدا بالای همه دست‌هاست. فرمود: آخر کار می بینی. وقتی ساخته شد به سازنده‌اش از قول من سلام برسان.

مرتبه دیگر هم مرا به سینه گرفت و فرمود: خدا خیرت بدهد! من آمدم رسیدم سر جاده، دیدم ماشین راه افتاده. گفتم: چطور شد؟ گفتند: یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم، وقتی آمدی درست شد. گفتند: با کی زیر آفتاب حرف می زدی؟ گفتم: مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که در دستش بود ندیدید؟ من با او حرف می زدم. گفتند: کدام سید؟ خودم برگشتم، دیدم سید نیست. زمین مثل کف دست؛ پستی و بلندی نبود، هیچ کس نبود.

من یک تکانی خوردم. آمدم توی ماشین نشستم، دیگر با آنها حرف نزدیم. به حرم مشرف شدم. نمی‌دانم چطوری نماز ظهر و عصر را خواندم. بالأخره آمدیم جمکران، ناهار خوردیم. نماز خواندم. گیج بودم. رفقا با من حرف می‌زدند، من نمی‌توانستم جوابشان را بدهم.

در مسجد جمکران، یک پیرمرد یک طرف من نشسته، و یک جوان طرف دیگر. من هم وسط ناله می‌کردم، گریه می‌کردم. نماز مسجد جمکران را خواندم. می‌خواستم بعد از نماز به سجده بروم، صلوات را بخوانم، دیدم آقای سید که بوی عطر می‌داد، فرمود: آقای عسکری سلام علیکم. نشست پهلوی من. تن صدایش همان تن صدای سید صبحی بود. به من نصیحتی فرمود. رفتم به سجده، ذکر صلوات را گفتم. دلم پیش آن آقا بود، سرم به سجده، گفتم: سر بلند کنم پیرسم شما اهل کجا هستید؟ مرا از کجا می‌شناسید؟ وقتی سر بلند کردم، دیدم آقا نیست.

به پیرمرد گفتم: این آقا که با من حرف می‌زد، کجا رفت؟ او را ندیدی؟ گفت: نه. از جوان پرسیدم، او هم گفت: ندیدم. یک دفعه مثل این که زمین‌لرزه شد، تکان خوردم. فهمیدم که حضرت مهدی علیه السلام بوده است. حالم به هم خورد. رفقا مرا بردند آب به سر و رویم ریختند. گفتند: چه شده؟ خلاصه، نماز را خواندیم، به سرعت به سوی تهران برگشتیم.

مرحوم حاج شیخ جواد خراسانی را لدی‌الورود در تهران ملاقات کردم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و خصوصیات را از من پرسید، گفت: خود حضرت بوده‌اند؛ حالا صبر کن، اگر آن‌جا مسجد شد، درست است.

مدتی قبل، روزی یکی از دوستان پدرش فوت کرده بود. به اتفاق رفقای مسجدی، او را به قم آوردیم به همان محل که

رسیدیم، دیدیم دو پایه خیلی بلند بالا رفته است. پرسیدم، گفتند: این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی علیه السلام پسرهای حاج حسین آقا سوهانی می سازند. و اشتباه گفتند.

وارد قم شدیم، جنازه را بردیم باغ بهشت، دفن کردیم. من ناراحت بودم. سر از پا نمی شناختم. به رفقا گفتم: تا شما می روید ناهار بخورید، من الآن می آیم. تا کسی سوار شدم، رفتم سوهان فروشی پسرهای حاج حسین آقا. پیاده شدم. به پسر حاج حسین آقا گفتم: این جا شما مسجد می سازید؟ گفت: نه. گفتم: این مسجد را کی می سازد؟ گفت: حاج یدالله رجیبیان. تا گفت «یدالله»، قلبم به تپش افتاد. گفت: آقا چه شد؟ صندلی گذاشت، نشستم. خیس عرق شدم، با خودم گفتم: «یدالله فوق آیدیهم»، فهمیدم حاج یدالله است. ایشان را هم تا آن موقع ندیده و نمی شناختم. برگشتم به تهران به مرحوم حاج شیخ جواد گفتم. فرمود: برو سراغش، درست است.

من بعد از آن که صد جلد کتاب خریداری کردم، رفتم قم. آدرس محل کار (پشم بافی) حاج یدالله را پیدا کردم، رفتم کارخانه. از نگهبان پرسیدم، گفت: حاجی رفت منزل. گفتم: استدعا می کنم تلفن کنید، بگویید یک نفر از تهران آمده، با شما کار دارد. تلفن کرد، حاجی گوشی را برداشت. من سلام عرض کردم، گفتم: از تهران آمده ام، چهارصد جلد کتاب وقف این مسجد کرده ام، کجا بیاورم؟

فرمود: شما از کجا این کار را کردید و چه آشنایی با ما دارید؟ گفتم: حاج آقا، چهارصد جلد کتاب وقف کرده ام. گفت: باید بگویید مال چیست؟ گفتم: پشت تلفن نمی شود. گفت: شب جمعه آینده منتظر هستم، کتابها را بیاورید منزل، چهارراه شاه، کوچه سرگرد شکراللهی، دست چپ، در سوم (لازم به تذکر است که این آدرس مال زمان سابق بوده که هم اکنون تغییر نام یافته است).

رفتم تهران، کتاب‌ها را بسته‌بندی کردم. روز پنج‌شنبه با ماشین یکی از دوستان آوردم قم، منزل حاج آقا. ایشان گفت: من این‌طور قبول نمی‌کنم، جریان را بگو! بالأخره جریان را گفتم و کتاب‌ها را تقدیم کردم. رفتم در مسجد هم دو رکعت نماز حضرت خواندم و گریه کردم.

مسجد و حسینیه را طبق نقشه‌ای که حضرت کشیده بودند، حاج یدالله به من نشان داد و گفت: خدا خیرت بدهد، تو به عهدت وفا کردی.

این بود حکایت مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام که تقریباً به طور اختصار و خلاصه‌گیری نقل شد.^۱

۲. شیخ محمد کوفی

آیت‌الله حائری، ماجرای دیدار ایشان را در کتاب خود آورده است.

جناب آقای شیخ محمد کوفی که به زهد و تقوا و صلح بین خواص علما و فضیلابی نجف اشرف معروف و ملتزم بود لیالی و ایام جمعاعات به نجف مشرف شود. چون قضیه تشرف ایشان را خدمت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - از بعضی از علما شنیده بودم، یک روز جمعه در مدرسه صدر در نجف اشرف در حجره یکی از آقایان رفقا خدمت ایشان رسیدم و استدعا کردم شرح تشرف را از زبان خود ایشان بشنوم. آنچه در نظرم مانده مضمون فرمایش ایشان از قرار ذیل است:

فرمود: با پدرم مشرف شدم به مکه معظمه. فقط یک شتر داشتیم که پدرم سواره بود و من پیاده ملازم و مواظب خدمت او بودم. در مراجعت، به سماوه رسیدیم. استری (قاطر) از

۱. امامت و مهدویت، ج ۳، ص ۲۹، پاسخ ده پرسش.

شخصی سنی از اشخاصی که شغلشان جنازه‌کشی بین سماوه و نجف بود، تا نجف اجاره کردیم. چون شتر کندی می‌کرد و گاهی می‌خوابید و به زحمت او را بلند می‌کردیم، پدرم سوار قاطر و من سوار شتر، از سماوه حرکت کردیم. بین راه اغلب نقاط، گل‌زار و باتلاق بود و شتر همیشه مسافتی عقب می‌افتاد و به خشونت و درشت‌گویی مکاری سنی مبتلا بودم، تا این‌که برخوردیم به جایی که گل زیاد بود. شتر خوابید و دیگر هرچه کردیم برنخاست. ناچار مکاری هم توقف کرد تا لباس‌هایم را در آبی که آن‌جا بود، بشویم. من از آنها کمی فاصله گرفتم برای برهنه شدن و شستن لباس و فوق‌العاده مضطرب و خیران که عاقبت این کار به کجا می‌رسد و آن وادی از جهت قطاع‌الطریق هم خطرناک بود. ناچار متوسل شدم به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - ولی بیابان هموار و تا حد مد بصر احدی پیدا نبود. بغتاً دیدم جوانی نزدیک من پیدا شد، شباهت داشت به سید مهدی پسر سید حسین کربلایی (نظرم نیست که فرمود دو نفر بودند یا همان یک نفر و نظرم نیست کدام سبقت به سلام کردیم) عرض کردم: شی اسمک؟ فرمود: سید مهدی. عرض کردم: ابن سید حسین؟ فرمود: نه، ابن سید حسن. عرض کردم: از کجا می‌آیی؟ فرمود: من خُضَیر (چون مقامی در این بیابان بود به عنوان مقام خضر) من خیال کردم می‌فرماید از آن مقام آمدم. فرمود: چرا این‌جا توقف کرده‌ای؟ شرح خوابیدن شتر و بیچارگی خود را عرض کردم. تشریف برد نزد شتر. دیدم تا دست روی سر او گذارد، شتر برخاست، ایستاد و آن حضرت با او صحبت می‌فرماید و با انگشت سیبانه به طرف چپ و راست شتر نشان می‌دهد. بعد تشریف آورد نزد من، فرمود: دیگر چه کار داری؟ عرض کردم: حوایجی دارم، ولی فعلاً با این حال اضطراب و نگرانی نمی‌توانم عرض کنم، جایی

را معین فرمایید تا با حواسی جمع مشرف شده، عرض کنم. فرمود: مسجد سهله، بغتاً از نظرم غایب شد. آمدم نزد پدرم گفتم: این شخص که با من صحبت می‌کرد، کدام طرف رفت؟ (می‌خواستم بدانم اینها همه حضرت را دیده‌اند یا نه؟) گفتند: احدی این‌جا نیامد و تا چشم کار می‌کند بیابان پیدا است. گفتم: سوار شوید برویم! گفتند: شتر را چه می‌کنی؟ گفتم: امرش با من است. سوار شدند، من هم سوار شدم. شتر جلو افتاد و به عجله می‌رفت. مسافتی از آنها جلو افتاد. مکاری صدا زد: ما با این سرعت نمی‌توانیم بیایم. غرض این‌که قضیه برعکس سابق شد. مکاری تعجب‌کنان گفت: چه شد؟ این شتر همان شتر است و راه، همان. گفتم: سرّی است در این امر. ناگهان نهر بزرگی سر راه پیدا شد. من باز متحیر شدم که با این آب چه کنم؟ تا فکر می‌کردم، شتر رفت میان نهر. متصل به طرف راست و چپ می‌رفت. مکاری و پدرم لب آب رسیدند، فریاد زدند: کجا می‌روی؟ غرق می‌شوی! این آب قابل عبور نیست! ولی چون دیدند من با کمال سرعت با شتر می‌روم و طوری هم نیست، جرأت کردند. گفتم: از اثر راهی که شتر می‌رود به طرف چپ و راست، به همان‌طور بیاید آنها هم آمدند و به سلامت از آن عبور کردیم. من متذکر شدم که آن وقتی که حضرت با انگشت سپاه به طرف راست و چپ حرکت می‌داد، این آب را اشاره می‌فرمود. خلاصه آمدیم شب وارد شدیم بر جمعی کوچ‌نشین، آن‌جا منزل کردیم. همه آنها با تعجب از ما می‌پرسیدند: از کجا می‌آیید؟ گفتیم: از سماوه. گفتند: پل خراب شده و راهی نیست، مگر کسی با طراد از این آب عبور کند و از همه بیشتر مکاری متحیر مانده بود. گفت: بگو بدانم چه سرّی در این کار بود؟ گفتم: من آن‌جا که شتر خوابید، به امام دوازدهم شیعیان متوسل شدم. آن حضرت

تشریف آورد و این مشکلات را حل نمود (نظرم نیست که گفت او و آن جماعت مستبصر شدند یا نه). غرض، به همان حال آمدیم تا چند فرسخی نجف اشرف باز شتر خوابید. سرم را نزدیک گوش او بردم، گفتم: تو مأموری ما را به کوفه برسانی. تا این کلمه را گفتم، برخاست و به راه ادامه داد تا در خانه در کوفه زانو به زمین زد. من هم او را نه فروختم و نه گشتم؛ بود تا مُرد. روزها می‌رفت در بیابان کوفه برای چرا و شب‌ها در خانه می‌خوابید. بعد به ایشان عرض کردم: در مسجد سهله خدمت آن بزرگوار مشرف شدید؟ فرمود: بلی، ولسی در گفتن شرح او مجاز نیستم.

ملتس دعا هستم اقل امام سدهی

این مطلب به خط مرحوم آقای امام سده‌ای که از صلحا و علما بود - خداوند رحمتش فرماید - عین عبارت نقل گردید.^۱

دیدار در خواب

۱. دیدار شیخ صدوق (محمد بن علی)

شیخ صدوق جریان دیدارش را در کتاب خود چنین نوشته است:

فَبَيْنَا أَنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ أَفَكَّرْتُ فِيمَا خَلَفْتُ وَرَأَيْتُ مِنْ أَهْلِ وَوَلَدٍ وَإِخْوَانٍ
وَ نِعْمَةً إِذْ غَلَبَنِي النَّوْمُ فَرَأَيْتُ كَأَنِّي بِمَكَّةَ أَطُوفُ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ
الْحَرَامِ وَأَنَا فِي الشَّرْطِ السَّابِعِ عِنْدَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ اسْتَلِمْتُهُ وَأَقْبَلْتُهُ
وَ أَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ فَأَرَى
مَوْلَانَا الْقَائِمَ صَاحِبَ الزَّمَانِ ﷺ وَأَقْفًا بِبَابِ الْكَعْبَةِ فَأَدْمُو مِنْهُ عَلَيَّ
شُعْلَ قَلْبٍ وَ تَقَسَّمُ فِكْرَ فَعَلِمَ ﷺ مَا فِي نَفْسِي بِتَفَرُّسِهِ فِي وَجْهِهِ
فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ لِي: لِمَ لَمْ تُصَنِّفْ كِتَابًا فِي
الْغَيْبَةِ حَتَّى تُكْفَى مَا قَدْ هَمَّكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! اللَّهُ قَدْ
صَنَّفَ فِي الْغَيْبَةِ أَشْيَاءَ. فَقَالَ ﷺ: لَيْسَ عَلَيَّ ذَلِكَ السَّبِيلِ أَمْرُكَ أَنْ
تُصَنِّفَ وَ لَكِنْ صَنَّفَ الْآنَ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ وَ أَذْكَرُ فِيهِ غَيْبَاتِ
الْأَنْبِيَاءِ ﷺ ثُمَّ مَضَى ﷺ فَأَنْتَبَهْتُ فَرَزَعًا إِلَى الدُّعَاءِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْبَثِّ
وَ الشُّكُوى إِلَى وَقْتِ طُلُوعِ الْفَجْرِ؛

در این میان، شبی درباره آن چه در شهر ری باز گذاشته بودم از خانواده و فرزندان و برادران و نعمت‌ها اندیشه می‌کردم که ناگاه خواب بر من غلبه کرد و در خواب دیدم گویا در مکه هستم و به گرد بیت‌الله‌الحرام طواف می‌کنم و در شوط هفتم به حجر الأسود رسیدم؛ آن را استلام کرده و بوسیده، این دعا را می‌خواندم: این امانت من است که آن را تأدیه می‌کنم و پیمان من است که آن را تعهد می‌کنم تا به ادای آن گواهی دهی. آن گاه مولایمان صاحب‌الزمان علیه السلام را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است و من با دلی مشغول و حالی پریشان به ایشان نزدیک شدم. آن حضرت در چهره من نگریست و راز درونم را دانست.

بر او سلام کردم و او پاسخم را داد. سپس فرمود: چرا در باب غیبت کتابی تألیف نمی‌کنی تا اندوهت زایل شود؟ عرض کردم: یا ابن رسول الله! پیش‌تر درباره غیبت، رساله‌هایی تألیف کرده‌ام. فرمود: نه به آن طریق. اکنون به تو امر می‌کنم که درباره غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیا را در آن بازگویی! آن گاه آن حضرت علیه السلام رفت. من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درددل کردن و شکوه نمودن پرداختم.

۲. دیدار شیخ حرّ عاملی (محمد بن حسن)

شیخ حرّ، جریان دیدارش را در کتاب خود آورده است. ایشان چنین می‌نویسد:

إني رأيتهُ عليه السلام في المنام فأسرعت إليه و سلمت عليه و أردت أن أسأله متى يكون الفرج و الخروج؟ فقال لي مبتدئاً قبل أن أسأله: قريب إن شاء الله قل لا يعلم من في السموات و الارض الغيب الا الله، ثم خطر بخاطري اشياء متعددة فأخبرني بها قبل أن أسأله عنها؛

۱. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۷۱۰، ح ۱۶۸.

در خواب امام زمان علیه السلام را دیدم و با سرعت به سوی ایشان رفتم و سلام کردم و خواستم از ایشان بپرسم: زمان ظهور و قیام چه وقت است؟ اما پیش از این که سؤال کنم، فرمودند: نزدیک است ان شاء الله؛ بگو: غیب را در آسمان و زمین کسی جز خداوند نمی داند. سپس چیزهای زیادی به ذهنم آمد و امام پیش از آن که بپرسم، از آنها به من خبر داد.

۳. دیدار شیخ مرتضی حائری

ایشان ماجرای سه دیدار خود را با امام عصر علیه السلام در کتاب خود آورده است.

۱. شبی خواب دیدم که سه نفر از مردمان بیابانی و بیابان گشته که یکی از آن سه بزرگوار در عالم خواب معلوم بود که امام عصر - عجل الله فرجه و فرجنا بفرجه - بود، در پشت سر حضرت رو به قبله در طرف سر مبارک ایستاده اند و زیارت می کنند، به حسب ظاهر؛ یعنی معلوم بود که برای زیارت ایستاده اند، ولی من کلمات آنها را نمی شنیدم. بعداً به روایت سعد که دلیل بر زیارت آن وجود مبارک است مراجعه کردم، دیدم [در روایت است:] «عند الرأس مستقبل القبلة»؛^۱ یعنی نزد سر و جانب سر رو به قبله. و ندارد فوق الرأس که معنی آن سر باشد و نزد سر رو به قبله با توجه به عرفیت سلام که باید رو به جانب جسد مطهر باشد، منطبق بر همان موضع می باشد که در عالم خواب امام و دو نفر از یاران آن بزرگوار ایستاده بودند.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۶.

۲. سر دلبران، ص ۲۵۱.

۲. خواب دیگر در زمان شاه سابق ظاهراً یک تفسری شاید از نمایندگان زن در مجلس شورای ملی پیشنهادی مربوط به زنان داده بود که در چند جا مخالفت با قوانین اسلام بود و درست فعلاً در یاد ندارم مجلس فاتحه برای مرحوم حاج آقا احمد روحانی^۱ فرزند مرحوم آقای حاج سید صادق معروف در قم منعقد کرده بودند و چند نفر قاری چنان که معمول است در یک قسمت با میکروفون در بلندگو قرآن می خواندند و من رفتم در همان محل قراء و میکروفون را از دست آنها گرفته و بر علیه این قانون به طور مستدل، هم از لحاظ مذهبی و هم از لحاظ مصالح اجتماعی، سخن رانی کردم و خیلی محکم و مستدل آن پیشنهاد را رد کردم که بعد از آن دیگر هیچ دنبال نشد. ظاهراً همان شب در خواب دیدم در مکه، در مسجدالحرام و در مطاف هستم. همین قدر یاد دارم به من اجازه شرف یابی حضور [داده شد. حضرت] از طرف حجرالاسود تشریف می آوردند و من رو به ایشان می رفتم. مثل این که یک یا دو نفر هم دنبال وجود مبارکش بودند. نه ایشان چیزی به کمترین فرمودند و نه من چیزی عرض کردم. فقط یک لبخند بسیار شیرین محبت آمیزی به بنده فرمودند و دست مبارک خود را دراز کردند که ببوسم و بوسیدم. نه عمامه ای بر سر و نه لباس بلند فاخری در بر. بیابان گشته و سرما و گرمادیده به نظر می رسید. دیگر چیزی یاد ندارم. مرحوم حاج میرزا اسدالله توسلی - که خدایش غریق رحمت کند - شاید دو شب بعد از آن فرمود: آن سخن رانی شما اثر خود را کرد. چون برای خدا بود، ولی من هنوز نمی دانم آیا برای خدا بود یا دفاع از حق بود. به حکم وجدان، همین قدر

۱. از وی کتابی به نام *سرالسعادة* منتشر شده است.

مظنونم این است برای کسب وجهه در مردم نبود و الآن هم نیز که می‌نویسم، شاید این جریان را کسی به یاد نیاورد که مثلاً نگارنده را جزء مجاهدین حساب نمایند. خدایا خودت توفیق اخلاص به این کمترین عناین بفرما! من با این که می‌بینم همه کارها دست خداست و می‌بینم دنیا حتی وجهه و آبرومندی و بقای نام در آن، دست اوست و اگر هم نباشد مهم نیست، مع الوصف اقرار دارم که آدم نیستم!

۳. خواب دیگر که خدمتش رسیدم و هنوز تعبیری برای این خواب نمی‌دانم، بر خلاف آن دو خواب سابق الذکر که ارتباط آن با خارج واضح و روشن بود و اگر کسی اهل تحقیق باشد از آیات باهرات است، خواب دیدم که جنازه حضرت ابی محمد الحسن العسکری را جلوی مسجد امام قم توی خیابان یا نزدیک به آن گذاشته‌اند و حتی در عالم خواب بعضی از اهل معنی که لباس پشمی مانند گونی بر تن داشتند و هم‌چنین در آن عالم در نظر بود که از سمت چین آمده‌اند برای شرکت در نماز بر جسد مقدس امام به سمت قم و محل اقامه نماز آمده‌اند، امام زمان - جعلنی الله فداه و وهبنی لقاءه - در سن طفولیت با لباس بلند حاضر شدند و به جنازه پدر بزرگوار نماز خواندند و عده‌ای اقتدا کردند که از جمله این کمترین بود و آقای امام آهنگر که فعلاً نیز در قید حیات می‌باشند، تکبیر می‌گفتند. یادم هست پس از تمام شدن نماز، آقای امام آهنگر گفتند که از آقا (یعنی امام زمان علیه السلام) سیمت اذان گویی مسجد را برای من بگیرا به شوخی گفتم: یعنی عرض کنم که اسم شما را در دفتر اسناد ثبت فرماید؟ شاید مقصودم این بود که اختیار دست خودت است، تا عمر داری اذان را بگو! و حالا هم که

آقای حاج آقا رضا صدر^۱ در مسجد امام نماز می خواند، ایشان ظاهراً اذان می گویند. من هنوز تعبیری برای این خواب نمی دانم. همین قدر از اقتدا به امام زمان علیه السلام فهمیدم که از شیعیان واقعی آن بزرگوار هست.^۲

یادم آمد که در مسجد الحرام یک بار نیز به ایشان اقتدا کردم.

۴. سید محمد تقی موسوی اصفهانی

ایشان نیز جریان دیدار خود را با امام عصر علیه السلام در کتاب خود آورده است:

و قد وقع لي الفوز في المنام بلاقائه الشريف، ثلاث مرات إلى الآن، بحيث حصل الجزم بأنه مولای صاحب الزمان علیه السلام.
فمنها: أني رأيت ليلة في المنام أنه دخل داري التي أنا فيها ساكن الآن، و معه نبي من أنبياء بني إسرائيل فدخل في حجرتي التي تكون تجاه القبلة و أمرني بذكر مصائب مولانا الشهيد أبي عبد الله الحسين علیه السلام فأطعت أمره المطاع، و هو جالس مواجهها لي بحال الاستماع فلما فرغت قرأت زيارة مولانا أبي عبد الله الحسين علیه السلام متوجها إلى سمت كربلاء، ثم زيارة مولانا أبي الحسن الرضا علیه السلام متوجها إلى سمت طوس علي النحو المأنوس ثم زيارة مولانا الحجة - عجل الله تعالى فرجه - متوجها إليه صلوات الله عليه، فلما فرغت و أراد الانصراف، أعطاني هذا النبي الذي كان معه وجهها لا أدرى مبلغه عن قبله، و غابا عن صلوات الله عليهما؛^۳

۱. صاحب تالیف سودمند فراوان و برادر امام موسی صدر، که چند سال پیش از دنیا رفتند.

۲. سر دلبران، ص ۲۵۴.

۳. مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴۴، مکرمه نوزدهم.

تاکنون سه بار در خواب به دیدار حضرتش مشرف گشته‌ام، به طوری که برایم یقین حاصل شد او مولایم صاحب‌الزمان علیه السلام است. یک مورد از آن سه بار چنین بود که: شبی در خواب دیدم در حالی که یکی از پیغمبران بنی‌اسرائیل با آن حضرت بود، به خانه‌ای که در آن ساکن هستیم وارد شد و به اتاق من که رو به قبله است تشریف آورد و به من امر فرمود که مصائب مولای شهیدمان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را بخوانم. امر مطاعش را امتثال کردم و آن جناب رو به روی من به حال گوش دادن نشست و چون ذکر مصیبت را به پایان بردم، رو به سوی کربلا به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام پرداختم. سپس به سمت طوس، زیارت حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام را خواندم. آن‌گاه رو به سوی حضرتش زیارت مولایم حضرت حجّت علیه السلام را خواندم و چون اینها را به پایان بردم و آن حضرت خواست تشریف ببرد، پیغمبری که با آن جناب بود از سوی آن بزرگوار وجهی به من داد که مبلغ آن را نمی‌دانم و از نظرم غایب شدند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محمد بن حسن حرّ عاملی،
تعليق: ابوطالب تجليل تبریزی، مكتبة المحلاتی، بی جا، ۱۴۲۵ق،
سه جلدی.
۳. الإحتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، مشهد مقدس، نشر
مرتضی، ۱۴۰۳ق، تک جلدی.
۴. أربع رسالات فی الغیبة، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)،
قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، چهار جلد در
یک مجلد.
۵. الإرشاد، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، تحقیق: مؤسسة
آل البيت لتحقیق التراث، دار المفید، بی جا، بی تا.
۶. اعلام الوری، امین الاسلام طبرسی، قسم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام
لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۷. أعيان الشيعة، سيد محسن امين، تحقیق: حسن امين، بيروت، دار
التعارف للمطبوعات، بی تا.

۸. *إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب*، علی یزدی حائری، تحقیق: سید علی عاشور، بی نا، بی جا، بی تا.
۹. *الأمالی*، محمد بن علی (شیخ صدوق)، انتشارات کتابخانه اسلامیة، بی جا، ۱۳۶۲ ش، تک جلدی.
۱۰. *امامت و مهدویت*، لطف الله صافی گلپایگانی، چاپ دوم، قم، مؤسسه انتشاراتی حضرت معصومه، ۱۳۸۰ ش.
۱۱. *انتظار موعود (فصل نامه تخصصی مهدویت)*، مرکز تخصصی مهدویت قم.
۱۲. *الأنساب*، عبدالکریم بن محمد تمیمی سمعانی، تحقیق: عبدالله عمر البارودی، بیروت، دارالجنان، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۳. *الأنوار اللمعة فی شرح زیارة الجامعة*، سید عبدالله شبر، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. *الأنوار النعمانیة*، سید نعمت الله تستری جزایری، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ چهارم، ۱۴۰۴ ق.
۱۵. *أنوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفاية*، امام خمینی علیه السلام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش.
۱۶. *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام*، محمدیافر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ۱۱۰ جلد.
۱۷. *بداية المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامية (محمدرضا المظفر)*، سید محسن خرازی، قم، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۴۱۸ ق.
۱۸. *پادشه خوبان*، سید عباس موسوی مطلق، قم، انتشارات مهر خوبان، چاپ سوم، ۱۳۸۲ ش.

۱۹. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، بیروت،
مکتبه الحیاة، بی تا.
۲۰. تاریخ الإسلام، محمد بن احمد ذهبی، تحقیق: عمر عبدالسلام
تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
۲۱. تاریخ النبیة الصغری، سید محمد صدر، بیروت، دارالتعارف بیروت،
۱۴۱۲ق.
۲۲. تاریخ النبیة الكبرى، سید محمد صدر، بیروت، دارالتعارف بیروت،
۱۴۱۲ق.
۲۳. تأویل الآیات الظاهرة، سید شرف‌الدین حسینی استرآبادی، قم،
انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۲۴. تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، یدالله دوزدوزانی، بی نا، بی جا،
بی تا.
۲۵. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوری الى ولاية الفقيه، احمد الکاتب،
بیروت، دار الجدید، چاپ اول، ۱۹۹۸م.
۲۶. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی
مجلاتی، تهران، چاپ‌خانه علمیه، ۱۳۸۰ق، ۲ جلد.
۲۷. تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه: سید محمدباقر
موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه
علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.
۲۸. تقریب المعارف، تقی‌الدین بن نجم‌الدین (ابوالصلاح حلبی)، قم،
مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه
قم، ۱۴۰۴ق.
۲۹. تمهید القواعد، صائِن‌الدین علی بن محمد التُّرکِّه، با حاشیه آقا
محمد رضا قمشه‌ای و آقا میرزا محمود قمی، تصحیح: سید

- جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۰ش.
۳۰. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ورام بن ابی‌فراس مالک اشتری، قم، انتشارات مكتبة الفقيه. (این کتاب توسط مكتبة الفقيه قم از نسخه انتشارات دارصعب و دارالتعارف بیروت، چاپ شده در سال ۱۳۷۶ هجری، عکس برداری شده است)
۳۱. التوحید، محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۳۹۸ق.
۳۲. جامع الأسرار و منبع الأنوار، سید حیدر آملی، بی‌جا، انتشارات علمی فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
۳۳. الجعفریات (الأشعثیات)، محمد بن محمد بن اشعث کوفی، تهران، مكتبة نینوی الحدیثة، بی‌تا. (این کتاب همراه با کتاب قرب الإسناد به صورت سنگی چاپ شده است)
۳۴. جمال الأسبوع، سید علی بن موسی بن طاوس، قم، انتشارات رضی، بی‌تا، تک جلدی.
۳۵. جنة المأوی، میرزا حسین طبرسی نوری، در بحار الأنوار، ج ۵۳، چاپ شده است.
۳۶. جواهر الفقه، عبد‌العزیز بن برآج (قاضی ابن برآج)، تحقیق: ابراهیم بهاری، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۳۷. چشم به راه مهدی (مجموعه مقالات)، جمع‌آوری از نویسندگان مجله حوزه، قم، مؤسسه بوستان کتاب قم، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش.
۳۸. خاتمة مستدرک الوسائل، میرزا حسین طبرسی نوری، تحقیق: مؤسسه آل‌البتین علیه السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسه آل‌البتین علیه السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

۳۹. الخرائج و الجرائح، قطب‌الدین سعید بن عبدالله راوندی کاشانی، قم، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۴۰. النخصال، محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۴۱. خلاصة الاقوال، علامه حلی (حسن بن یوسف)، تحقیق: جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۴۲. دارالسلام، محمود عراقی میثمی، تصحیح: سید محمود زرندی، مقدمه آقا میرزا فضل‌الله ملک‌الواعظین، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیة، بی‌تا.
۴۳. در احوال و اندیشه‌های هانری کربن (مجموعه مقالات)، «پژوهش در نوع‌شناسی روایات ملاقات با امام غایب علیه السلام (جنبه‌های امام‌شناسی اثنی عشریه - ۲)»، محمدعلی امیر معزی، ص ۵۷ - ۸۴.
۴۴. دلائل الإمامة، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی مازندرانی، قم، دار الذخائر للمطبوعات، بی‌تا. (این کتاب از نسخه انتشارات کتاب‌خانه حیدریه نجف اشرف، مربوط به سال ۱۳۸۳ ق عکس‌برداری شده است)
۴۵. دلائل عقلی و نقلی امامت و مهدویت، رحیم لطفی، بی‌جا، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
۴۶. الذریعة الی تصانیف الشیعة، بیروت، دارالأضواء، بی‌تا.
۴۷. ذکرى الشیعة فی أحكام الشریعة، محمد بن جمال‌الدین مکی عیاملی جزینی، تحقیق: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۴۸. راه مهدی علیه السلام، سید رضا صدر، به اهتمام سید باقر خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ش.

۴۹. رجال بحر العلوم، سید محمد مهدی بحر العلوم طباطبایی بروجردی نجفی، بی تا.
۵۰. رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ق.
۵۱. رسائل الشریف المرتضی، شریف مرتضی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.
۵۲. رسائل الشہید الثانی، زین الدین علی جبعی عاملی، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، بی تا.
۵۳. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی (مجلسی اول)، تصحیح: سید حسین موسوی کرمانی، شیخ علی پناه اشتهاردی، سید فضل الله طباطبایی، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.
۵۴. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، قم، منشورات الشریف الرضی، بی تا.
۵۵. سر دلبران، مرتضی حائری، به کوشش رضا استادی، قم، در راه حق، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.
۵۶. شرح ابن عقیل بر ألفیه محمد بن مالک، عبدالله بن عقیل المصری، مصر، المکتبه التجاریة الکبری، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۴ ق.
۵۷. شرح اصول کافی، مولی محمد صالح مازندرانی، تعلیق: میرزا ابوالحسن شعرانی، تصحیح: سید علی عاشور، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۵۸. شرح فصوص الحکم، محمد داوود قیصری رومی، به کوشش استاد سید جلال الدین آشتیانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.

۵۹. شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام احمد قاضی زاهدی، قم، نشر حاذق، چاپ نهم، ۱۳۸۳ش، ۳جلد.
۶۰. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد بن عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۶۱. صحیفه مهدیه، سید مرتضی مجتهدی سیستانی، تهران، نشر الماس، چاپ نهم، ۱۳۸۶ش.
۶۲. الصراط المستقیم، علی نباطی بیاضی، قم، مدرسه الامام المهدی علیه السلام بی تا.
۶۳. صراط النجاة، جواد تبریزی، بی تا، بی جا، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۶۴. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، سید رضی الدین، علی بن موسی بن جعفر بن طاوس، قم، چاپخانه خیام، ۱۴۰۰ق.
۶۵. العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام، علی اکبر نهاوندی، تحقیق: صادق برزگر بفرویی و حسین احمدی قمی، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۶ش، نه جلدی.
۶۶. العدة، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، قم، چاپخانه ستاره، ۱۴۱۷ق، ۲ جلدی.
۶۷. علل الشرائع، محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم، انتشارات مکتبه الداوری، بی تا.
۶۸. عنایات حضرت مهدی موعود علیه السلام به علما و مراجع تقلید، علی کریمی جهرمی، چاپ اول، مؤسسه نشر و تبلیغ، مشهد، ۱۳۶۶ش.
۶۹. عوائد الأيام، احمد نراقی، تحقیق: مرکز الأبحاث و الدراسات الإسلامية، قم، مرکز النشر التابع لمکتبة الإعلام الإسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.

۷۰. *عیون أخبار الرضا*، محمد بن علی (شیخ صدوق)، انتشارات جهان، بی جا، ۱۳۷۸ ق.
۷۱. *الغیبة للحجة*، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۷۲. *الفتوحات المکیة*، محی الدین ابن عربی، بیروت، دارالصادر، بی تا، ۴ جلدی.
۷۳. *فرائد الأصول*، مرتضی بن محمد امین (شیخ انصاری)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، بی تا، ۲ جلدی.
۷۴. *الفصول العشرة فی الغیبة*، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق. (این کتاب در ضمن جلد سوم از مجموعه *مصنفات شیخ مفید* چاپ شده است)
۷۵. *فوائد الأصول*، محمد علی کاظمی خراسانی، تقریر بحث‌های محمد حسین غروی نائینی، تعلیق: آغا ضیاء الدین عراقی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۷۶. *الفهرست*، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، نجف اشرف، مکتبه المرتضویة، بی تا.
۷۷. *قیسات*، سید عادل العلوی، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، چاپ سوم، ۱۳۷۶ ش.
۷۸. *قصص العلماء*، محمد تنکابنی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.
۷۹. *قواعد المرام فی علم الکلام*، میثم بن علی بن میثم بحرانی، تحقیق: سید احمد حسینی، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.

۸۰. *الكافي*، محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني رازي، تهران، دار الكتب الاسلامية، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.
۸۱. *الكامل في التاريخ*، علي بن محمد شيباني (ابن أثير)، بيروت، دار الصادر و دار بيروت للطباعة و النشر، ۱۳۸۶ق.
۸۲. *كتاب العين*، خليل بن احمد فراهيدي، تحقيق: مهدي مخزومي، ابراهيم سامرايي، ايران، قم، دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۸۳. *كتاب الغيبة*، محمد بن ابراهيم كاتب نعماني (ابن أبي زينب)، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۹۷ق.
۸۴. *كتاب نامه حضرت مهدي*، علي اكبر مهدي پور، قم، نشر مؤلف، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
۸۵. *كشف الرموز في شرح المختصر النافع*، زين الدين ابو علي حسن بن ابي طالب يوسفی (فاضل و محقق آبی)، تحقيق: شيخ علي پناه اشتهاردی، حاج آغا حسين يزدي، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۸۶. *كشف الغمة في معرفة الأئمة*، علي بن عيسى إربلي، تبريز، انتشارات مكتبة بني هاشمي، ۱۳۸۱ق.
۸۷. *كشف المحجة لثمره المهجة*، علي بن موسى (سيد بن طاوس)، نجف، المطبعة الحيدرية، ۱۳۷۰ق.
۸۸. *كفاية الأصول*، محقق خراساني، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۹ق، ۱ جلد.
۸۹. *كلم الطيب*، سيد عبدالحسين طيب، طهران، كتاب فروشي اسلامي، چاپ سوم، بی تا.

۹۰. کمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم، دارالکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
۹۱. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور مصری، قم، نشر ادب حوزه، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۹۲. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، انتشارات اسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۷۷ش، ۲جلد.
۹۳. مجمع الرجال، عنایت الله قهپانی، تصحیح سید ضیاءالدین اصفهانی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۶۴ش (هفت جلد در سه جلد).
۹۴. مجموعة الرسائل، لطف الله صافی گلپایگانی، بی جا، بی نا، بی تا.
۹۵. المزار (المزار الكبير)، محمد بن جعفر مشهدی، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم، نشر القیوم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۹۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین طبرسی نوری، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۹۷. مصباح الأصول، سید ابوالقاسم خویی، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۷ق، ۲ جلد.
۹۸. مصباح المتعبد، شیخ طوسی (محمد بن حسن)، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق، ۱۹۹۱م.
۹۹. معانی الأخبار، محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ش. (عکس نسخه‌ای که در سال ۱۳۳۸ش توسط جناب آقای علی اکبر غفاری منتشر شده است)

۱۰۰. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، سيد ابوالقاسم خويي،
بي جا، بي نا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.
۱۰۱. معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس بن زكريا، تحقيق: محمد
عوض مرعب، بيروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول،
۱۴۲۲ق.
۱۰۲. معنى اللبيب عن كتب الأعراب، عبدالله بن يوسف انصاري
مصرى، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، قم، منشورات
مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ۱۴۰۴ق.
۱۰۳. المفردات فى غريب القرآن، راغب اصفهاني، بي جا، دفتر نشر
كتاب، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۱۰۴. المقنع فى الغيبة، سيد شريف مرتضى ابوالقاسم على بن حسين
موسوى، تحقيق: سيد محمد على حكيم، قم، مؤسسه آل
البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۶ق.
۱۰۵. مكارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسى، بي جا، منشورات شريف
رضى، چاپ ششم، ۱۳۹۲ق.
۱۰۶. مكيال المكارم، سيد محمد تقى موسوى اصفهاني، تحقيق: سيد
على عاشور، بيروت، مؤسسه أعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۱۰۷. ملاقات با امام زمان عليه السلام، سيد حسن ابطحي، مشهد، كانون بحث و
انتقاد دينى، چاپ پنجم، ۱۳۶۸ش.
۱۰۸. منتخب الأثر فى الإمام الثانى عشر عليه السلام، لطف الله صافى گلپايگاني،
قم، مؤسسه السيدة المعصومة، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
۱۰۹. منتخب الأنوار المضيئة، سيد على بن عبدالكريم نيلى نجفى، قم،
چاپخانه خيام، ۱۴۰۱ق.

۱۱۰. *منتهی المقال*، ابوعلی محمد بن اسماعیل مازندرانی حائری، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۶ق. (هفت جلد)
۱۱۱. *منهاج الصالحین*، حسین وحید خراسانی، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۱۲. *المهدی*، سید صدرالدین صدر، به اهتمام سید باقر خسروشاهی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق، ۱۳۷۹ش.
۱۱۳. *مهدی منتظر*، محمدجواد خراسانی، تحقیق: سید جواد میرشفیعی خوانساری، قم، نور الاصفیاء، چاپ نهم، ۱۳۷۸ش.
۱۱۴. *المهدی المنتظر علیه السلام فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة*، عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی، مکه، المكتبة المکیة/ بیروت، دار ابن حزم، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۱۱۵. *المیزان فی تفسیر القرآن*، سید محمدحسین طباطبایی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
۱۱۶. *نجم الثاقب*، میرزا حسین طبرسی نوری، قم، انتشارات آستان مقدس صاحب الزمان علیه السلام قم - جمکران، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
۱۱۷. *النکت الاعتقادیة*، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، تحقیق: رضا مختاری، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق. (این کتاب در جلد دهم از مجموعه *مضنفات شیخ مفید آمده است*)
۱۱۸. *نهاية الدراية فی شرح الکفایة*، محمد حسین غروی اصفهانی، تحقیق: مهدی احدی امیر کلاتی، قم، انتشارات سید الشهداء، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.

۱۱۹. *النهاية في غريب الحديث*، مبارك بن محمد ابن اثير جزري، تحقيق: طاهر احمد زاوي و محمود محمد طناحي، قم، مؤسسه اسماعيليان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش.
۱۲۰. *نهج الولاية (بررسی مستند در شناخت امام زمان (عج))*، حسن حسن زاده آملی، قم، انتشارات قیام، چاپ پنجم، ۱۳۷۹ش.
۱۲۱. *الوافي*، محمد محسن ابن شاه مرتضى ابن شاه محمود فيض كاشاني، تحقيق: ضياءالدين حسيني اصفهاني، اصفهان، كتابخانه امام امير المؤمنين عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ق، ۲۶ جلد.
۱۲۲. *الوافي بالوفيات*، صفدي، تحقيق: احمد الأرنؤوط و تركي مصطفى، بيروت، دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ق.